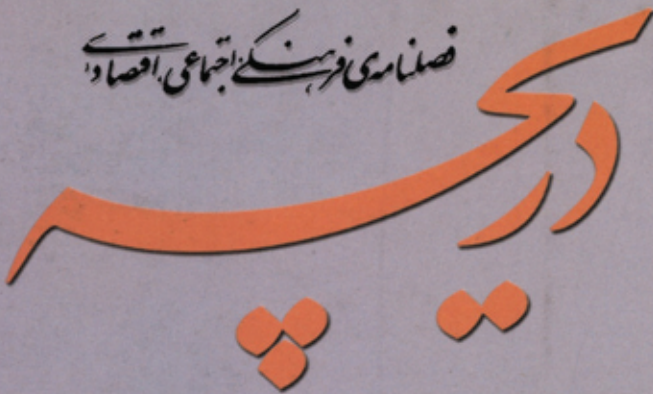
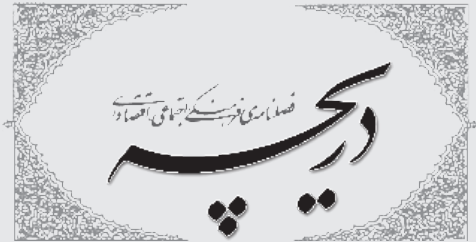


فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی



ما عدالتخانه می خواهیم!
آیا جنبش مشروطه‌ی ایران شکست خورد؟
نگاهی به شعر و ادب ایران در روزگار مشروطه
چگونگی اندازه گیری سرمایه‌ی انسانی
ای خوشا خرقه و خوشا کشکول
در کوچه سار نی
داستان فرود از نگاهی دیگر
یادی از استاد ضیاء الدین امامی
و...





سال پنجم، شماره ی شانزدهم، تابستان ۱۳۸۷

مدیرمسئول:

حسین ملائی

جانشین مدیرمسئول:

دکتر سید ابراهیم جعفری

سر دبیر:

مجید زهتاب

شورای نویسندگان:

دکتر نعمت ا... اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری،

دکتر محمود جلالی، دکتر سید محسن دوازده امامی،

دکتر محسن زبانی، مجید زهتاب،

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده،

دکتر وحید قاسمی، علی مزروعی،

دکتر سیداصغر محمودآبادی، دکتر محمدرضا نصر

مدیر داخلی:

نغمه دادور

امور روابط عمومی:

رضوان صادقی زاده

طرح روی جلد:

محبوبه جعفری

ISSN: 1735-8035

چاپ و نشر:

موسسه ی نشر سلمان

۱-۶۶۴۳۳۷۸۰ (۰۲۱)

بها: ۱۰,۰۰۰ ریال

مقالات ارسالی به فصلنامه، بازگردانده نمی شود.

فصلنامه، در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

اصفهان، خیابان چهارباغ، پاساژ کازرونی، ساختمان کانون حسنات، تلفن:

۰۲۰۳۱۰۰۲۲ (خط ۱۱) نمابر: ۰۲۰۳۶۲۲۰۳۶

www.daricheonline.com

E-mail: info@daricheonline.com

G-mail: dariche.magazine@gmail.com



چگونگی اندازه گیری
سرمایه ی انسانی / ۳

اگر چه اعتقاد عمومی بر آن است
که سرمایه ی انسانی در فرآیند رشد
اقتصادی ...

دکتر مصطفی عمادزاده



سرمقاله / ۲

جماعتی رنجور از شلاق های
استبداد و زخم دار از زنجیرهای
استعمار، از این همه ...

حسین ملائی



مدل مفهومی نقش صنعت
مشاوره در دستیابی ... / ۲۵

پژوهش حاضر به منظور روشن
ساختن "نقش صنعت مشاوره در
دستیابی بنگاه های اقتصادی ...

دکتر مریم خالقی بایگی



سرمایه ی اجتماعی و اهداف
سند چشم انداز ... / ۱۱

نخستین گام در تهیه ی برنامه های
بلند مدت اجتماعی، اقتصادی و
فرهنگی کشور ...

دکتر رضا اسماعیلی



آیا جنبش مشروطه ی
ایران شکست خورد؟ / ۳۹

از مشروطه، یعنی حکومت قانونمند
انتظار می رود در جامعه دموکراسی
را بگستراند ...

فریدون مجلسی



اقتصاد نهادگرایی جدید / ۳۳

آیا یافتن راه حل برای مشکلات
اقتصادی ایران با توجه به تجربه های
گذشته بلاموضوع شده است؟ ...

علی مزروعی



در کوچه سارِ نی / ۵۳

خیابان آذر بود و ردیف درخت های
کهنسال که خورشید تابستان مضرانه
از میان شاخ و برگ هایشان ...

نغمه دادور



نگاهی به شعر و ادب ایران
در روزگار مشروطه ... / ۴۷

شناخت و درک منصفانه ی تاریخ
ایران بخصوص دوره ی مشروطه
می تواند کمکی جهت ...

محمد صادقی



ای خوشا خرقه و خوشا
کشکول! / ۶۰

گرایش صوفیانه را یکی از
ریشه دارترین و بنیادی ترین
گرایش های فکری و فرهنگی شیخ بهایی ...

جویا جهانبخش



شعر / ۵۸

نسیم عطر جوشی آمد و رفت
عزیز گل فروشی آمد و رفت
تمام کوچه را آینه بستند
نگار ترمه پوشی آمد و رفت ...

خسرو احتشامی هونه گانی



داستان فرود از نگاهی
دیگر / ۷۳

کیخسرو به کین خواهی پدرش،
سیاوش، سیااهی به سپهسالاری
توس به جنگ تورانیان می فرستد ...

محمدعلی موسوی فریدونی



یادی از استاد
ضیاء الدین امامی / ۶۷

یکی دو دهه ی پیش، نمی دادم
کجا، شاید در نگارستان، ابتدا با
نقاشی هایش آشنا شدم ...

دکتر حسین مسجدی

حسین ملائی ما «عدالت خانه» می خواهیم!

جماعتی رنجور از شلاق های استبداد و زخم دار از زنجیرهای استعمار، از این همه تهاجر و تفرعن اربابان قدرت به تنگ آمده بود و با تحصن و ناآرامی برای رهایی از تحقیر و تخفیف خواسته ای را فریاد می کرد. این بار هدف آنان، علاءالدوله حاکم تهران نبود که تن آنها را با چوب و فلک کوفته بود و یا عین الدوله صدر اعظم که اعتلای رعیت را تنها بر بالای دار می دید. آنها از تمامی "فلان الدوله ها" و "بهمان السلطنه ها" بری بودند. اما راه رستن از رقیت و رستن بر حریت در یک فریاد نمایانده شده بود: ما "عدالت خانه" می خواهیم! آنها به تجربه بدین تظن رسیده بودند که برای رهایی از مستبد باید ریشه ی استبداد را خشکاند. راهکار این رهایی، شاهکار مشروطیت بود. همان که عدالت خانه تجسم و تجلی آن است. بدین سان در سنه ی یک هزار و دویست و هشتاد و پنج شمسی، استبداد تسلیم اراده ی ملت شده و یکی از بزرگترین رخدادهای تاریخ پرفراز و فرود این سرزمین رخ نمود و آن واقعه ای بود به نام مشروطیت. مشروطیت چه از "شارت" فرنگیان ریشه داشته باشد و یا از "شرط" تازیان، برای ایرانی رنجیده از اسارت اعصار، یک قید مبارک بود بر مرکب لجام گسیخته ی قدرت. پشت لحظه ی رهایی مشروطه، قرن ها ترکنازی و یغماگری اربابان قدرت بود که با انواع عناوینی چون "فره ی ایزدی" یا "طل الله" و یا "مرشد کامل" ارابه ی اراده ی آنان بر استخوان مردمان سخت رانده بود. آنها الوهیت داشتند و نه سلطنت. مشروطیت یعنی مقیدکردن سلطنت. یعنی قدرت ماوراء را در وراء قانون حدود بستن. یعنی تن دادن اراده ی مطلقه ی خسروان به خواسته ی بر حق مردمان و این یعنی همان پارلمان. مشروطه رخدادی بود برای استقرار قانون تا در پرتو آن دولتی بر مبنای اراده و آرای عمومی و متأثر از اصولی امروزی تحقق یابد. در واقع مشروطه دو اتفاق بدیع را در اولین سال های سده ی بیستم در ایران رقم زد؛ یکی قانون مداری و دیگری مشارکت در قدرت. ایرانیان در سده ی بیستم با مقیدساختن قدرت با قید قانون و پاسداری از حقوق مردمان با پارلمان، ابداع گر اتفاقی بودند که هیچکدام از اطرافیان و همسایگان آشنایی با آن نداشتند. اما راستی چرا این نهال نورس در این سرزمین آرزوها، نشو و نما نیافت و به درختی ستر و سرافراز مبدل نشد تا نسل ها و عصرها زیر سایه ی شکوفه مند اقتدار قانون، آزادانه سر کنند؟! به سخن دیگر، چرا مشروطه نهادینه نشد و عدالت خانه، خواستی باقی ماند؟ آیا بذر قانون گرایی و اراده ی آزادگی در سرزمین ایران ثمر و فایده نمی دهد؟ آیا تاریخ ایران سرگذشت ناکامی ها و جوانمرگی هاست؟ در کالبد شکافی واقعه ی مشروطه و آسیب شناسی قیام برای قانون گرایی، سخنان فراوانی گفته اند که اشاره به آنها اطاله ی کلام است اما ذکر یکی دومیطلب برای امروز، شایسته ی یادآوری است. چرا که گفته اند: گذشته، چراغ راه امروز و آینده است.

یکی از مسائل مشروطه که موجب مصائب شده، اختلاف در "مفهوم ها و منظورها" بود. به سخن دیگر برداشت های گوناگون از اصول و مفاهیمی چون "مساوات"، "آزادی"، "مشروطه" و حتی کلمه ی "قانون" و انحصار در صحت استنباط خود، موجب تقابل و تعارض میان همراهان مشروطه شد. مثلث روحانیون، روشنفکران و بازرگانان که هر کدام در مشتعل ساختن آتش اهورایی آزادیخواهی و اعتبار اراده ی انسانی در دوران استبداد سهیم بودند، اگرچه در اهداف اشتراک داشتند اما در ایده و تفکر دچار افتراق و انشعاب شدند. بعضی قانون را در کتاب خدا منحصر دانستند. عده ای برابری را میان همه ی اجزاء بشر و ابناء ملت تفسیر می کردند و حال آنکه عده ای بر آن بودند که برابری تنها میان هم کیشان و هم جنسان منحصر است، لذا بر مبنای این قرائت افرادی که در این زاد و بوم زاده شده بودند چون هم کیش نبودند پس برابر هم نبودند. از همه سخت تر و متفاوت تر، برابر نبودن زنان و مردان بود.

بعضی آزادی را کلمه ی طیبه ای می دانستند که کرامت و تعالی انسان را رقم می زد. عده ای دیگر آزادی را کلمه ی قبیحه ای قلمداد می کردند که مولد معاصی و موجب مفاسد می شد. این اختلاف در مفاهیم ابزار کارآمدی شد در دستان بی رحم استبداد که با استعمار و ارتجاع مثلثی بازدارنده را در برابر مشروطه بوجود آورده بودند. از همین روی در فردای کودتایی که لیاخوف روسی با دستور محمدعلی شاه قانون را زیر پا گذاشت و مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان را به بند کشید، عده ای که از سر سوز با قانون و آزادیخواهی ستیز داشتند به شاه نوشتند: "مجلس شورای ملی که منافی قواعد اسلامی است را منحل کنید!" و شاه هم در جواب این عریضه فرمایش نمود: "حال که مکشوف داشتید مجلس با قواعد اسلام منافی است، ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد داشت."

نکته ی درس آموز دیگر از رخدادهای مشروطه، تکفیر و تفسیق مبارزان دیروز و حاکمان امروز بود، آنان که دوشادوش یکدیگر بر استبداد تاخته بودند، اینک خودسرانه و مستبدانه در پی حذف یکدیگر بودند. آری حذف یکدیگر، بی چون و چرا، بدون هر مصالحه و تسامح و عاقبت سنجی! اتهام ها، استنادها، ارباب ها، سرانجامی جز هتک، جرح و قتل نمی توانست داشته باشد. این غوغا و بحران که بنیاد بسیاری از اعظام و افاضل را بر باد داد، ریشه در آن داشت که تنها یک فهم مصاب و ثواب بود و آن هم فهم ما بود ولاغیر. بنا بر رعایت قواعد بازی نبود که دیگران هم سهمی می برند و باید بدهیم. یک بازی برد و باخت بود و نه بازی برد برد. این هیاهو و هنگامه را تندروی و لجام گسیختگی عده ای رقم زده بود که بر سر شاخ بودند و بن می بریدند. اگرچه این تندروان همچون تقی زاده و کسروی روزگاری از کارهای خود و همراهان افراطی خود اظهار پیشیمانی و ندامت کردند اما دیگر دیر شده بود و چکمه های نظامیان کودتاچی در اسفند ماه ۱۲۹۹ صدای قانون گرایی و آزادی خواهی را خاموش ساخت و دوباره دست های خواهش مردمان، خانه ی عدالت و کرامت را آرزو می کرد. این درس بزرگی از جنبش مشروطه طلبی و عدالت خواهی مردم این سرزمین است که باید از آن بیاموزیم ولی چه سود که آن چه تاریخ به ما می آموزد، آن است که کسی از آن نمی آموزد.



چگونگی اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی

..... مصطفی عمادزاده

دکترای اقتصاد و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

مقدمه

اگرچه اعتقاد عمومی بر آن است که سرمایه‌ی انسانی در فرآیند رشد اقتصادی از نقش مهمی برخوردار است، لیکن اقتصاددانان در مورد نحوه‌ی اندازه‌گیری آن هنوز به اجماع کلی دست نیافته‌اند.

(OECD, P. ۷). ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی در هر مقطعی از زمان، بستگی به سطح مهارت‌ها، دانش و قابلیت‌هایی دارد که در درون افراد آن جامعه تجسم یافته‌است. امروزه رشد اقتصادی و رقابت‌پذیری در تجارت جهانی، به ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی موجود در هر کشور وابسته است. توزیع مناسب سرمایه‌ی انسانی در هر جامعه زمینه‌ی مشارکت اجتماعی، دسترسی به اشتغال و افزایش درآمد را فراهم می‌آورد. بنابراین دولت‌ها علاقمندند تا از یک سو، ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی جامعه را افزایش دهند و از دیگر سو، به رشد و توسعه‌ی اقتصادی جامعه دامن زنند.

آن‌گونه که از تعریف سرمایه‌ی انسانی بر می‌آید، سرمایه‌ی انسانی یک کالای نامحسوس است. ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی، بر عکس سرمایه‌ی فیزیکی، بطور مستقیم قابل مشاهده نیست و بنابراین در همه‌ی برآوردهای ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی عموماً از شاخص‌های غیرمستقیمی استفاده می‌گردد. برای مثال، متداول‌ترین شاخص‌های اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی عبارتند از: روش مبتنی بر درآمدهای آتی، و روش مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری که در هر دو روش از شاخص‌های غیرمستقیمی استفاده شده است. علاوه بر این، ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی یک مجموعه‌ی ناهمگن است و از اجزای بسیار متفاوتی تشکیل شده است. هیچ یک از اجزای آن به تنهایی

روش اندازه گیری سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر درآمدهای آینده، ارزش جریان حال مجموع درآمدهای آتی افراد جامعه را که در طول عمر خود کسب می‌کنند، معیاری از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی آنها بشمار می‌آورد

نمی‌تواند نمایانگر سرمایه‌ی انسانی باشد. هنگامی که گفته می‌شود سرمایه‌ی انسانی، رشد اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهد، در حقیقت مجموعه‌ی مهارت‌ها، دانش و قابلیت‌هایی است که در درون افراد تبلور یافته و این تحول را بوجود می‌آورد. بنابراین اهمیت سرمایه‌ی انسانی به مجموعه‌ی آن است و هر یک از اجزای آن به تنهایی از اهمیت کمتری برخوردار است. شناسایی و اندازه‌گیری تعداد محدودی از مهارت‌ها و قابلیت‌ها نمی‌توانند مجموعه‌ی کاملی از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی را معرفی و نمایندگی کنند. بدین ترتیب مسأله‌ی اندازه‌گیری درست و دقیق سرمایه‌ی انسانی کار دشواری است. با این وجود، در این مقاله تلاش شده تا برآوردهایی از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی ارائه گردد. روش‌های متداول اندازه‌ی نیروی سرمایه‌ی انسانی بطور کلی به چهار گروه تقسیم می‌شوند. روش مبتنی بر درآمد، روش مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری، روش مبتنی بر ویژگی‌های فردی و روش مبتنی بر شاخص‌های آموزشی. پس از مروری اجمالی بر این روش‌ها، به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پرداخته خواهد شد.

۱. روش‌های اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی

برای برآورد سرمایه‌ی انسانی، امروزه چهار روش ارائه شده است: روش مبتنی بر درآمدهای آتی، روش مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری، روش مبتنی بر ویژگی‌های فردی و روش مبتنی بر شاخص‌های آموزشی. سه روش اول که از سابقه‌ی تاریخی طولانی‌تری برخوردارند، در چارچوب نظریه‌های اقتصادی به اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی می‌پردازند. در حالی که روش چهارم، در اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی بیشتر به ابعاد آموزشی تأکید دارد، و ذخیره‌ی دانش را بر حسب شاخص‌های آموزشی برآورد می‌نماید. در سطور زیر ویژگی‌های هر یک از روش‌های فوق، به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۱- برآورد سرمایه‌ی انسانی بر اساس درآمدهای آینده

روش اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر درآمدهای آینده، ارزش جریان حال مجموع درآمدهای آتی افراد جامعه را که در طول عمر خود کسب می‌کنند، معیاری از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی آنها بشمار می‌آورد. (Tao, Hung-Lin, P. ۸). این روش اساساً آینده‌نگر است، بدین معنی که بر بازده مورد انتظار سرمایه‌گذاری در

افراد تمرکز دارد. در این روش فرض بر آن است که قدرت درآمدزایی افراد در آینده ناشی از سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی آنهاست. در این روش ارزش سرمایه‌ی انسانی بر حسب قیمت‌های بازار برآورد می‌شود. از آنجا که قیمت‌های بازار، بسیاری از عوامل همچون، توانایی، تلاش، بهره‌وری و تحصیلات از یک سو، و از سوی دیگر، ساختار نهادی و فناوری را در محاسبات خود دخالت می‌دهند، از یک جامعیت نسبی برخوردارند. وانگهی در این برآوردها نیاز به در نظر گرفتن نرخ استهلاک نمی‌باشد، زیرا استهلاک سرمایه‌ی انسانی به صورت ضمنی مورد توجه قرار گرفته است. این روش قادر است، در صورت وجود آمارهای درست، دقیق‌ترین برآوردها از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی را ارائه دهد.

بر اساس این روش، ارزش سرمایه‌ی انسانی یک فرد، وابسته به ارزش حال جریان درآمدهایی (پولی و غیر پولی) است که فرد می‌تواند از طریق بکار گرفتن آن سرمایه‌ی انسانی تحقق بخشد. از آنجا که جریان درآمدهای آینده را نمی‌توان با قطعیت شناسایی نمود. بنابراین معمولاً به برآوردی از جریان درآمدهای مورد انتظار در آینده بسنده می‌شود. بدین ترتیب در این نوع ارزشیابی مخاطرات و عدم قطعیت باید مورد توجه قرار گیرد.

علاوه بر این، محاسبه‌ی مجموعه‌ی درآمدها در جریان زمان، خود نیازمند آن است که رجحان زمانی فرد نیز مورد شناسایی قرار گیرد. معمولاً رجحان زمانی فرد را در شرایط قطعیت و عدم وجود تورم، معادل نرخ بازده، در نظر می‌گیرند. بدین معنی که چه نرخ بازدهی است که فرد را نسبت به هزینه کردن ۱۰۰۰ واحد پولی اکنون و ۱۰۰۰ واحد پولی در زمان آینده بی تفاوت سازد؟ این نرخ بازده معادل همان نرخ رجحان زمانی برای فرد است. بدین ترتیب، نرخ بهره‌ی بکار رفته در محاسبه‌ی ارزش حال جریان درآمدی مورد انتظار در آینده، باید هم نرخ رجحان زمانی فرد و هم عدم قطعیت ذاتی در هر ارزشیابی از درآمدهای آتی مورد انتظار را در محاسبه‌ی خود وارد نماید.

در چارچوب علم اقتصاد می‌توان از طریق اندازه‌گیری درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری به ارزش سرمایه دست یافت. بدین معنی که ارزش سرمایه تابعی از درآمدهای ناشی از آن است. بدین ترتیب می‌توان اظهار داشت که ارزش حال مجموع درآمد ایجاد شده در بازار کار در طول زندگی، نمایانگر ارزش سرمایه‌ی انسانی تبلور یافته در فرد می‌باشد. در این صورت می‌توان رابطه‌ی زیر را ارائه نمود:



که در آن: He عبارت است از سرمایه‌ی انسانی، ناشی از درآمدهای پولی و غیر پولی.

E = آن مقدار از درآمدهای فردی که ناشی از بکارگرفتن مهارت‌های اکتسابی است.

B = دیگر درآمدهای غیر پولی که حاصل افزایش در سرمایه‌ی انسانی فرد بوده.

i = نرخ بهره

P = ارزش حال

t = زمان

در شرایط ایده‌آل، جریان مجموعه درآمدهای آتی، همان جریان مطلوبیت مورد انتظاری است که به دلیل سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی تحقق پیدا می‌کند.

انتقادات وارد بر روش اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی از طریق برآورد درآمدهای آینده:

۱. در این روش فرض شده که درآمدها صرفاً ناشی از بهره‌وری حاصل از مهارت‌های اکتسابی نیروی انسانی است و دستمزدها نمایان‌گر بهره‌وری افراد می‌باشند. در حالی که دستمزدها در بازار کار تحت تاثیر عوامل گوناگونی از جمله نفوذ اتحادیه‌های کارگری برای تثبیت حداقل دستمزد و افزایش سالانه‌ی آن (علی‌رغم میزان بهره‌وری نیروی کار) قرار می‌گیرند. بنابراین اتکا به میزان درآمد برای برآورد سرمایه‌ی انسانی دارای تورم خواهد بود.

۲. از سوی دیگر ارزش حال درآمد آتی افراد تحت تاثیر نرخ تنزیل و سن بازنشستگی قرار دارد. بنابراین در برآوردها باید به تغییرات این دو عامل توجه داشت. در غیر این صورت، در برآورد درست سرمایه‌ی انسانی دچار خطا می‌شویم.

۳. نقطه‌ی ضعف دیگر این روش آن است که در اکثر جوامع آمار صحیحی از میزان درآمدها در دست نیست. در حالی که در روش اندازه‌گیری ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر هزینه، آمار گسترده‌ای از هزینه‌های سرمایه‌گذاری در اختیار می‌باشد. بنابراین از آنجا که

در اکثر کشورها آمار قابل اعتمادی از درآمدها در اختیار نمی‌باشد، کار محاسبه‌ی درآمدهای آینده را مشکل ساخته و برآورد ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی را دشوار می‌سازد.

۴. معمولاً روش اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر درآمدهای آینده، نسبت به روش مبتنی بر هزینه‌ها، برآوردهای بالاتری از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی را ارائه می‌دهد. این عمدتاً به این دلیل است در روش مبتنی بر هزینه، ملاک محاسبه‌ی ارزش مجموعه‌ی سرمایه‌گذاری‌هایی است که در سرمایه‌ی انسانی انجام شده است. در حالی که در روش مبتنی بر درآمدهای آتی، تمام درآمدهای اضافی که ناشی از سرمایه‌ی انسانی است ملاک محاسبه قرار می‌گیرند.

۵. انتقاد وارد دیگر بر این روش، آن است که قیمت‌های بازار قادر نمی‌باشند تمام ابعاد متفاوت سرمایه‌ی انسانی را ارزش‌گذاری کنند و تنها به آن بخشی می‌پردازند که در بازار قابل مبادله می‌باشد. از آنجا که تمام توانایی‌ها و ویژگی‌های حاصل از سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی قابل تبدیل به واحدهای پولی نمی‌باشند، اقتصاددانان معتقدند که اکثر این روش‌ها تنها بخشی از ارزش واقعی سرمایه‌ی انسانی را برآورد می‌نمایند.

۲-۱ روش مبتنی بر هزینه

یکی از رایج‌ترین روش‌های اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر هزینه‌های تولید این نوع سرمایه است. (Trinh, Le, et. Al. P. ۳) بر اساس این روش، ارزش سرمایه‌ی انسانی افراد معادل با ارزش حال هزینه‌های انجام شده در آموزش و پرورش آنها برای جامعه است. در واقع ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی متبلور در افراد ناشی از تصمیمات سرمایه‌گذاری‌ها در مقاطع گذشته در آموزش آنان است. مجموع سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در آموزش افراد در طی زمان می‌تواند برآوردی از ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی آنها را نمایان سازد. در حالی که روش اندازه‌گیری ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر درآمدهای آتی، یک روش "آینده‌نگر" می‌باشد و ملاک اندازه‌ی درآمدهای مورد انتظار افراد در آینده است. روش

بر اساس

روش مبتنی بر هزینه،

ارزش سرمایه‌ی

انسانی افراد

معادل با ارزش

حال هزینه‌های

انجام شده در

آموزش و پرورش

آنها برای

جامعه است



ارزش حال جریان هزینه‌ها برای برآورد مجموعه هزینه‌های گذشته با یک نرخ بهره‌ی مرکب مناسب می‌تواند ارزش ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی فرد را نمایان سازد

برآورد سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری، یک روش "گذشته‌نگر" به شمار می‌آید. زیرا ذخیره‌ی سرمایه را برحسب میزان هزینه‌های سرمایه‌گذاری در افراد در طی دوره‌های گذشته مورد محاسبه قرار می‌دهد.

ذخیره‌ی کنونی قابلیت‌ها و دانش افراد، حاصل مجموعه‌ای از اتفاقاتی است که در طول عمر وی رخ داده است. بدین ترتیب، سرمایه‌ی انسانی در این روش عبارتست از ارزش حال جریان مخارج سرمایه‌گذاری شده در هر فرد در هر نقطه از زمان. ارزش سرمایه‌ی انسانی بر اساس جریان سرمایه‌گذاری‌های



گذشته را می‌توان به طریق ذیل برآورد نمود:

که در آن: HC سرمایه‌ی انسانی بر حسب هزینه‌های سرمایه‌گذاری شده است.

$C =$ هزینه‌های سرمایه‌گذاری شده که شامل هزینه‌های مستقیم و هزینه‌های فرصتی می‌باشد.

$i =$ نرخ بهره

$d =$ نرخ استهلاک

$P =$ ارزش حال

$t =$ زمان

تصمیمات تاثیرگذار بر اندازه و ساختار سرمایه‌ی انسانی فرد ناشی از عوامل گوناگونی می‌باشد. این عوامل در درجه‌ی اول به خود افراد، سپس به والدین آنها، کارفرمایان آنها، دولت و به معلمان و مربیان آنها بستگی دارد. آنها از طریق تامین مالی آموزش در تصمیمات فردی تاثیر می‌گذارند. در شرایط ایده‌آل، می‌توان مجموعه‌ای از هزینه‌های انجام شده در آموزش فرد را توسط عوامل فوق اندازه‌گیری نمود. به صورت کلی شاید بتوان گفت که تشکیل سرمایه‌ی انسانی در افراد، ناشی از سه جریان عمده هزینه‌ای می‌باشد:

(۱) هزینه‌هایی که توسط فرد و خانواده‌ی وی انجام می‌شود.

(۲) هزینه‌هایی که توسط مدیران و کارفرمایان موسسه‌ای که فرد در آن کار می‌کند تقبل می‌شود.

(۳) هزینه‌هایی که توسط دولت‌های محلی و دولت‌های مرکزی انجام می‌شود.

ارزش حال جریان هزینه‌ها برای برآورد مجموعه هزینه‌های گذشته با یک نرخ بهره‌ی مرکب مناسب می‌تواند ارزش ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی فرد را نمایان سازد. مجموعه‌ی جریان هزینه‌های افراد، و خانواده‌هایشان، هزینه‌های مستقیم اولیه را تشکیل می‌دهد که شامل پرداخت شهریه و هزینه‌های فرصتی یا درآمدهای صرف نظر شده پس از تحصیلات و آموزش اجباری می‌باشد.

هزینه‌هایی که توسط سازمان و کارفرمایان تقبل می‌شوند شامل هزینه‌های آموزش ضمن خدمت در داخل و خارج از سازمان و احتمالاً هزینه‌های ناشی از آموختن از طریق انجام



کار می باشد.

هزینه های دولتی، مشارکتی است که دولت ها به صورت مستقیم با پرداخت یارانه و یا به صورت غیر مستقیم با اعمال معافیت های مالیاتی، یا اعمال تعرفه های کمتر، در عمل از نظام آموزشی حمایت می کنند. باید متوجه بود که مخارج دولتی نیز در چارچوب تابع رجحان جمعی جامعه و اهداف آن می باشد. هدف دولت ها آن است که هر کس بتواند علی رغم توانایی های ذاتی و شرایط اقتصادی، نژاد و قومیت، سکونت در شهر یا روستا، دارای این حق شهروندی باشد که بتواند از آموزشی آزاد بهره مند گردد. نظام آموزشی بیشتر جوامع دنیا بر این اساس بنیان نهاده شده است. تابع رجحان دولت در چارچوب مخارج آموزشی بر این محور استوار است که همه بتوانند با سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی به توسعه ی توانایی ها، قابلیت ها و مهارت های خود بدون هیچ محدودیتی بیافزایند.

علاوه بر مجموعه ی سرمایه گذاری های فردی، خانوادگی، سازمانی و دولتی، هر برآوردی از افزایش سرمایه ی انسانی مبتنی بر هزینه ها، باید این واقعیت را بپذیرد که مهارت های انسانی در معرض فرسایش و استهلاک قرار می گیرند. در ضمن برعکس سرمایه های فیزیکی، بسیاری از مهارت های انسانی با استفاده، بهبود و پیشرفت می نمایند. لیکن برخی دیگر از این مهارت ها ممکن است منسوخ و یا مستهلک شوند. بسیاری از قابلیت های انسانی در معرض فرسایش اند و با گذر عمر و حوادث زندگی ممکن است کلاً یا بعضاً از حیطه انتفاع خارج شوند.

اگرچه روش برآورد سرمایه ی انسانی از طریق هزینه های سرمایه گذاری انجام شده در افراد، یکی از روش های اولیه ی محاسبه، اندازه ی ذخیره ی سرمایه ی انسانی می باشد، لیکن از نقاط ضعف ذیل برخوردار است:

- در این روش به کیفیت سرمایه ی انسانی تولید شده و کارایی آن کمتر توجه شده است، چرا که بین میزان سرمایه گذاری و کیفیت محصول لزوماً رابطه ی مستقیمی وجود ندارد. جوانان مستعد با هزینه ی کمتری آموزش می بینند و پیشرفت بهتری دارند. در صورتی که جوانان غیر مستعد دارای هزینه های آموزشی بیشتری می باشند و بازده کمتری ایجاد می کنند. بنابراین بین سرمایه گذاری انجام شده و محصول حاصل شده همواره یک رابطه ی مستقیمی وجود ندارد.

- سرمایه گذاری در آموزش جوانان دارای ابعاد مصرفی و ابعاد سرمایه ای است. تمام هزینه های آموزشی انجام شده در افراد، ممکن است لزوماً جنبه ی سرمایه گذاری نداشته باشند و تنها بخشی از هزینه های انجام شده دارای آثار سرمایه گذاری باشد. بنابراین نمی توان ادعا نمود که کلیه ی هزینه های سرمایه گذاری شده در جوانان به ذخیره ی سرمایه ی انسانی آنان می افزاید.

۳. سرمایه های فیزیکی دارای استهلاک است و با استفاده فرسوده می شوند و از ارزش آنها کاسته می گردد. آیا می توان گفت که سرمایه ی انسانی نیز مستهلک می گردد. در واقع چنانچه سرمایه ی انسانی بدرستی مورد استفاده قرار نگیرد و یا بهنگام نگردد، مستهلک و منسوخ می شود. بسیاری از قابلیت های انسانی در معرض فرسایش اند و با گذر عمر و حوادث زندگی ممکن است کلاً و یا بعضاً از حیطه انتفاع خارج شوند. لیکن یکی از ویژگی های اساسی سرمایه ی انسانی آن است که با استفاده ی مکرر به جای آن که فرسوده شود، کیفیت آن بهبود می یابد و توسعه پیدا می کند. در واقع کیفیت سرمایه ی انسانی در ضمن استفاده ارتقا می یابد و بر توانایی آن افزوده می شود. پزشکان هر چه بیشتر طبابت کنند و از دانش خود بهره گیری نمایند، بیشتر حاذق می شوند و بر سطح توانایی های آنان افزوده می گردد. مهندسان با کسب تجارب بیشتر بر قدرت تولید شان افزوده می شود. در حالی که استفاده از سرمایه ی فیزیکی موجب استهلاک این نوع سرمایه می شود. آیا در روش فوق به بهبود کیفیت سرمایه ی انسانی در حین انجام کار و در گذر زمان توجه شده است؟

۳-۱ برآورد سرمایه ی انسانی بر اساس ویژگی های فردی

بر اساس تعریفی که OECD از سرمایه ی انسانی ارائه کرده: دانش، مهارت ها، قابلیت ها و دیگر ویژگی هایی که در فرد تجسم یافته و به رفاه شخصی، اجتماعی و اقتصادی دامن زده "سرمایه ی انسانی اطلاق می شود". این تعریف این امکان را بوجود می آورد که سرمایه ی انسانی را بتوان به عواملی هم چون، دانش، مهارت ها، قابلیت، دیگر ویژگی های اکتسابی فرد تجزیه نمود.

مشکل عمده این روش آن است که ویژگی های گوناگون فوق از یک واحد مشترک اندازه گیری برخوردار نمی باشند، و به سادگی قابلیت جمع کردن و یک پارچه شدن را ندارند. اگر چه روش های آماری نظیر روش مولفه های اصلی *Principal Components* می توانند این مشکل را تا حدودی پاسخ دهند. با تدارک تست هایی که بتوانند توانایی های عددی و محاسباتی، کلامی، قدرت نوشتاری و دیگر خصوصیات اجتماعی فرد را اندازه گیری کنند و ذخیره ی دانش فرد را در هر رشته بسنجند و وی را از نظر توانایی های اکتسابی در آن حوزه، طبقه بندی نماید می توان این مسأله را پاسخ داد. اگر چه باز هم این روش یک معیار کلی و عمومی را بدست نمی دهد. چنانچه امکان پذیر بود که بتوان بین ذخیره ی سرمایه ی انسانی تبلور شده در افراد متفاوت مقایسه ای انجام داد و سرمایه ی انسانی هر فرد را در هر نقطه ای از مرور زمان اندازه گیری نمود. استفاده از این روش موثر و

دانش، مهارت ها،

قابلیت ها و دیگر

ویژگی هایی که

در فرد تجسم یافته

و به رفاه شخصی،

اجتماعی و اقتصادی

دامن زده "سرمایه ی

انسانی" اطلاق می شود

افزایش توانایی ها و
ظرفیت ها افراد برای
توفیق در بازار کار،
یکی از اهداف عمده ی
خانوارها و برنامه ریزان
بشمار می آید،
بویژه آن که یکی از
روش های ضروری برای
افزایش درآمد افراد
در حال حاضر است



کار آمد می توانست باشد.

با وجود این پیشرفته های اخیر که نظریه ی سرمایه ی انسانی بوجود آمده، این امکان را فراهم ساخته تا بتوان مجموعه از معیارهایی که اندازه گیری آنها امکان پذیر و میسر است ارائه نمود و این مسیر در حال توسعه و پیشرفت است. از آنجا که افزایش توانایی ها و ظرفیت ها افراد برای توفیق در بازار کار، یکی از اهداف عمده ی خانوارها و برنامه ریزان بشمار می آید، و بویژه آن که یکی از روش های ضروری برای افزایش درآمد افراد در حال حاضر است. امروزه عزم ملی برای ارتقاء توانایی های فرد به وجود آمده، و سرمایه گذاری در سرمایه ی انسانی سرلوحه ی اکثر برنامه های توسعه ی اقتصادی و اجتماعی می باشد. بر اساس الگوهای متعارف، درآمد افراد تحت تاثیر سرمایه ی انسانی آنان می باشد. سرمایه ی انسانی در اینجا عبارت است از آن ظرفیت های فردی که در تولید کالاها و خدمات بکار می آید، اصطلاحاً به آن مهارت های تولیدی اطلاق می شود. افراد دارای برداری از این ظرفیت های تولیدی می باشند که با C نشان داده می شود. چنانچه این ظرفیت ها در بازار کار بر اساس هر ساعت به قیمت p فروخته شود، در این صورت درآمد فرد برای هر ساعت کار عبارتست از:

$$W = p.c$$

حال چنانچه سرمایه ی انسانی به مجموعه ای از قابلیت ها و ویژگی های فردی اطلاق می شود، در این

صورت به طریق زیر قابل اندازه گیری می باشد:

در این خصوص:

H_a = سرمایه ی انسانی با مجموعه ی قابلیت ها و ویژگی های فردی.

m_i = قابلیت ها و ویژگی های مورد نیاز در بازار کار.

W_i = قیمت (بازده) بازار برای قابلیت ها و ویژگی های m_i .

O_j = دیگر قابلیت ها و ویژگی های ارزشمند فردی.

V_j = قیمت (بازده) هر واحد از قابلیت ها و ویژگی های غیربازاری یا O_j .

آنچه در این الگو به صورت ذاتی نمایان است این واقعیت است که، حداقل در اصول می توان برای هر یک از ظرفیت های انسانی قیمتی تعیین نمود. در این شرایط دو مسأله پدید می آید، ابتدا آن که همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، بسیاری از ویژگی های انسانی، در حالی که قابلیت اندازه گیری دارند، با واحد مشترک اندازه گیری نمی شوند، و بنابراین به راحتی قابل جمع شدن نمی باشند. بنابراین ما باید قادر باشیم تا برای هر یک از ویژگی های فردی قیمتی را تعیین کنیم و یا معیارهای مشترک دیگری را ارائه کنیم که قابلیت جمع پذیری داشته باشند. برای آن دسته از ویژگی هایی که با بازار کار مرتبط می باشند، می توان اصولاً درآمد و یا بازده آن ویژگی را براساس عرضه و تقاضای بازار تعیین نمود.

دوم آن که، چنانچه تعریف گسترده ای از سرمایه ی انسانی را در نظر بگیریم که تاکید بیشتری برای مهارت های زندگی قائل باشد، صرفاً به بازده و درآمد بازار در آن متکی نباشد، می توانیم برای هر یک از ویژگی ها



جدول شماره ۱: متوسط سال‌های تحصیل نیروی کار در ایران طی سال‌های (۱۳۸۰-۱۳۶۰)

متوسط سال‌های تحصیل شاغلان	سال	متوسط سال‌های تحصیل شاغلان	سال
۱۱.۰	۱۳۸۰	۱۱.۰	۱۳۸۰
۱۱.۰	۱۳۷۵	۱۱.۰	۱۳۷۵
۱۱.۰	۱۳۷۰	۱۱.۰	۱۳۷۰
۱۱.۰	۱۳۶۵	۱۱.۰	۱۳۶۵
۱۱.۰	۱۳۶۰	۱۱.۰	۱۳۶۰
۱۱.۰	۱۳۵۵	۱۱.۰	۱۳۵۵
۱۱.۰	۱۳۵۰	۱۱.۰	۱۳۵۰
۱۱.۰	۱۳۴۵	۱۱.۰	۱۳۴۵
۱۱.۰	۱۳۴۰	۱۱.۰	۱۳۴۰
۱۱.۰	۱۳۳۵	۱۱.۰	۱۳۳۵
۱۱.۰	۱۳۳۰	۱۱.۰	۱۳۳۰
۱۱.۰	۱۳۲۵	۱۱.۰	۱۳۲۵
۱۱.۰	۱۳۲۰	۱۱.۰	۱۳۲۰
۱۱.۰	۱۳۱۵	۱۱.۰	۱۳۱۵
۱۱.۰	۱۳۱۰	۱۱.۰	۱۳۱۰
۱۱.۰	۱۳۰۵	۱۱.۰	۱۳۰۵
۱۱.۰	۱۳۰۰	۱۱.۰	۱۳۰۰

و مهارت‌های غیربازاری قیمتی را نیز در نظر بگیریم. در این صورت، دیگر نیازی به درآمدهای آتی در بازار کار نمی‌باشد. بلکه بهتر است که معیارها مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری باشد تا بتواند ما را به پاسخ درستی هدایت نماید.

۴-۱- روش اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر شاخص‌های آموزشی

برعکس روش‌های مرسوم و متداول، که ارزش سرمایه را بر حسب هزینه‌های تولید و یا درآمدهای آینده اندازه‌گیری می‌کنند، در روش مبتنی بر پیشرفت‌های آموزش، برآورد سرمایه‌ی انسانی بر حسب شاخص‌هایی نظیر نرخ باسوادی، نرخ ثبت نام در مقاطع گوناگون آموزشی، متوسط سال‌های تحصیلی و نتایج توانایی‌های افراد بر اساس آزمون‌های دوره‌ای، اندازه‌گیری می‌شود (Stroombergen, A., et. Al. P. ۵). این روش بر این اساس پایه‌ریزی شده که این شاخص‌ها وابستگی نزدیکی به سرمایه‌گذاری در آموزش دارند، و این سرمایه‌گذاری‌ها نقش کلیدی در تشکیل سرمایه‌ی انسانی ایفا می‌کنند. بنابراین، این شاخص‌ها تنها به عنوان "شاخص نماینده"

بکار گرفته می‌شوند و مستقیماً سرمایه‌ی انسانی را اندازه‌گیری نمی‌نمایند.

در روش اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی بر اساس شاخص‌های آموزشی، مشاهده می‌شود که شاخص‌های مورد استفاده از یک سیر تکاملی برخوردار بوده‌اند. ابتدا شاخص باسوادی افراد بزرگسال، سپس نرخ ثبت نام در مقاطع گوناگون، آن‌گاه متوسط سال‌های تحصیلی و در نهایت از آزمون‌های متفاوت شناختی برای اندازه‌گیری ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی بهره گرفته شده است. (سعادت، رحمان و یآوری، کاظم، ۱۳۸۴ ص ۲۱۴)

همان‌گونه که می‌دانید، سرمایه‌ی انسانی دارای ابعاد متفاوتی است و آموزش یکی از اجزاء مهم آن را تشکیل می‌دهد. در این روش تنها به ابعاد آموزشی سرمایه‌ی انسانی توجه می‌شود. در واقع آموزش از طریق ارتقاء سطح توانایی‌ها و مهارت‌های فردی، سطح درآمد و رفاه اقتصادی را افزایش می‌دهد. لیکن علاوه بر این توانایی‌ها، آموزش، سطح بهداشت و سلامتی، نرخ باروری خانوار و کیفیت تربیت فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب می‌شود تا افراد با توسعه‌ی سایر توانایی‌ها از زندگی روزمره لذت بیشتری کسب کنند. (Haveman, R. H. & Wolfe, B. ۱۹۸۴ P. ۳۷۸).

بنابراین اگرچه آموزش نقش مهمی در توسعه‌ی اجتماعی، اقتصادی و نهادی دارد، لیکن در این روش تنها به ابعاد آموزش سرمایه‌ی انسانی توجه شده و دیگر جنبه‌های سرمایه‌ی انسانی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. استفاده از شاخص‌های نماینده نظیر، نرخ باسوادی، نرخ ثبت نام، متوسط سال‌های تحصیل، اگرچه اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی را دقیق تر و سهول می‌نماید و امکان استفاده از آمارهای بین‌المللی و مقایسه‌ی کشورها را امکان‌پذیر می‌سازد. لیکن در این روش تنها می‌توان اظهار داشت که هر کشوری از بعد آموزش از چه مقدار سرمایه‌ی انسانی برخوردار است. بر این روش دو انتقاد جدی وارد است:

در روش مبتنی بر پیشرفت‌های آموزش، برآورد سرمایه‌ی انسانی بر حسب شاخص‌هایی نظیر نرخ باسوادی، نرخ ثبت نام در مقاطع گوناگون آموزشی، متوسط سال‌های تحصیلی و نتایج توانایی‌های افراد بر اساس آزمون‌های دوره‌ای، اندازه‌گیری می‌شود



در اکثر جوامع به داده‌ها و اطلاعات آماری قابل اعتمادی اتکاء ندارند و به اندازه‌ی کافی به عوامل کلیدی که نماینده‌ی واقعی و نشانگر اساسی سرمایه‌ی انسانی باشند تکیه نمی‌کنند. بدین ترتیب، اندازه‌گیری درست و شایسته‌ی ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی هنوز به صورت یک چالش در دستور کار محققان قرار دارد

ابتدا آن که در این روش به جوانب دیگر مهم سرمایه‌ی انسانی توجه کافی مبذول نشده است. دوم آن که در این روش به ابعاد کمی توجه بیشتری شده است و ابعاد کیفی مورد غفلت قرار گرفته است. گفته می‌شود از آنجا که این روش بر شاخص‌های خاصی از آموزش استوار است، به غنای دانشی که در افراد تجسم یافته و به توانایی‌های درآمد ناشی از ذخیره‌ی دانش در آینده کمتر توجه شده است. برخی معتقدند که این روش تنها می‌تواند در یک کشور مورد استفاده قرار گیرد و برای مقایسه‌ی کشورهای گوناگون که از سطوح متفاوت توسعه برخوردارند، مناسب نمی‌باشند. در این روش، تمام تلاش بر آن است که گفته شود که هر یک از شاخص‌ها چگونه باید اندازه‌گیری شوند. چه شاخصی بهتر از دیگری است. چگونه هنگام جمع‌آوری داده‌ها از خطاهای کمتر آماری برخوردار شویم. لیکن در این روش، توجه کمتری شده است که این شاخص‌ها چه چیزی را اندازه‌گیری می‌کنند. اکثر شاخص‌های بکار رفته در این روش نمی‌توانند ارزش واقعی ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی یک جامعه را به درستی اندازه‌گیری نمایند.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد، سرمایه‌ی انسانی عبارت بود از: "دانش، مهارت، قابلیت‌ها و ویژگی‌هایی که در انسان تجسم یافته و ایجاد رفاه اقتصادی فردی و اجتماعی را تسهیل می‌نماید." در این مفهوم سه نکته‌ی اساسی نهفته است: ابتدا آن که سرمایه‌ی انسانی در درون انسان‌ها تجسم پیدا می‌کند. بنابراین در اندازه‌گیری سرمایه‌ی انسانی باید ذخیره دانش، مهارت‌ها و قابلیت‌های فردی

مورد جستجو قرار گیرند. بی‌شک افراد در خانوارها زندگی می‌کنند، عضو گروه جهانی می‌باشند، و نهایتاً به جامعه‌ای تعلق دارند.

دوم آن که تمرکز اندازه‌گیری باید پیرامون ویژگی‌هایی (دانش، مهارت، قابلیت‌ها) باشد که در ایجاد محصولات خاصی (رفاه اقتصادی فردی و اجتماعی) مشارکت دارند. ویژگی‌های ذکر شده توسط اهدافی هدایت می‌شوند و در ایجاد رفاه اقتصادی فردی و اجتماعی به عنوان یک ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرند.

سوم آن که دامنه‌ی محصولات تولید شده توسط سرمایه‌ی انسانی بسیار گسترده است. این نکته به ویژگی‌های متعدد تجسم یافته در انسان اشاره دارد که در تولید رفاه اقتصادی فردی و اجتماعی سهولت ایجاد می‌کنند. بنابراین تولید رفاه اقتصادی فردی و اجتماعی از منابع متفاوتی که در انسان‌ها تجسم یافته، نشأت می‌گیرد.

در این چارچوب روش‌های اندازه‌گیری ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی به اجمال مورد بررسی قرار گرفتند. ابتدا روش مبتنی بر درآمدها، سپس روش مبتنی بر هزینه‌های سرمایه‌گذاری، آن‌گاه روش مبتنی بر ویژگی‌های فردی و نهایتاً روش مبتنی بر شاخص‌های آموزش مورد اشاره قرار گرفت. این روش‌ها همه از دو نارسایی عمده رنج می‌برند: ۱. در اکثر جوامع به داده‌ها و اطلاعات آماری قابل اعتمادی اتکاء ندارند ۲. به اندازه‌ی کافی به عوامل کلیدی که نماینده‌ی واقعی و نشانگر اساسی سرمایه‌ی انسانی باشند تکیه نمی‌کنند. بدین ترتیب، اندازه‌گیری درست و شایسته‌ی ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی هنوز به صورت یک چالش در دستور کار محققان قرار دارد.

منابع مورد استفاده:

۱. نیلی مسعود و نفیسی شهاب، "تخمین سرمایه‌ی انسانی بر مبنای متوسط سال‌های تحصیل نیروی کار برای ایران (-۱۳۷۵ ۱۳۴۵)" فصلنامه‌ی پژوهش‌های اقتصادی ایران شماره ۲۵ ص ۲۲-۱.
۲. یوسفی دیندارلو، مجتبی/ نوفرستی، محمد (۱۳۸۴)، "اندازه‌گیری برخورداری آموزشی سرمایه‌ی انسانی در ایران"، فصلنامه‌ی پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۲۳ ص ۲۱۹-۱۹۲.
۳. سعادت، رحمان و یآوری، کاظم (۱۳۸۴)، "برآورد سطح و توزیع سرمایه‌ی انسانی خانوارهای ایرانی"، مجله‌ی تحقیقات اقتصادی شماره ۷۱ ص ۲۳۸-۲۱۱.
4. Haveman, R. H. & Wolfe, B.(1984):"Schooling and Economic Well-being: The Role of Non-Market Effects", Journal of Human Resources, No.19,pp.377-407.
5. OECD: (1998):"Human Capital Investment, An International Comparison", Centre for Educational Research and Information, Paris, p.18.
6. Stroombergen, Adolf, et al. (2002):"Review of Statistical Measurement of Human Capital", Statistics New Zealand, pp.1-10.
7. Tao, Hung-Lin, & Stinson, Th. (1997):"An Alternative Measure of the Human Capital Stock", Economic Development Centre, Working Paper, University of Minnesota, pp.1-3.
8. Trinh, Le et al. (2005):"Measurement of Human Capital: A Review of the Literature", New Zealand Treasury Working Paper No. 05/10.

سرمایه‌ی اجتماعی

و اهداف

سند چشم‌انداز توسعه‌ی ایران

در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی

..... دکتر رضا اسماعیلی

دکترای جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی خوراسگان

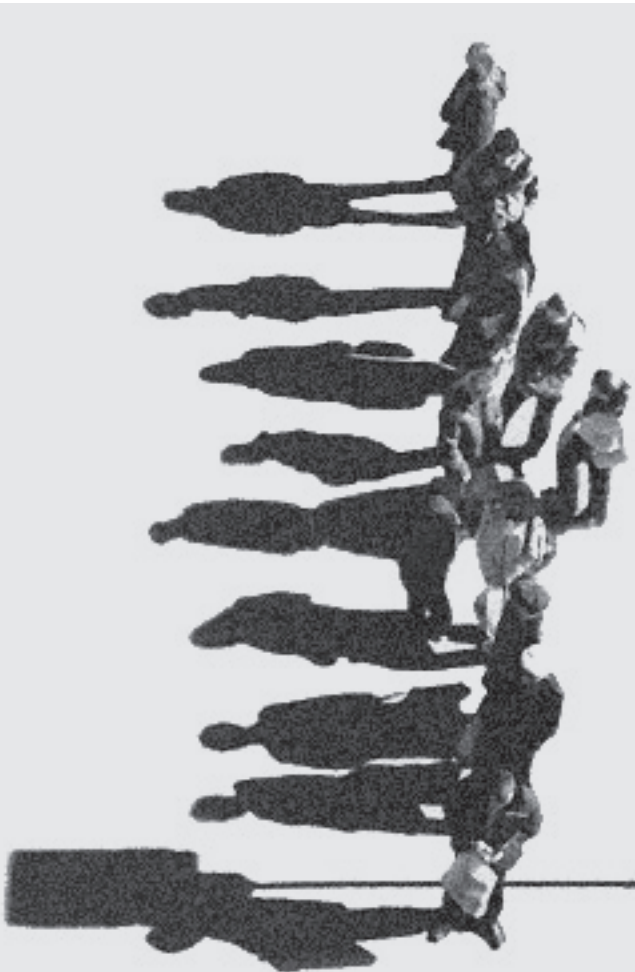
چکیده

نخستین گام در تهیه‌ی برنامه‌های بلند مدت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور ترسیم چشم‌اندازهای توسعه‌ی جامعه به مفهوم عام آن است. سند چشم‌انداز توسعه‌ی هر کشور اهداف و جهت‌گیری‌های اصلی تحولات ساختاری در آینده را به ما نشان می‌دهد.

جهت‌گیری به سمت افق‌های بالاتر، محور قرار دادن پرورش فرد و تربیت انسان‌های توسعه‌یافته و برخوردار از ویژگی‌هایی چون مسؤولیت‌پذیری، ایثارگری، ایمان، وجدان‌کار، روحیه‌ی همکاری و انضباط اجتماعی را الزامی می‌سازد.

دستیابی به اهداف ترسیم‌شده در سند چشم‌انداز توسعه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، علمی و فنی، فرهنگی و سیاسی مستلزم بکارگیری ظرفیت‌ها و منابع و استفاده‌ی بهینه از سرمایه‌هاست.

سرمایه، دارای انواع مختلف طبیعی، اقتصادی، انسانی و اجتماعی می‌باشد. همواره این پرسش برای ما مطرح بوده است که چرا با وجود منابع سرشار معدنی، سرمایه‌های مالی بالنسبه مناسب و وجود نیروی انسانی باکفایت و برنامه‌ریزی‌های کلان توسعه جهت پیشرفت جامعه، نتیجه‌ی دلخواه حاصل نمی‌شود؟ چرا علی‌رغم تأکید سیاستگذاران





تجارب متعدد
از کشورهای مختلف
حاکی از این موضوع است
که صرف وجود
سرمایه‌ی مالی و امکانات
اقتصادی و منابع طبیعی
نمی‌تواند به توسعه
منتهی شود، بلکه ترکیب
مناسب از سرمایه‌های
انسانی، فرهنگی و
اجتماعی لازم است تا
رویداد توسعه
جامه‌ی عمل پوشد

منابع جامعه جهت تحقق آن بسیج گردد. پیش‌نیاز موضوع مذکور، آگاهی و وفاق گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های دولتی و مردم، راجع به اهداف سند می‌باشد. در صورت ناکافی بودن آگاهی و فقدان اجماع، سرمایه‌ی اجتماعی جهت همکاری مشترک و نیل به هدف شکل نخواهد گرفت. در این مقاله علاوه بر ترسیم جایگاه آگاهی، به مقوله‌های مشارکت اجتماعی و سازماندهی، با تأکید بر سازمان‌های مردم‌نهاد، به عنوان عناصر مهم سرمایه‌ی اجتماعی جهت تحقق اهداف مندرج در سند چشم‌انداز تشریح شده است.

در پایان ضمن جمع‌بندی مباحث، اصول و سیاست‌های اجتماعی با رویکرد افزایش سرمایه‌ی اجتماعی با هدف تحقق سریع‌تر اهداف سند چشم‌انداز توسعه‌ی ایران آینده‌ارایه شده است.

مقدمه

سند چشم‌انداز توسعه اولویت‌های آرمانی و افق‌های جامعه‌ی ایران را برای ۱۴۰۴ هجری شمسی ترسیم می‌کند. این آرمان‌ها در قالب سند چشم‌انداز بر آینده‌نگری، ارزش‌گرایی، واقع‌گرایی و جامع‌نگری مبتنی است. سند مذکور اهداف متعددی

و برنامه‌ریزان و مجریان، جهت مشارکت مردم در زمینه‌هایی که به زندگی اجتماعی آنان مرتبط بوده همکاری همه‌جانبه‌ای وجود ندارد؟ چرا با وجود عناصر مستعد فرهنگی موجود در نظام ارزشی جامعه و تأکید به همکاری و تعاون در فرهنگ اسلامی میزان تعامل بین افراد و گروه‌های اجتماعی و دولت و سازمان‌های وابسته به آن در حد کفایت نمی‌باشد؟

در دو دهه‌ی اخیر ادبیاتی که حول مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی تدوین شده است تلاش دارد تا با استفاده از رهیافت‌های علمی به سؤالات مذکور پاسخ گوید. در قسمت نخست مقاله علاوه بر تعریف مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی ضرورت‌های این مفهوم در دهه‌های اخیر مورد بحث قرار گرفته است، همچنین در این قسمت رابطه‌ی توسعه و جایگاه سرمایه‌ی اجتماعی در فرایند توسعه تبیین شده است. در قسمت دوم مقاله ویژگی‌های ایران آینده براساس سند چشم‌انداز در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و علمی توصیف شده است. شرط تحقق عملی این سند آن است که اهداف مندرج در سند بصورت آرمان اجتماعی درآید؛ بطوری که اهداف برای اعضای جامعه و خرده نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بصورت ارزش اجتماعی درآمده و

انقلاب به لحاظ اجتماعی

به معنای آن است که

جامعه نتوانسته است

تعارض خود را با نظام

سیاسی به شیوه‌ای

مسالمت آمیز و در

چارچوب ساختارهای

موجود حل نماید



در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی- فنی و فرهنگی در نظر دارد که برخی از آنها بصورت صریح و جزئی اشاره شده و برخی در قالب اهداف آرمانی بیان گردیده است. دستیابی به اهداف ترسیم شده در سند چشم‌انداز مستلزم وجود و بکارگیری انواعی از سرمایه می‌باشد.

تجارب متعدد از کشورهای مختلف حاکی از این موضوع است که صرف وجود سرمایه‌ی مالی و امکانات اقتصادی و منابع طبیعی نمی‌تواند به توسعه منتهی شود. بلکه ترکیب مناسب از سرمایه‌های انسانی، فرهنگی و اجتماعی لازم است تا رویداد توسعه جامعه عمل پوشد. به همین دلیل امروزه اندیشمندان حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی انواع مختلف سرمایه را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

سرمایه‌ی طبیعی: دارایی‌های محیطی شامل زمین، آب، جنگل، معادن، زیست محیط‌های گیاهی و جانوری و...

سرمایه‌ی مالی و اقتصادی: پول، امکانات و تجهیزات زیربنایی، کارخانه‌ها و مؤسسات فنی و ساختمان‌ها و...

سرمایه‌ی انسانی: نیروی انسانی برخوردار از دانش کافی و مهارت‌های فنی و علمی بالا.

سرمایه‌ی اجتماعی: مشتمل بر شبکه‌ها،

انجمن‌ها و مؤسساتی است که با هنجارهای مشترک و روابط مبتنی بر اعتماد شکل می‌گیرند و فرآیند همکاری جهت دستیابی به اهداف مشترک را تسهیل می‌کنند. این نوع سرمایه برخلاف سرمایه‌ی انسانی بر شبکه‌ها و روابط بین آنها تأکید دارد، در صورتی که سرمایه‌ی انسانی بر فرد تأکید می‌ورزد. در سرمایه‌ی انسانی بازدهی بر اساس درآمد فرد و سطح بهره‌وری اندازه‌گیری می‌شود در حالی که سرمایه‌ی اجتماعی نوعی از بازدهی را مدنظر دارد که براساس کیفیت زندگی اعضای جامعه اندازه‌گیری می‌شود. سند چشم‌انداز توسعه بر سرمایه‌ی انسانی تأکید فراوانی دارد.

انسان قاعده‌ی مخروطی است که چشم‌انداز توسعه‌ی ایران آینده بر آن قرار گرفته است. انسان تحقق بخش اهداف مندرج در سند توسعه، انسانی است که از ویژگی‌هایی چون فعال، مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، مؤمن، رضایت‌مند، برخوردار از وجدان کار، انضباط و روحیه‌ی تعاون، سازگاری اجتماعی، تعهد به نظام اسلامی و شکوفایی ایران اسلامی و مفتخر به ایرانی بودن برخوردار است. بدون شک تربیت انسان‌هایی متصف به ویژگی‌های مذکور مستلزم نظام

با وجود منابع انسانی، انسان‌های توسعه‌یافته می‌توانند در فرآیند توسعه مشارکت مؤثر داشته و کاروان توسعه را با سرعت بیشتری به جلو برانند.

علاوه بر سرمایه‌ی مادی، طبیعی و انسانی سرمایه‌ی لازم برای پیشرفت و توسعه، سرمایه‌ی اجتماعی است. شاید بارها این پرسش برای ما مطرح شده باشد که چرا با وجود برنامه‌ریزی‌های کلان جهت پیشرفت جامعه، نتیجه‌ی دلخواه حاصل نمی‌شود؟ چرا علی‌رغم تأکیدات مسؤولان و سیاستگذاران و مدیران اجرایی جهت مشارکت مردم در زمینه‌هایی که به زندگی اجتماعی آنان مرتبط است. همکاری همه‌جانبه وجود ندارد؟ چرا با وجود عناصر مستعد فرهنگی موجود در نظام ارزشی جهت همکاری و تعاون، میزان تعامل بین اعضای جامعه، مردم و دولت و سازمان‌ها با یکدیگر در حد کفایت نمی‌باشد؟

ادبیاتی که حول مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی سازماندهی شده است. تلاش دارد تا با استفاده از رهیافت علمی به سؤالات فوق پاسخ گوید.

هدف اصلی این مقاله تشریح نقش سرمایه اجتماعی در تحقق سند چشم‌انداز توسعه می‌باشد. در قسمت نخست مقاله، مفهوم سرمایه اجتماعی و قلمروهای آن در سده اخیر تشریح شده است. در قسمت دوم مقاله به ترسیم اهداف سند چشم‌انداز توسعه و جایگاه سرمایه اجتماعی در تحقق سند مذکور پرداخته می‌شود.

مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی

مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی از جمله مفاهیم مدرن است که در گفتمان علوم اجتماعی و محافل سیاسی معاصر در سطوح مختلف استفاده شده است. در کلی‌ترین سطح، سرمایه‌ی اجتماعی بیانگر توصیف ویژگی‌هایی از یک جامعه یا گروه اجتماعی است که ظرفیت سازماندهی جمعی و داوطلبانه برای حل مشکلات متقابل یا مسائل عمومی را افزایش می‌دهد. سرمایه‌ی اجتماعی از جمله مفاهیم بحث‌انگیز و

جنگالی است که در حوزه‌ی توسعه مطرح شده است. در کشورهای توسعه یافته که روابط اجتماعی آنان بر فرهنگ فردگرایانه بنا شده است مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی جزو مفاهیم کلیدی بشمار می‌رود. در کشورهای توسعه نیافته این مفهوم در حال حاضر سرعت به ابزار تحلیلی در پژوهش‌های جدید توسعه اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شود. در شرایطی که سرمایه‌ی اجتماعی یعنی توانایی استفاده‌ی جمعی و توأم با همکاری از منابع برای وظایف عمومی وجود نداشته باشد بعید است که تنها سرمایه‌ی مالی و افزایش سرمایه‌ی انسانی (از طریق آموزش) بتواند به نتایج مثبتی همچون رشد اقتصادی و کاهش فقر یا مشارکت بیشتر و پاسخگویی نهادهای عمومی منجر شود. (تاجبخش، ۱۳۸۴: ۱۰)

به زعم «کلمن»، مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی به مثابه‌ی ابزار تحلیلی برای پژوهش‌های اجتماعی است. کلمن بر این باور است که سرمایه‌ی اجتماعی در روشن ساختن یکی از مشکلات مهم تحلیل اجتماعی یا آنچه پیوند خرد و کلان نام گرفته است نقش مؤثری را می‌تواند ایفا کند. (کلمن، ۱۹۸۸)^۱

تازگی و اکتشافی بودن سرمایه‌ی اجتماعی دوچشمه دارد، نخست آنکه این مفهوم بر پیامدهای مثبت جامعه‌پذیری متمرکز است و ویژگی‌های کم‌تر جالب توجه آن را کنار می‌گذارد، دوم آن که پیامدهای مثبت را در چارچوب فراخ‌تر بحث سرمایه‌ی اجتماعی می‌دهد و توجه را به این نکته جلب می‌نماید که چطور چنین اشکال غیرپولی می‌توانند سرچشمه‌های مهم قدرت و نفوذ باشند. (پورتس، ۱۹۸۸)^۲

سرمایه‌ی اجتماعی جنبه‌ی مهمی از رفتار اجتماعی-اقتصادی را برجسته کرده است که تا بحال اقتصاددانان به آن نپرداخته بودند. (کلمن، ۱۹۸۸)

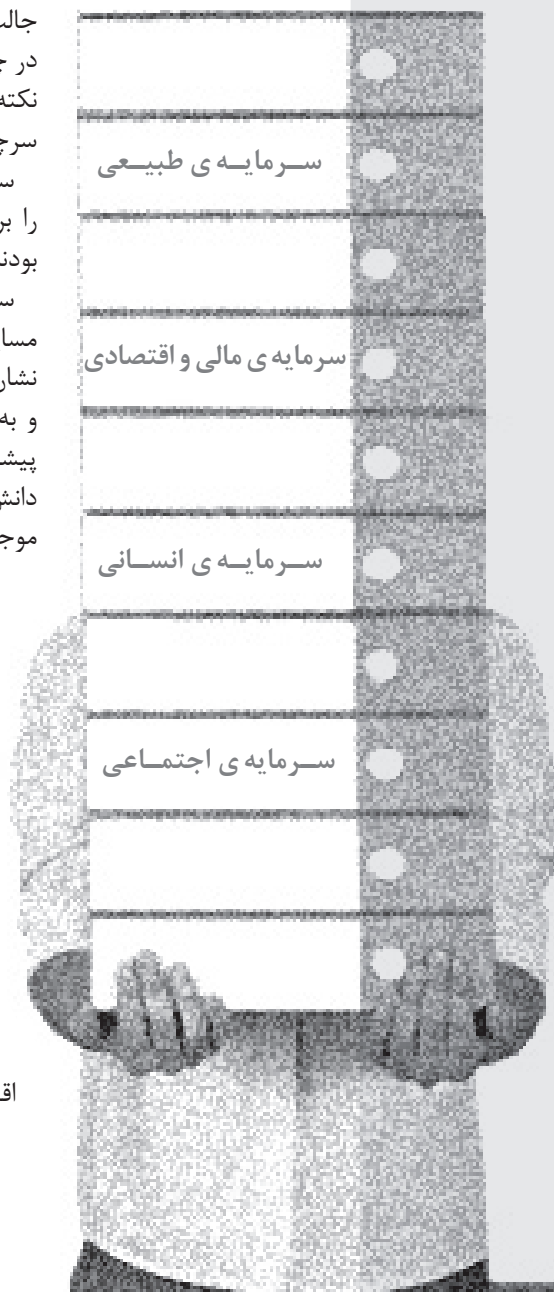
سرمایه‌ی اجتماعی به شهروندان این امکان را می‌دهد که مسایل جمعی خود را ساده‌تر حل کرده و کارایی بیشتری از خود نشان دهند. سرمایه‌ی اجتماعی چرخ‌ها را روغن کاری می‌کند و به جوامع اجازه می‌دهد به آرامی و سهولت بسمت توسعه و پیشرفت حرکت کنند. سرمایه‌ی اجتماعی از طریق افزایش دانش، شانس ما را برای بهره‌وری بیشتر از امکانات بالقوه‌ی موجود در جامعه بهبود می‌بخشد. (ریبی، ۱۳۸۳)

دلایل توجه به پارادیم سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی معاصر

پارادیم سرمایه‌ی اجتماعی در سال‌های اخیر از جنبه‌های مختلف مورد توجه اندیشمندان، سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان بوده است.

الف) جوامع در حال گذار از نظام اقتصادی سوسیالیستی به نظام بازار و سرخوردگی آنان، از انتخاب دو گزینه‌ی مدنی دولت و بازار و توجه به رویکرد سوم یعنی جامعه‌ی مدنی برای حل مشکلات توسعه‌ای، از جمله دلایل توجه به پارادیم سرمایه‌ی اجتماعی است.

ب) مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی مبنایی برای بحث و گفت‌وگو بین جامعه‌شناسان و اقتصاددانان فراهم می‌کند. اقتصاددانان از روش‌های بسیار دقیق و جامعه‌شناسان از



1. James S. Coleman
2. Alejandro Portes

امتیاز متغیرهای صحیح برخوردارند. این مفهوم توانسته است آن دو دسته را به هم نزدیک کند. سرمایه‌ی اجتماعی چارچوبی برای تفکر بسیار دقیق و حتی ریاضی‌وار درباره‌ی روابط اجتماعی است، ولی در عین حال بر متغیرهای منعطف‌تر درباره‌ی پیوندهای اجتماعی و جامعه و هنجارها و مسایلی از این دست تأکید می‌ورزد. در اینجا باید گفت که مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی، مرزهای اقتصاد و جامعه‌شناسی را در نوردیده و وارد حیطه‌هایی چون بهداشت عمومی، طراحی شهری، معماری و پزشکی شده است.

ج) سرمایه‌ی اجتماعی در دنیای معاصر امروز ترجمان یک مشکل اجتماعی است که در زندگی روزمره‌ی مردم جوامع صنعتی و مدرن وجود دارد. (مصاحبه‌ی کیان تاج‌بخش با پاتنام^۳ در کیان تاج‌بخش، ۱۱۸: ۱۳۸۴-۱۱۶)

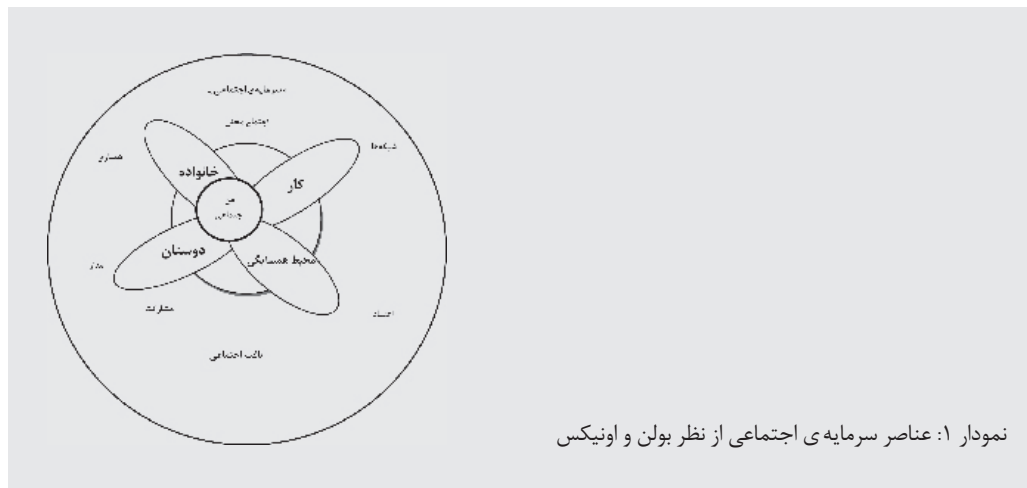
منافع اقتصادی سرمایه‌ی اجتماعی

اقتصاد جدید بازار، سرمایه‌ی اجتماعی را بکار می‌گیرد، آن را تهی می‌سازد و باز آن را پر می‌کند. اقتصاددانان نئوکلاسیک به اهمیت هنجارهای اجتماعی تعاونی در اقتصاد به خوبی واقفند و برای تبیین این که چگونه عناصر عقل‌گرای خودخواه به همکاری با یکدیگر روی می‌آوردند، نظریه‌ی دقیقی دارند. بعلاوه، اقتصاددانان هنجارهایی را که بطور نهادینه ساخته شده‌اند بخوبی می‌شناسند و نظریه‌ی آنها را برای ارزیابی اینکه رفتار دولت با کارآمدی روبه افزایش و یا کارآمدی روبه کاهش است، آماده می‌کنند. آنچه که اقتصاددانان به سختی می‌پذیرند اهمیت آن هنجارهایی است که بطور برونزاد ساخته

شده‌اند و بر رفتار اقتصادی تأثیر دارند. این هنجارها بیرون از نظام اقتصادی بوده و بر رفتار اقتصادی تأثیر می‌گذارند، و از منابعی از قبیل فرهنگ یا مذهب سرچشمه می‌گیرند. (فوکویاما، ۱۳۷۹، ۶۳)

وظیفه‌ی اقتصادی سرمایه‌ی اجتماعی کاهش هزینه‌های معاملاتی است که با مکانیسم‌های هماهنگی رسمی مثل قراردادها، سسله مراتب، قوانین بوروکراسی و موارد مشابه مربوط هستند. حقیقت موضوع این است که هماهنگ کردن فعالیت‌ها بر اساس هنجارهای غیررسمی بعنوان بخش مهمی از اقتصاد مدرن پایدار می‌ماند، و این مسأله به دلیل ماهیت پیچیده‌ی فعالیت‌های اقتصادی و فناوری است. بسیاری خدمات پیچیده برای کنترل، خیلی پرهزینه هستند و از طریق استانداردهای حرفه‌ای داخلی خیلی بهتر از مکانیسم‌های کنترل رسمی، کنترل می‌شوند. یک مهندس نرم‌افزار بسیار آموزش دیده اغلب بیشتر از بهره‌وری خودش نسبت به سرپرست خود مطلع است؛ تعدادی از مطالعات تجربی پیشنهاد می‌کند که فناوری تحقیق و توسعه (D&R) اغلب به مبادله‌ی غیررسمی حق مالکیت عقلایی وابسته است، به دلیل این که مبادله‌ی رسمی مستلزم افزایش هزینه‌های معاملاتی بیش از حد است و سرعت مبادلات را کم می‌کند. حتی در محیط‌هایی با فناوری پیشرفته‌ی پایین، سرمایه‌ی اجتماعی اغلب به کارایی بیشتری نسبت به تکنیک‌های هماهنگی رسمی منجر می‌شود. تیلبوریسم کلاسیک، که نظام‌های کاری را به شیوه‌ی بوروکراسی بسیار متمرکز سازماندهی کرد، ناکارآمدی زیادی به همراه داشت. موقعی که تصمیمات به تأخیر افتادند و اطلاعات تحریف شدند

نکته‌ی مهمی که در این میان حائز اهمیت است این موضوع است که توسعه صرفاً یک پروژه نیست، بلکه یک فرآیند است که هدف غایی آن ارتقای رفاه و بهبود وضعیت زندگی انسان‌ها و گسترش انسانی است. لذا محور اصلی آن مردم هستند و از طرف دیگر کارگزاران توسعه نیز مردم می‌باشند



نمودار ۱: عناصر سرمایه‌ی اجتماعی از نظر بولن و اونیکس

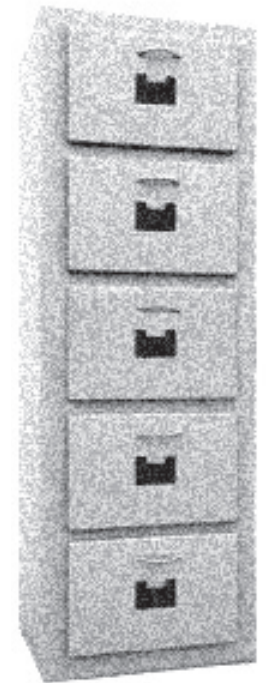
3. Robert D. Putnam

(ولکاک و نارایان ۲۰۰۰)

مجاب‌سازی می‌توانند شاخص مناسبی برای وجود سرمایه‌ی اجتماعی در یک جامعه به حساب آیند. برخی کارکردهای خرد و کلان آنها عبارتند از: هرچه این روابط از استحکام بیشتر و از کیفیت و کمیت بالاتری برخوردار بوده و نظام‌مندتر و هماهنگ‌تر عمل نمایند ما شاهد دستیابی به اهداف جمعی در مدت زمانی کوتاه‌تر و با صرف هزینه‌ای کمتر خواهیم بود. در این حالت ما می‌توانیم از (سرمایه‌ی اجتماعی) صحبت کنیم که همانا ترکیب ویژه‌ی روابط اجتماعی و نیز کیفیت این روابط است. ارتباطات جمعی هنگامی می‌توانند به مثابه‌ی «سرمایه‌ی اجتماعی» عمل کنند که مبتنی بر اعتماد متقابل بوده و تحت تأثیر ارزش‌ها و هنجارهای مشترکی که افراد جامعه در آن شریک‌اند، باشند. سرمایه‌ی اجتماعی فرآیند همیاری و مشارکت افراد برای دستیابی به منافع مشترک را تسهیل می‌نماید. سرمایه‌ی اجتماعی در درون یک فرد و یا در درون ساختار اجتماعی وجود ندارد، بلکه در فضای بین افراد (فضای ارتباطی) موجود است. سرمایه‌ی اجتماعی چیزی نیست که در تملک دولت، یک سازمان و یا بازار باشد بلکه همگان می‌توانند در تولید آن مشارکت کنند. سرمایه‌ی اجتماعی از هزاران کنش روزانه‌ای که بین مردم وجود دارد آفریده می‌شود و بوجود می‌آید. در نمودار ۱ می‌توانیم عناصر تشکیل‌دهنده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی در سطح محلی و نیز در سطح کل جامعه را مشاهده نماییم. (بولن واونیکس، ۱۹۹۹)^۴

و زنجیره‌های سلسله مراتب فرمان به طرف پایین حرکت کردند. در بسیاری از کارخانه‌های تولیدی، ساختارهای مدیریت مسطح‌تر جایگزین تیئوریسم شده است که مسؤلیت را به سطوح پایین خود کارخانه واگذار کرده است. کارگرانی که خیلی به منابع دانش تخصصی نزدیک‌تر هستند اختیار دارند که خود تصمیم بگیرند به جای اینکه آن را به سلسله مراتب مدیریتی واگذار کنند. این کار اغلب به بازدهی بالایی منجر می‌شود. به منظور سنجش سرمایه‌ی اجتماعی رویکردهای متفاوتی وجود دارد. در رویکرد اول واژه‌ی کلیدی اعتماد می‌باشد. به همین دلیل میزان اعتماد و نیز میزان مشارکت افراد در فعالیت‌های مدنی و انجمن‌های داوطلبانه مهمترین شاخص‌های سنجش سرمایه‌ی اجتماعی‌اند. رویکرد دومی که وجود دارد بر این باور است که به خاطر کیفی بودن سرمایه‌ی اجتماعی سنجش آن بسیار دشوار بوده و برای اندازه‌گیری آن می‌توان از متغیرهایی چون جنایت، فروپاشی خانواده، میزان طلاق، اعتیاد، خودکشی‌ها، طرح دعاوی و دادخواهی، فرار از پرداخت مالیات، کودک‌آزاری و غیره، استفاده کرد. (فوکویاما: ۱۳۷۹-۱۹) پاتنام برای سنجش میزان سرمایه‌ی اجتماعی یک جامعه، به میزان مشارکت افراد در انجمن‌های داوطلبانه اشاره می‌کند. انجمن‌های داوطلبانه به خاطر ارادی بودن عضویت در آنها، داشتن جوی صمیمانه، غیرانتفاعی بودن و بناشدن بر پایه‌ی

مشارکت مردم به صورت خود به خودی و اتفاقی ممکن نیست. به همین دلیل باید مشارکت مردم در قالب انجمن‌ها و سازمان‌ها صورت پذیرد. سازمان‌های غیردولتی و به تعبیر رساتر سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند این مهم را عملی سازند



توسعه و سرمایه‌ی اجتماعی

در مورد رابطه‌ی توسعه و سرمایه‌ی اجتماعی چهار دیدگاه وجود دارد.

الف) دیدگاه اجتماع‌گرایی: اجتماع‌گرایان سرمایه‌های اجتماعی را با سازمان‌های محلی چون باشگاه‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های مدنی برابر می‌پندارند. اجتماع‌گرایان بر این اعتقادند که سرمایه‌های اجتماعی هرچه بیش‌تر باشد اثر آن در رفاه اجتماعی بیشتر است. اما شواهد در جهان در حال توسعه نشان می‌دهد که صرف دارا بودن سطح بالای همبستگی اجتماعی با گروه‌های غیررسمی لزوماً به رفاه اقتصادی نمی‌انجامد.

ب) دیدگاه شبکه‌ای: دیدگاه شبکه‌ای بر این اعتقاد است که گروه‌های فقیر با وارد شدن در شبکه‌های اجتماعی از رفاه بیشتری برخوردار گردند. شبکه‌ها به افراد این اطمینان را می‌دهند که با تبادل دانش و تجربه بتوانند انسجام درونی خود را تعریف کرده و در نهایت در برابر مشکلات مقاومت بیشتری داشته باشند.

ج) دیدگاه نهادی: در این دیدگاه شبکه‌های اجتماعی عمدتاً محصول محیط سیاسی، قانونی و نهادی است.

د) دیدگاه همیاری: این دیدگاه از تلفیق دو دیدگاه شبکه‌ای و نهادی بوجود آمده است. براساس این دیدگاه دولت و جامعه هیچ‌کدام بطور ذاتی در توسعه مؤثر نیستند. تأثیری که دولت‌ها بعنوان گروه‌های مدنی بر تحقق اهداف جمعی می‌گذارند متغیر است. دولت‌ها، بنگاه‌ها و اجتماعات به تنهایی فاقد منابع لازم برای ترویج و توسعه‌ی گسترده و پایدار هستند. به همین دلیل لازم است هم در درون و هم در ورای بخش‌های مختلف پدیده‌ی مشارکت شکل بگیرد. دولت می‌تواند در تسهیل توسعه نقش مؤثری را ایفا کند، زیرا وظیفه‌ی دولت تأمین کالاهای عمومی (پول، پول رایج و با ثبات، بهداشت عمومی و آموزش همگانی) و اعمال‌کننده‌ی حاکمیت قانون (حق مالکیت، دادرسی، دادرسی عادلانه، آزادی بیان و ایجاد تشکیلات) است. در جدول شماره ۱، چهار دیدگاه سرمایه‌ی اجتماعی مشخص شده است. (ولکاک و نارایان ۲۰۰۰)

تفاوت بین چهار دیدگاه در درجه‌ی نخست عمدتاً به سه عامل بستگی دارد؛ اول، واحدی که به هنگام تحلیل بر آن تمرکز می‌شود؛ دوم، تلقی دیدگاه‌ها از سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان یک متغیر مستقل، وابسته یا واسط سوم این که نظریه‌ای درباره‌ی دولت را تا کجا در تحلیل خود می‌گنجانند. دیدگاه شبکه‌ای و نهادی منشأ‌آثاری بوده‌اند که بیش‌ترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر جای نهاده‌اند؛ هرچند در رویکرد متأخر سعی می‌شود این دو رویکرد تلفیق شوند. (همان منبع)

قسمت دوم

سرمایه‌ی اجتماعی و اهداف سند چشم‌انداز توسعه

برای تشریح رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی و اهداف سند چشم‌انداز باید دو نکته را روشن کنیم. نکته‌ی اول شامل این موضوع است که سرمایه‌ی اجتماعی چیست؟ قلمرو آن کدام است؟ منابع سرمایه‌ی اجتماعی کدامند؟ تأثیرات و پیامدهای ناشی از نوسان سرمایه‌ی اجتماعی چیست؟ ساز و کار تأثیرگذاری سرمایه‌ی اجتماعی چگونه می‌باشد؟



در جامعه‌ی ایران بر اساس مطالعات انجام شده عمده‌ترین عوامل تأثیر در سرمایه‌ی اجتماعی به ترتیب اولویت، تعهد دینی، سطح تحصیلات، مشارکت اجتماعی یکی از اعضای خانواده، سن و یا نسل و متغیرهای کمتر مهم سابقه‌ی اقامت و جنس می‌باشد

بخش مهمی از سؤالات فوق در قسمت اول مقاله مورد بحث قرار گرفت. نکته‌ی دوم این که اهداف سند چشم‌انداز در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و فناوری کدامند؟

نکته‌ی سوم ضمن مشخص کردن حداقل میزان سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای شکل‌گیری ایران آینده، روشن ساختن میزان اثرگذاری، تعامل و چگونگی سرمایه‌ی اجتماعی و اهداف مندرج در سند چشم‌انداز می‌باشد.

در این قسمت از مقاله اهداف اجمالی مندرج سند مطرح می‌شود. هدف غایی سند چشم‌انداز رسیدن به توسعه است. در سند چشم‌انداز ویژگی‌های ایران توسعه یافته ترسیم شده است.

• **به لحاظ اقتصادی:** ایران آینده در بعد توسعه‌ی اقتصادی، رشد یافته به لحاظ اقتصادی دارای اشتغال کامل و سطح درآمد بالا و برخوردار از رشد پرشتاب اقتصادی است.

• **به لحاظ سیاسی:** در بعد بین‌الملل فعال و مؤثر در جهان اسلام، تعامل سازنده با جهان. در بعد منطقه‌ای کسب رتبه و در بعد سیاست داخلی مستقل، برخوردار از امنیت همه‌جانبه و آزادی، مشروع، و مردم‌سالار و بهره‌مند از بیشترین پیوستگی مردم و دولت.

• **به لحاظ اجتماعی:** توسعه یافته به لحاظ اجتماعی، برخوردار از رفاه و عدالت اجتماعی و سرمایه‌ی اجتماعی بالا.

• **به لحاظ فرهنگی و آموزشی:** تربیت انسان مومن و متعهد نسبت به جامعه و فعال و اثربخش.

• **به لحاظ علمی:** جامعه‌ی دانایی محور و پیشرفت‌خواه و برخوردار از تکنولوژی پیشرفته، مولد در علم و پیشگام در جنبش نرم‌افزاری تحقق اهداف مذکور مستلزم همکاری و هماهنگی و تعامل خرده نظام سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع است. به منظور عملیاتی کردن اهداف توسعه‌ی ایران آینده در وهله‌ی نخست لازم اهداف سند به صورت آرمان اجتماعی درآید.

آرمان اجتماعی ارزش‌های مشترکی است که هر جمع و جامعه برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کند. آرمان اجتماعی مشخص می‌کند که چه کارهایی و چگونه باید در جامعه انجام شود. هنگامی سند چشم‌انداز به آرمان اجتماعی تبدیل می‌شود که اهداف سند توسعه به صورت یک هدف مشترک برای اعضای جامعه و خرده نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تبیین شده و به صورت ارزش

اجتماعی درآید به طوری که درجه‌ی اهمیت آن به حدی گردد که خرده نظام‌های اصلی جامعه انرژی و منابع خود را به آن سمت سازماندهی نمایند. در چنین صورتی است که اهداف ایران آینده از قالب آرزو خارج شده و به باورتبدیل می‌شود. در صورت تحقق این حالت یکی از منابع و ذخایر سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه حاصل می‌شود.

در صورت فقدان اجماع یا ناکافی بودن میزان اجماع، سرمایه‌ی اجتماعی جهت همکاری مشترک و نیل به هدف شکل نخواهد گرفت. به بیان دیگر شرط لازم استفاده از سرمایه‌ی اجتماعی موجود در جامعه آن است که اهداف مندرج در سند به صورت آرمان‌های اعتقادی گروه‌های مختلف اجتماعی درآید. به طوری که اعضای جامعه از محتوای آن مطلع بوده و به لحاظ احساس تمایل مثبت جهت عملی شدن اهداف داشته باشند و در این مسیر گام بردارند.

والتر از این موضوع آن است که اهداف چشم‌انداز در قالب نظام فرهنگی و اجتماعی به صورت آرمان ملی درآید. به طوری که همه‌ی نظام‌های اجتماعی و سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه انرژی خود را با توجه به جهت‌گیری‌های سند چشم‌انداز سازماندهی کنند.

به بیان فرهنگ سیاسی، اهداف توسعه‌ی ایران ۱۴۰۴ هنگامی که به بخش ناسیونالیسم ایرانی پیوند خورده و به صورت باور ملی درآید و در قالب آرزوها و خواسته‌های ملی مطرح شود و نقش ملات چسبنده‌ی اجتماعی در آینده‌ی اجتماعی و فرهنگی ایران را ایفا نماید. باید امیدوار بود که هسته‌ی اصلی سرمایه‌ی اجتماعی برای تحقق سند چشم‌انداز شکل گرفته است. برای شکل‌گیری این عنصر مهم، سرمایه‌ی اجتماعی نظام آموزشی و فرهنگی جامعه باید اهداف توسعه‌ی ایران آینده را به صورت ارزش اجتماعی مطرح نمایند. به همین دلیل نظام آموزشی باید در محتوا و شیوه‌های آموزشی خود را با توجه به اولویت‌های سند چشم‌انداز مورد بازنگری قرار دهد. به لحاظ فرهنگی و تربیتی، اهداف مندرج در سند به گونه‌ای و متناسب با شرایط سنی و ذهنی دانش‌آموزان تبیین شود. دروس، تعلیمات مدنی و اجتماعی و تاریخی و ادبیات می‌توانند با حفظ مضامین اهداف مندرج در سند نقش بسزایی در فرهنگ‌سازی ایفا نمایند.

دیگر عوامل اجتماعی‌کننده بالاخص رسانه‌های ارتباط جمعی سنتی و جدید می‌توانند نقش مؤثرتری در شکل‌دهی به سرمایه‌ی اجتماعی لازم جهت پیشبرد اهداف سند چشم‌انداز ایفا کنند. تلویزیون

اهداف



برای توسعه است. توسعه پارچه ای است که نخ های آن از سازمان و سازماندهی بافته می شوند. سازمان ها ساز و کارهایی هستند که از طریق آن انرژی مازاد جامعه برای به دست آمدن نتایج بزرگ تر مهار شده به حرکت درآمده و بسط و انتقال داده می شود. توسعه شامل ظهور سازمان هایی در جامعه است که انگیزه ها و اشتیاق جامعه را منعکس می نماید و با ارزش های فرهنگی و روش های زندگی مردم آن جامعه هماهنگ باشد. در نیم قرن اخیر سازمان های متعددی توسط دولت ها در سطح ملی و بین المللی برای حمایت از توسعه و فرآیند آن تأسیس شده اند. عملکرد این سازمان ها هنگامی بیشترین نتیجه را به ارمغان خواهد داشت که حداقل با سازمان های اجتماعی هماهنگ بوده و یا تلفیق شده باشد.

بر اساس دلایل مطرح شده می توان گفت توسعه چیزی جز سازماندهی ایده های جدید نیست. سند چشم انداز توسعه در جامعه ی ایران در مجموع شامل ایده های جدیدی است که توسط برخی از پیشگامان و دلسوختگان جامعه طراحی شده است. نکته ی مهم آن است که در فرآیند توسعه اشتیاق جمعی برای پذیرش ایده های جدیدی که توسط مبتکران ارائه می شود. باید وجود داشته باشد. سیر تحولات اجتماعی در جوامع نشان می دهد در موارد متعدد تاریخی، دیدگاه ها و ایده های جدید توسط مبتکران و نوآوران مطرح شده لیکن با استقبال مردم مواجه نشده و از طرف مدیران و مسؤولان جامعه هم سازماندهی نشده و پس از دوره ای کوتاه به بوته ی فراموشی سپرده شده است.

در نتیجه می توان گفت، سرمایه سازی اجتماعی برای توسعه و پیشرفت ایران با تکمیل اضلاع مثلثی

مؤثرترین رسانه ی جمعی است که می تواند اهداف مندرج در سند را با زبان عامیانه مطرح کرده و آن را در قالب موسیقی، فیلم و تئاتر به مردم عرضه نماید. رسانه های مکتوب بالاخص روزنامه ها و مجلات می توانند نقش مؤثری در آشناسازی نخبگان با اهداف سند چشم انداز داشته باشند. در این میان نباید نقش تشکل ها و مراکز تبلیغات دینی و اجتماعات مذهبی را فراموش کرد. ائمه ی جماعات و جمعه، سخنرانان و مبلغین دینی، گردانندگان مجالس مذهبی می توانند با تشریح مستقیم و غیر مستقیم اهداف سند، نقش مؤثری در سرمایه سازی اجتماعی برای تحقق اهداف چشم انداز ایران ۱۴۰۴ هجری - خورشیدی داشته باشند.

از دیگر عوامل ایجاد کننده ی سرمایه ی اجتماعی با هدف دستیابی به اهداف مندرج در سند چشم انداز تشکیل سازمان های مردم نهاد و یا حمایت از چنین سازمان هایی است. گستردگی و تنوع اهداف مندرج در سند چشم انداز از توان نظام دولتی خارج است. توده ی مردم نیز به دلایلی نمی توانند بلاواسطه در این زمینه نقش اساسی ایفا کنند. به همین دلیل ایجاد و تقویت سازمان ها و تشکل های مردم نهاد برای توسعه ی پایدار، متوازن و انسانی لازم است. سازمان های مردم نهاد در عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی می توانند متناسب با اهداف مطروحه در ابعاد ذکر شده فرآیند تحقق سند چشم انداز تسریع بخشند و یا هزینه های اجتماعی رسیدن به اهداف را به شدت کاهش دهند.

همان طور که در بحث رابطه بین توسعه و سرمایه ی اجتماعی مطرح شد وجود نهادها و شبکه های اجتماعی به عنوان یکی از عناصر مهم



هر چه درجه ی اعتماد و مشارکت درونی بین عناصر یک مجموعه و مشارکت برونی بین عناصر مجموعه ها با یکدیگر افزایش یابد، سرمایه ی اجتماعی در جامعه افزایش خواهد یافت

انقلاب به لحاظ اجتماعی به معنای آن است که جامعه نتوانسته است تعارض خود را با نظام سیاسی به شیوه ای مسالمت آمیز و در چارچوب ساختارهای موجود حل نماید.

راهبرد عملی افزایش پیوستگی بین دولت و ملت افزایش سرمایه ی اجتماعی است. افزایش میزان اعتماد به سازمان های دولتی و مجموعه ی دولت، ساز و کار مهم شکل گیری سرمایه ی اجتماعی است. همچنین افزایش میزان مشارکت مردم در پدیده های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ساز و کار دیگر افزایش سرمایه ی اجتماعی است. در عرصه ی سیاست براساس سند چشم انداز ایده ی اصلی حاکمیت، مردم سالاری است. وجه ممیزه ی نظام سیاسی مبنی بر مردم سالاری از سایر نظام های سیاسی مشارکت مؤثر مردم در فعالیت های سیاسی است. بارزترین بعد مردم سالاری تعیین سرنوشت سیاسی از طریق مشارکت در انتخابات و تعیین مدیران ارشد سیاسی نظام بر اساس نظر مردم است.

میزان سرمایه ی اجتماعی در تحقق سند چشم انداز

حال این سوال مطرح می شود که برای تحقق اهداف سند چشم انداز چه میزان از سرمایه ی اجتماعی لازم است؟ این پرسش شاید از دشوارترین پرسش هایی باشد که بررسی دقیق آن مستلزم مطالعات علمی و کارشناسی بین رشته ای است. اما اگر سوال مذکور را به چند پرسش دیگر تجزیه کنیم. شاید یافتن پاسخ آسان تر شود.

پرسش فرعی اول آن است که میزان آگاهی به عنوان

امکان پذیر خواهد بود که در یک رأس آن نخبگان و ایده پردازان (طراحان سند چشم انداز)، در رأس دیگر اشتیاق جمعی، (اقتدار و گروه های اجتماعی) و در رأس دیگر سازماندهی (سازمان های اجتماعی و دولتی) قرار دارند.

سرمایه ی اجتماعی در فضایی ارتباطی بین رؤس مثلث و فضای محصور شده توسط اضلاع مثلث شکل می گیرد. مولفه های اصلی فضای مذکور آگاهی، مشارکت و اعتماد اجتماعی است. این سه مولفه در برگیرنده و پوشش دهنده ی سرمایه ی اجتماعی در سطوح مختلف (فردی، گروهی، سازمانی، ملی و بین المللی) هستند. بر همین اساس هر چه درجه ی اعتماد و مشارکت درونی بین عناصر یک مجموعه و مشارکت برونی بین عناصر مجموعه ها با یکدیگر افزایش یابد، سرمایه ی اجتماعی در جامعه افزایش خواهد یافت.

اگر نگاهی مجدد به اهداف سند چشم انداز در ابعاد سیاسی داشته باشیم، تأکید بر تعامل سازنده ی کشور با جهان و ایفانمودن نقش فعال در عرصه ی بین الملل نشانگر توجه به مقوله ی سرمایه ی اجتماعی جامعه در سطح بین الملل است.

در سطح ملی تأکید بر پیوستگی دولت و مردم در سند چشم انداز، نشان از لزوم سرمایه ی اجتماعی کافی در داخل جامعه می باشد. شکاف و فاصله بین دولت و مردم از عمده ترین تعارض های اجتماعی بوده است که تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران را در بر گرفته است. این شکاف در یکصد و پنجاه ساله ی اخیر به حدی تشدید شده که جامعه ی ایرانی دو تحول بزرگ نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی را تجربه کرده است.

سند چشم انداز توسعه

اولین عنصر سازنده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی برای شروع برنامه چقدر است؟ در پاسخ باید گفت براساس برآورد اولیه روی ۱۶۵ دانش‌آموز دبیرستانی و ۲۴۰ دانشجوی در شهر اصفهان، این نتیجه حاصل شد که اطلاعات اولیه‌ی دانش‌آموزان و دانشجویان از محتوای سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران بسیار کم می‌باشد. آگاهی بسیار کم این دو قشر بالنده‌ی اجتماعی ناشی از عدم اطلاع‌رسانی می‌باشد. براساس شواهد موجود، سند چشم‌انداز در رسانه‌های جمعی بالاخص تلویزیون جایگاه تعریف نشده‌ای ندارد. در نظام آموزش و پرورش و دانشگاه اطلاع‌رسانی نشده است. در محافل اجتماعی و اجتماعات مردمی به مناسبت‌های مختلف کمتر از برنامه‌ی چشم‌انداز توسعه‌ی کشور سخن گفته شده است. به بیان دیگر سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای شروع برنامه‌ی چشم‌انداز توسعه‌ی ایران در افاق ۱۴۰۴ هجری خورشیدی شکل نگرفته، اما در عمل برنامه‌ی دومین سال اجرایی خود را طی می‌نماید.

نکته‌ی مهم آن است که در فرآیند برنامه‌ریزی، زمان فیزیکی به سرعت در حال گذر است. اما آهنگ زمان اجتماعی بسیار کند است. نبض زمان اجتماعی برنامه‌ی چشم‌انداز نامنظم و کند می‌زند. در اینجا مدیریت زمان راهکار حل مسأله می‌باشد. شرط لازم موفقیت این نوع مدیریت دستیابی به اجماع بر سر محتوای سند چشم‌انداز توسعه بین مردم و قوای تشکیل حکومت (قوای اجرایی، تقنینی، قضایی) و دستگاه‌ها و سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی هر یک از قوه‌ها، اجماع نخبگان فرهنگی و عملی و هنری جامعه، به توافق رسیدن نخبگان سنتی و جدید جامعه و بوجود آوردن وفاق جمعی مردم راجع به محتویات برنامه‌ی توسعه ایران در افاق ۱۴۰۴ هجری - شمسی است. پیش نیاز اصلی جهت دستیابی به اجماع درباره‌ی اهداف سند چشم‌انداز، مطلع شدن اقشار مختلف مردم از موضوع است. مهندسی اطلاع‌رسانی در این زمینه راهگشاست. مهندسی اطلاع‌رسانی ابزاری است علمی برای طراحی فرآیندهای اطلاع‌رسانی با هدف کاهش فاصله میان انتشار (از منبع) تا انتقال (به ذهن مخاطب) تضمین تأثیرگذاری پیام و در نهایت فرهنگ‌سازی (جعفری، سهامیه، ۱۳۸۵: ۶۲) طراحی عملی گام‌های فرآیند اطلاع‌رسانی حول محور توسعه‌ی ایران آینده برای تغییر الگوهای ذهنی و رفتاری شهروندان در این شاخه از دانش ارتباطات انسانی مورد نظر است. گام اول مخاطبین می‌باشند. شناسایی دقیق گروه‌های مخاطب و طبقه‌بندی آنها و همچنین اولویت‌بندی و تعیین محوری‌ترین مخاطبین در گام نخست لازم است. به نظر می‌رسد نخبگان علمی، فرهنگی و اجتماعی به معنای عام آن می‌توانند بیشترین تأثیر را در گسترش اهداف سند چشم‌انداز داشته باشند. معلمان، استادان، مبلغین روحانی، هنرمندان و کلیه‌ی تولیدکنندگان آثار فکری و هنری می‌توانند به عنوان محوری‌ترین گروه مخاطب فعال باشند.

گام دوم محتوای پیام است. محتوای پیام برخاسته از متن سند چشم‌انداز می‌باشد. محتوای پیام باید متناسب با ویژگی‌های مخاطبین عرضه شود. به عنوان مثال بر گروه‌های با تحصیلات بالاتر پیام می‌تواند دوجانبه و همراه با بررسی جوانب مثبت و منفی

با توجه به ویژگی‌های
جامعه‌ی ایران، دستیابی
به قله‌ی پیشرفت ایران
هنگامی امکان پذیر
خواهد بود که عناصر
هویت بخش آن مشتمل
بر دو جریان اسلام و
ایران به همراه اقتضائات
تمدنی روز،
به هم پیوند یابند

**سرمایه‌ی اجتماعی
پدیده‌ای نیست که در
جریان زمان ثابت بماند.
بلکه در طول اجرای
برنامه‌های توسعه، میزان
و چگونگی بروز آن تغییر
می‌یابد. حفظ سرمایه‌ی
اجتماعی موجود در جامعه
و جلوگیری از فرسایش
آن و تقویت آن به عنوان
راهبرد اصلی توسعه‌ی
اجتماعی برای رسیدن
به اهداف چشم‌انداز
توسعه‌ی ایران در
۱۴۰۴ هجری - شمسی
مطرح می‌باشد**

قابلیت‌ها و محدودیت‌ها باشد.

در گام سوم انتخاب رسانه‌های اثربخش مورد نظر است. هدف اصلی این گام کاستن از فاصله میان انتشار از منبع تا انتقال به ذهن مخاطب است. ماحصل این گام تضمین تأثیرگذاری پیام و در نتیجه فرهنگ‌سازی و نهادینه کردن اهداف و آرمان‌های مستقر در سند چشم‌انداز می‌باشد. درونی شدن ارزش‌ها و الگوها و آرمان‌های سند چشم‌انداز برای مردم معتبرترین سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای عملی کردن اهداف سند چشم‌انداز می‌باشد.

پس از دستیابی به اجماع و توافق حول سند چشم‌انداز مهندسی برنامه مطرح می‌شود. چگونه ایده‌های گنج‌انیده شده در برنامه را می‌توان به عمل تبدیل کرد. سازماندهی و نهادسازی در این زمینه به کمک برنامه‌ریزان می‌آید تا برنامه جامه‌ی عمل پوشد.

مرور تجربیات نیم قرن برنامه‌ریزی در کشور و جوامع در حال پیشرفت و توسعه یافته، نشانگر آن است که دولت‌ها از طریق تأسیس سازمان‌ها قصد داشته‌اند توسعه را در قالب پروژه یا برنامه پیش ببرند.

به بیان دیگر، توسعه جز با سازماندهی امکان‌پذیر نیست. برای تحقق اهداف توسعه‌ی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری - شمسی وجود چه سازمان‌هایی لازم است؟ کدامین سازمان‌ها باید به لحاظ ساختار و عملکرد مورد بازنگری قرار گیرند؟ پرداختن به هر یک از این مباحث مستلزم مباحث مفصلی است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

نکته‌ی مهمی که در این میان حائز اهمیت است این موضوع است که توسعه صرفاً یک پروژه نیست، بلکه یک فرآیند است که هدف غایی آن ارتقای رفاه و بهبود وضعیت زندگی انسان‌ها و گسترش برابری است. لذا محور اصلی آن مردم هستند و از طرف دیگر کارگزاران توسعه نیز مردم می‌باشند. زیرا تحقق اهداف توسعه از توان دولت و سازمان‌های دولتی خارج است. به همین دلیل مشارکت مردم در توسعه و توسعه‌ی مردم محور مورد تأکید می‌باشد. مشارکت مردم به صورت خود به خودی و اتفاقی ممکن نیست. به همین دلیل باید مشارکت مردم در قالب انجمن‌ها و سازمان‌ها صورت پذیرد. سازمان‌های غیردولتی و به تعبیر رساتر سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند این مهم را عملی سازند.

با ایجاد و فعال کردن سازمان‌های مردم‌نهاد و کارآ کردن سازمان‌های دولتی می‌توان میزان سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای تحقق اهداف توسعه‌ی کشور در افق ۱۴۰۴ هجری خورشیدی را افزایش داد.

کمیت سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه تحت تأثیر متغیرهای دیگر می‌باشد. براساس بررسی به عمل آمده علاوه بر افزایش تعداد سازمان‌های مدنی، افزایش و مشارکت در امور عمومی از جمله انتخابات و میزان حضور در جلسات عمومی و مشارکت در امور داوطلبانه و افزایش اعتماد اجتماعی عامل افزایش سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه است.

در جامعه‌ی ایران براساس مطالعات انجام شده عمده‌ترین عوامل تأثیر در سرمایه‌ی اجتماعی به ترتیب اولویت، تعهد دینی، سطح تحصیلات، مشارکت اجتماعی یکی از اعضای خانواده، سن و یا نسل و متغیرهای کمتر مهم سابقه اقامت و جنس می‌باشد. (فیروزآبادی، ۱۳۸۴: ۲۴۷)

نسل بزرگسال از میزان سرمایه‌ی اجتماعی بالاتری نسبت به دو نسل قبل برخوردارند. لزوم برنامه‌ریزی جامع به منظور افزایش سطح اعتماد عمومی، اعتماد نهادی، مشارکت‌های غیر رسمی، خیریه‌ای و مذهبی و همیارانه برای نسل جوان توصیه می‌شود.

رابطه‌ی معکوس بین سطح تحصیلات و آموزش با مشارکت‌های غیر رسمی خیریه‌ای و مذهبی نشانگر آن است که نظام آموزشی نتوانسته است هنجارهای خیرخواهانه و کمک به هم‌نوع را به فراگیران آموزش دهد. مشارکت فعال یکی از اعضای خانواده در فعالیت‌های رسمی چون انجمن‌ها می‌تواند موجب افزایش سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه گذرد.

افزایش سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی توسعه‌گرا مستلزم وجود دولت توسعه‌گرا است. دولت توسعه‌گرا در فرآیند توسعه کارکرد نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سرمایه‌ساز را مورد بازنگری قرار می‌دهد. نهادهای آموزشی می‌توانند بیشترین سهم را در ایجاد و تقویت سرمایه‌ی اجتماعی داشته باشند. به لحاظ فرهنگی تأکید بر عناصر اتصال‌دهنده‌ی گروه‌ها و شبکه‌های جامعه محوری‌ترین عنصر برای ایجاد حداقل سرمایه‌ی اولیه‌ی اجتماعی لازم در جامعه است. با توجه به ویژگی‌های جامعه‌ی ایران، دستیابی به قله‌ی پیشرفت ایران هنگامی امکان‌پذیر خواهد بود که عناصر هویت بخش آن مشتمل بر دو جریان اسلام و ایران به همراه اقتضائات تمدنی روز، به هم پیوند یابند.

علاوه بر لزوم میزان سرمایه‌ی اجتماعی اولیه، راهبرد حفظ سرمایه‌های اجتماعی موجود و تقویت آن از جمله مواردی است که باید در فرآیند توسعه مورد توجه برنامه‌ریزان قرار گیرد. موضوع مهم آن است که میزان سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه تقلیل نیافته و

فرسایش پیدا نکند. چگونگی توسعه و برنامه‌های آن می‌تواند سطح برخورداری از سرمایه‌ی اجتماعی را مشخص کند. تجارب موجود و مطالعه‌ی موردی در یکی از استان‌های کشور نشانگر آن است که رفاه اجتماعی به عنوان یکی از اهداف اصلی توسعه با میزان سرمایه‌ی اجتماعی دارای همبستگی معکوس می‌باشد. (اسماعیلی، ۱۳۸۵)

تحقق اهداف سند چشم‌انداز و جایگاه سرمایه‌ی اجتماعی در آن ما را به این نکته رهنمون می‌نماید که در جریان توسعه باید به سیاست اجتماعی با رویکرد تقویت سرمایه‌ی اجتماعی اهمیت داد و متناسب با آن اولویت‌ها، برنامه‌ها و اقدامات اجرایی را طراحی کرد.

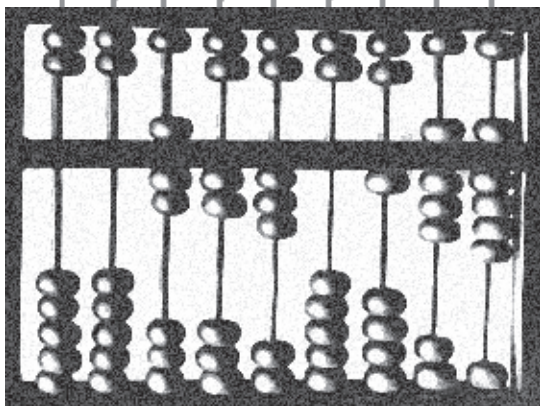
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دستیابی به توسعه و پیشرفت مستلزم به کارگیری و بهره‌برداری بهینه از انواع سرمایه می‌باشد. سرمایه‌های طبیعی، مالی و اقتصادی، انسانی و اجتماعی گونه‌های مختلف از سرمایه می‌باشند که منابع انرژی در جامعه است. توسعه نوعی فرآیند مشارکت مردمی عام‌گرا است که در جهت به حداکثر رساندن انرژی به منظور پاسخگویی به نیازهای جسمانی، روانی و اجتماعی مردم با هدف دستیابی به رفاه و عدالت اجتماعی سازماندهی می‌شود. شروط لازم توسعه وجود مازاد انرژی در جامعه، طرح ایده‌ها و شیوه‌های نو توسط مبتکران، وجود اشتیاق جمعی به منظور رفتن به سطح بالاتر و سازماندهی است. علاوه بر آن وجود صلح و ثبات در جامعه، وجود دموکراسی، تعاملات اجتماعی و کاربرد فناوری برای وقوع رخداد توسعه لازم می‌باشند.

رخداد توسعه هنگامی به وقوع می‌پیوندد که ضمیر ناخودآگاه جامعه منجر به بروز ایده‌های جدید و طرح ابتکارات آگاهانه توسط افراد شود. انرژی مازاد انباشت شده در جامعه، توسط ابتکار پیشقراولانی که ایده‌ی جدیدی به کار برده یا مهارت‌های جدیدی کسب کرده و نیز انواع جدیدی از فعالیت‌ها را معرفی کرده‌اند آزاد می‌شود. تقلید از پیشگامان موفق موجب می‌شود که جامعه بر مقاومت نیروهای حافظ وضع پیشین غلبه کرده و برای برقراری رسوم، قوانین و دیگر مکانیسم‌های سازماندهی شده جهت فعالیت‌های جدید آماده شود.

تدوین سند چشم‌انداز توسعه‌ی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی را باید به مثابه‌ی ایده‌ی جدیدی دانست که توسط نخبگان و مبتکران طراحی شده است. تحقق این ایده‌ها در بستر زمانی تعیین شده مستلزم به کارگیری سرمایه‌ها و ظرفیت‌ها و توانمندی‌های موجود در جامعه می‌باشد. در بین سرمایه‌های موجود، سرمایه‌ی اجتماعی دارای جایگاه خاص می‌باشد. سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان عامل وحدت‌بخش اجتماعی، هنجارها، شبکه‌های اجتماعی و اعتماد متقابل می‌باشند که همبازی و هماهنگی افراد برای دستیابی به اهداف و منافع مشترک را تسهیل می‌نماید. سند چشم‌انداز توسعه‌ی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری-شمسی هنگامی تحقق می‌یابد که به عنوان یک آرمان اجتماعی برای اعضا و گروه‌ها و اقشار اجتماعی در جامعه درآید. همچنین در سطح کلان به عنوان هدف غایی برای ساختارهای اصلی جامعه چون اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اجتماع مطرح شود. بر همین اساس وجود اجماع و وفاق در جامعه (مشمول بر افراد، شبکه‌ها و ساختارها) درباره‌ی سند چشم‌انداز و همکاری و تعامل در سطح سازمان‌ها جهت تحقق اهداف سند چشم‌انداز لازم می‌باشد.

به بیان دیگر، وجود سرمایه‌ی اجتماعی به میزان کافی یکی از الزامات اصلی برنامه‌های توسعه می‌باشد. وجود حداقل سرمایه‌ی اجتماعی و عناصر آن شامل



آگاهی، مشارکت و اعتماد اجتماعی موجب می شود که هزینه های اجتماعی اجرای برنامه های توسعه کاهش یابد. سرمایه ی اجتماعی پدیده ای نیست که در جریان زمان ثابت بماند. بلکه در طول اجرای برنامه های توسعه میزان و چگونگی بروز آن تغییر می یابد. حفظ سرمایه ی اجتماعی موجود در جامعه و جلوگیری از فرسایش آن و تقویت آن به عنوان راهبرد اصلی توسعه ی اجتماعی برای رسیدن به اهداف چشم انداز توسعه ی ایران در ۱۴۰۴ هجری- شمسی مطرح می باشد.

سیاستگذاران، برنامه ریزان و مجریان برنامه های توسعه باید حفظ و تقویت سرمایه ی اجتماعی را در قالب سیاست اجتماعی طراحی و سازماندهی نمایند. سیاست اجتماعی چشم انداز توسعه با رویکرد سرمایه ی اجتماعی می تواند مطابق اصول ذیل بنا شود:

- کاهش فردگرایی افراطی از طریق بازسازی شبکه های پیوند دهنده ی گروه ها و اقشار اجتماعی در فرآیند توسعه.
- تقویت همبستگی اجتماعی از طریق تقویت و تحکیم نظام ارزشی مشترک و احساس هم سرنوشتی مردم.
- تقویت اعتماد و سطوح مختلف آن بالاخص اعتماد به دیگران و اعتماد بین سازمانی.
- تقویت مشارکت اجتماعی و افزایش فعالیت های داوطلبانه.
- افزایش سلامت اجتماعی و کاهش آسیب های اجتماعی.
- کاهش فاصله بین دولت و مردم و حل تضادهای این دو نهاد از طریق گسترش فعالیت سازمان های مردم نهاد.
- تأکید بر نقش دولت های توسعه گرا و مسؤولیت های اجتماعی آنان در فرآیند خصوصی سازی و اتخاذ راهبرد عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی توأم.
- طراحی سیاست ها و برنامه های اجتماعی در فرآیند گذار از اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی.

منابع و مأخذ

۱. اسماعیلی، رضا (۱۳۸۵)، بررسی شاخص های توسعه ی اجتماعی و سطح بندی آن در شهرستان های استان اصفهان. پایان نامه ی دکتری، دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
۲. بوردیو، پیر (۱۳۸۰)، نظریه ی کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردی ها، تهران، انتشارات نقش.
۳. جعفری سهامیه، م.ح (۱۳۸۵)، مقاله ی مهندسی اطلاع رسانی. خلاصه مقالات نخستین همایش ملی مهندسی فرهنگی، شواربعالی انقلاب فرهنگی.
۴. ربیعی، کامران (۱۳۸۳)، سنجش سرمایه ی اجتماعی، مطالعه ی موردی محله ی عرب های ملک شهر اصفهان، گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان.
۵. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور (۱۳۸۲)، سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی.
۶. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹)، پایان نظم، سرمایه ی اجتماعی و حفظ آن، مترجم غلامعباس توسلی، انتشارات جامعه ایرانیان.
۷. فیروزآبادی، سیداحمد (۱۳۸۴)، بررسی سرمایه ی اجتماعی در ایران و راه های ارتقاء آن، دبیرخانه ی شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۸. کلمن، جیمز (۱۳۷۷)، بنیادهای نظریه ی اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری. تهران، نشر نی.

9. Bullen, paul and Jenny onyx (1999), social capital in Family support service neighbourhood and community centers in NSW. An Analysis CAcom, university of Technology: Sydney.

10. Boardieu, p: (1986).The Forms of capital in Richardson, J.(ed) Handbook of theory and research for the sociology of education, New York: Greenwood press.

11. Burt, Ronalds (2001). The network structure of social Capital, Greenwich, ct(2000).

12. otal press.

13. Putnam, R.D(1995) Bowling Alone, America's Declining social capital, Journal of Democracy, vole,16.

14. Woolckock, Michel and depa Narayan (2000), social capital: implications for Development theory and policy, world Bank Research observe, vole 15(2).

مدل مفهومی

نقش صنعت مشاوره در دستیابی بنگاه‌های اقتصادی به مزیت‌های رقابتی

..... مریم خالقی بایگی

دکترای مدیریت بازرگانی



چکیده

پژوهش حاضر به منظور روشن ساختن نقش صنعت مشاوره در دستیابی بنگاه‌های اقتصادی به مزیت‌های رقابتی طراحی شده است. در این زمینه سوال اساسی تحقیق این گونه طرح شده است:

"آیا صنعت مشاوره (رقابتی) از دلایل موفقیت در بازارهای رقابتی جهانی است؟"

فرضیه‌ی بنیادین پژوهش که شالوده‌ی مدل مفهومی بر آن بنا شده، عبارت است از:

"بین استفاده از صنعت مشاوره (رقابتی) و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، رابطه‌ی مثبت و معنی داری وجود دارد."

اطلاعات، با استفاده از ابزارهای مراجعه به اسناد و مدارک، پرسشنامه و مصاحبه گردآوری شده است. تحقیق از نوع کاربردی/ بنیادی بوده، به روش توصیفی و پیمایشی انجام شده است. آزمون همبستگی انجام شده، فرضیه‌ی بنیادین و مدل مفهومی را تایید کرده است. می‌توان ادعا کرد که صنعت مشاوره رقابتی در خلق مزیت بنگاه‌های رقابتی، مؤثر است.

واژه‌های کلیدی

بنگاه- صنعت مشاوره‌ی رقابتی- مزیت رقابتی.

مقدمه

صنعت مشاوره (Consulting Industry)، که صنعتی دانش‌گرا (Knowledge Intensive) و نوپاست، رشد چشم‌گیری را تجربه کرده است. در کشورهای مختلف، تحقیق کمی در زمینه‌ی صنعت مشاوره و آثار بلندمدت و کوتاه مدت این صنعت صورت گرفته است.^۱

درآمد زیاد (بیش از یک صد و بیست میلیارد دلار) مؤسسات مشاوره‌ای در کشورهای پیشرفته، خود نشانه‌ی اهمیت این صنعت و تاثیر قابل ملاحظه‌ی آن در کسب مزیت است (مؤسسات مشاوره‌ای در قیاس با سایر حرفه‌ها نیز درآمد زیادی دارند).

بنگاه‌های اقتصادی کشورهای پیشرفته، در قیاس با کشورهای در حال توسعه به نسبت بیشتری از بنگاه‌های مشاوره‌ای بهره گرفته‌اند.^۲ میزان و حجم فعالیت همه‌ی کشورها در این صنعت به یک اندازه نیست. با پیچیده‌تر شدن دنیای کسب و کار، چالش‌های جدیدی برای بنگاه‌ها، صنایع و کشورها بوجود می‌آید که سبب اتکای بیشتر واحدهای کسب و کار و سایر مشتریان صنعت مشاوره، یعنی دولت‌ها و صنایع، به مشاوران می‌شود.

یکی از پیامدهای استفاده از صنعت مشاوره‌ی کارآمد، پویا و رقابتی، کسب مزیت رقابتی و ایجاد جایگاه موفق رقابتی در بازارهای رقابتی است. در واقع، حلقه مفقودشده‌ای که پویایی ارتباط صنعت و دانشگاه را بوجود می‌آورد، صنعت مشاوره رقابتی است. مدل مفهومی حلقه مفقودشده صنعت مشاوره و تاثیر آن در کسب مزیت‌ها، به عنوان دیدگاهی نو در جهان، مطرح شده است.

پژوهش حاضر، برای پاسخ دادن منطقی به سوال زیر طراحی شده است:

"صنعت مشاوره‌ی رقابتی، چه تأثیری بر خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، دارد؟"

بنابراین، فرضیه‌ی بنیادین پژوهش که شالوده‌ی مدل مفهومی نیز، بر آن اساس طراحی شده است، این‌گونه بیان شده است:

"صنعت مشاوره (رقابتی)، در خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، موثر است؛"

یا:

"بین وجود صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت

رقابتی بنگاه‌ها، رابطه

معنی داری برقرار است."

هدف تحقیق، عبارت است از:

"مشخص کردن نقش صنعت

مشاوره در افزایش مزیت‌های رقابتی

بنگاه‌های کشور و موفقیت آنها در

بازارهای رقابتی و بین‌المللی"

در این مقاله، پس از مقدمه، نگاهی به

صنعت مشاوره در جهان و ایران شده،

پس از آن، پیشینه تحقیق و مروری

بر تحقیقات مرتبط آورده شده

است. قسمت بعد به آزمون

فرضیه و مدل پرداخته

و در پایان نتایج و

یافته‌ها آمده

است.

نگاهی

به صنعت

مشاوره در جهان

و ایران

نقش صنعت مشاوره به

عنوان یک صنعت و کسب و کار

بزرگ، از اوایل قرن بیستم بارزتر شد.

اولین مشاوران، با پیش زمینه‌ی مهندسی،

به مشتریان خود خدمت می‌کردند.

مکینزی (Mckinsey) از استادان دانشگاه

شیکاگو، شرکت مشاوره مهندسی و حسابداری

را در سال ۱۹۲۶ تاسیس کرد. در سال‌های ۱۹۳۰

تا ۱۹۴۰، مؤسسات مشاوره‌ای مدیریتی، رشدی

۱۵ درصدی داشتند.^۳ بعد از سال ۱۹۳۰، خدمات

ارزان بودن
خدمات مشاوره در
ایران و اختصاص حدود
یک درصد از درآمد
سالانه به مشاوره‌ی
مدیریت،
مبین ناکارآمدی
این صنعت در
ایران است

جهانی مشاوره با اصلاحات اقتصادی، تغییر کرد. سال‌های اخیر، دولت‌ها در پی مسایل امنیتی و تاکتیک‌های ضد تروریستی هستند که برای صنعت مشاوره و موسسه‌های مشاوره‌ای بازار جدیدی بوجود آورده است. پیش‌بینی‌ها نشان‌دهنده‌ی رشد ۵ درصدی در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ است.

صنعت مشاوره در ایران

صنعت مشاوره‌ی ایران، مراحل اولیه‌ی رشد خود را سپری می‌کند. در زمینه‌ی صنعت مشاوره در ایران نیز، مستند علمی کمی وجود دارد. طرح پشتیبانی از توسعه‌ی موسسات عرضه‌کننده‌ی خدمات مدیریت سازمان مدیریت صنعتی، از معدود گزارش‌هایی است که در آن به موسسات مشاوره‌ای ایرانی نیز اشاره شده است.^۷

حدود ۸۹ درصد موسسات خدمات مدیریت ایرانی (۶۳۶ عدد)، فقط در زمینه‌ی مشاوره فعال هستند. ۱۱ درصد بقیه، علاوه بر خدمات مشاوره، در زمینه‌ی آموزشی و یا تحقیق نیز به عرضه‌ی خدمت می‌پردازند. به طوری که ۴ درصد در زمینه‌ی مشاوره و آموزش، ۳ درصد در زمینه‌ی مشاوره و تحقیق و ۴ درصد در هر سه زمینه فعالیت دارند.^۸

تجزیه و تحلیل صنعت مشاوره روشن می‌سازد که در اوضاع کنونی ایران، صنعت مذکور در جایگاه خود قرار نگرفته و نارسایی‌های فراوانی دارد. عملکرد غیر رقابتی، ضعف توان حرفه‌ای، تعداد کم موسسات مشاوره‌ای، درآمد کم، زمینه‌های تخصصی محدود، ظرفیت کم و بازار کوچک و رشد نیافته‌ی مشاوره، عقب‌ماندن از تحول جهانی در صنعت مشاوره‌ی مدیریت، نیازهای ارضاء نشده‌ی بنگاه‌های ایرانی، گرایش به منابع خارجی و امکان واگذاری بیشتر بازار به موسسات خارجی با پیوستن به سازمان تجارت جهانی از نارسایی‌های صنعت مشاوره‌ی ایران می‌باشند.

مروری بر تحقیقات مرتبط

با در نظر گرفتن این که موسسات مشاوره‌ای، از موسسات تولیدکننده‌ی دانش به شمار می‌روند و

مشاوره‌ای به مسابلی چون بهبود استراتژی عمومی، ساختار و عملکرد مالی پرداختند. مهم‌ترین علت شکل‌گیری مشاوره در کشور آمریکا، قوانین جدید در زمینه‌ی امنیت بود.^۴ در اواخر سال ۱۹۵۰، مؤسسات مشاوره‌ای دیگری با حوزه‌های کاری و چارچوب‌های متفاوتی ایجاد شدند که گروه مشاوران بوستون (BCG) از آن جمله است. دهه‌های ۱۹۶۰ و

۱۹۷۰، شاهد پیدایش و شکل‌گیری گروه‌های مشاوره‌ی استراتژیک بود.^۵

در سال ۱۹۸۰، در دنیا کمتر از ۵ شرکت مشاوره‌ای با بیش از هزار مشاور وجود داشت. بزرگ‌ترین شرکت‌های مشاوره‌ی مدیریت در آن

دوره، حدود ۱۵۰ میلیون دلار درآمد سالانه داشتند و کل صنعت مشاوره‌ی مدیریت آمریکا ۱/۲ میلیارد دلار درآمد داشت. ۸۰ درصد تجربیات مشاوره‌ی مدیریت به بعد از سال ۱۹۸۰ مربوط می‌شود. در سال ۱۹۹۰، صنعت مشاوره در اوج خود قرار گرفت.

در سال ۲۰۰۰، افول اقتصادی در استفاده از موسسات مشاوره‌ای تاثیر گذاشت و صنعت مشاوره رقابتی‌تر شد.

در سال ۲۰۰۴، صنعت



به عنوان منبعی مزیت‌زا دارای اهمیت‌اند، به مرور تحقیقات مرتبط، پرداخته می‌شود.

در پژوهش‌های محققانی چون گرانت^{۱۰} (Grant)، بوش^{۱۱،۱۲} (Bouch) و علوی^{۱۴،۱۳} که از تحقیقات متکی بر دیدگاه منبع‌گرا و دانش‌گرای شرکت، هستند، دانش، عامل موفقیت بنگاه‌ها خوانده شده است. هیلارد (Hillard)، بر این باور است که دانش ضمنی، جزئی از قابلیت سازمانی است که به عنوان منبع مزیت رقابتی پایدار عمل می‌کند.^{۱۴،۱۵}

محققان مختلفی بر این باورند که مشاوران در خلق و تولید دانش نقش بسزایی دارند.^{۱۹،۱۸،۱۷}

تیموتی کلار (Timothy Clark)، در مقاله‌ای تحت "عنوان استراتژی از دیدگاه الگوی مدیریت"، به بررسی عوامل بیرونی می‌پردازد که مشاوران سازمانی، یکی از این عوامل هستند.^{۲۰}

اجی پراکاش (Ajay Prakash) و آندریوسمویک (Andrew A. Samwick) به بررسی آثار مالی بلندمدت بکارگیری شرکت‌های مشاوره‌ای، در یک دوره ۱۰ ساله پرداخته‌اند.^{۲۱}

کرانسینی (Crucini) و کیپینگ (Kipping) در سال ۱۹۹۰ رشد صنعت مشاوره‌ی مدیریتی آمریکا را در اروپا بررسی کردند.^{۲۲}

سعید مرتضوی در مقاله‌ای، در پی آن است که به دو سؤال "چرا سازمان‌ها به مشاوره‌ی مدیریت نیازمندند؟" و "چرا باید به مشاوران خارج از سازمان خود اهمیت دهند؟"، پاسخ دهد.^{۲۴}

دکتر جمالی، صنعت مشاوره را پلی رقابتی برای کاهش فاصله عقب‌افتادگی بنگاه‌ها و کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌یافته می‌داند. وی مکان این پل را بین دو نهاد استراتژیک کشور یعنی صنعت و دانشگاه تعیین می‌کند.^{۲۵}

دیدگاه‌های سازمان صنعتی و رویکرد متکی بر منابع که دو رویکرد اساسی حوزه‌ی استراتژی هستند، از زاویه‌ای متفاوت به منبع مزیت رقابتی نگریسته‌اند.^{۲۷،۲۶}

دیدگاه مبتنی بر منابع، اساساً عملکرد سازمانی و موقعیت بازار را تابع ویژگی‌های سازمانی می‌داند و رابطه بین مشخصه‌های سازمانی و نتایج عملکردی را بررسی می‌کند.^{۲۸}

اصل پایه‌ای دیدگاه مبتنی بر منابع، این است

نظریه‌ی قابلیت‌های پویا،

بر این باور است که منبع

مزیت رقابتی سازمان

قابلیت‌های متمایزی

است که سازمان بتدریج

در طول فعالیت‌های خود

به دست می‌آورد

نمودار ۱: تعداد موسسات خدمات مشاوره‌ی مدیریت ایران در سال ۱۳۸۲



جدول شماره ۱: میزان درآمد اختصاصی به مشاوره در بنگاه‌های ایرانی

سؤالات	میانگین	میان	انحراف معیار	حداقل	حداکثر	تعداد
Q18	۱,۰۱۶۳۳۲۲	۱,۰۰۰۰۰۰	۲,۵۱۴۹۶۵۹۳	۰,۰۰۰۰۰۰	۲۰,۰۰۰۰۰۰	۸۶
Q19	۰,۰۷۴۸۹۴۷	۰,۰۰۵۰۰۰۰	۱,۸۳۶۰۵۱۰۵	۰,۰۰۰۰۰۰	۱۵,۰۰۰۰۰۰	۷۵
Q20	۰,۳۸۲۰۷۵۰	۰,۰۳۵۰۰۰۰	۰,۸۸۱۴۵۴۴۵	۰,۰۰۰۰۰۰	۵,۰۰۰۰۰۰	۷۶
Q21	۰,۲۵۰۸۷۳۳	۰,۰۰۰۰۰۰	۰,۷۳۰۵۲۱۶۸	۰,۰۰۰۰۰۰	۴,۰۰۰۰۰۰	۶۵

مقایسه‌ی کشورهای در
مولفه‌هایی چون تعداد
مؤسسات مشاوره‌ای و
تعداد بنگاه‌های موفق
روشن می‌سازد که بنگاه‌ها
و مؤسسات مشاوره‌ای
برتر زادگاه‌هایی مشترک
دارند؛ به عبارت روشن‌تر
بنگاه‌های موفق‌ی که
به مزیت رقابتی دست
یافته‌اند، در کشورهای
متولد شده‌اند که از
دانشگاه‌ها و مؤسسات
مشاوره‌ای برتر
بهره‌مند بوده‌اند



مشاوره مدیریت
مسئله‌های رقابتی
مشاوره مدیریت
مشاوره مدیریت

که بنگاه‌ها و سازمان‌ها منابعی دارند که بنگاه را در کسب مزیت رقابتی یاری می‌دهد. ویژگی‌ها و خصوصیات منابع، چگونگی مزیت و حد پایداری آن را تعیین می‌کنند.^{۲۹} منابع سازمان شامل همه‌ی دارایی‌ها، قابلیت‌ها، فرایندهای سازمانی، مشخصه‌ها و ویژگی‌های سازمان، اطلاعات، دانش و غیره هستند که تحت کنترل سازمان‌اند و بنگاه را قادر می‌سازند که برای بهبود کارایی و اثربخشی‌اش به تدوین و اجرای استراتژی بپردازد.^{۳۰،۳۱}

از نظر هامل و پراهالاد، منابع واقعی مزیت رقابتی به توانایی سازمان در تبدیل تکنولوژی‌ها و مهارت‌های تولید به شایستگی‌های محوری (یادگیری جمعی) ارتباط دارد، که بنگاه را قادر به سازگاری سریع با فرصت‌های متغیر می‌سازد.^{۳۲}

نظریه‌ی قابلیت‌های پویا^{۳۳}، بر این باور است که منبع مزیت رقابتی سازمان قابلیت‌های متمایزی است که سازمان بتدریج در طول فعالیت‌های خود به دست می‌آورد.^{۳۴} در این دیدگاه، سرعت توسعه‌ی مهارت‌های موجود و یادگیری آنها از اساسی‌ترین منابع مزیت رقابتی تلقی می‌شود. ضمن این که، عوامل تسهیل دسترسی به منابع، رقابت برون‌زا، ظرفیت سازگاری، پایدارسازی قابلیت‌ها و بنیان‌های رقابتی ارزش نسبی دانش سازمانی را نشان می‌دهند.

رویکرد مبتنی بر دانش نشأت گرفته از رویکرد مبتنی بر منابع است که قصد داشته است با متمایز کردن دانش از سایر منابع سازمان بر استراتژیک بودن آن تأکید نماید.^{۳۵} بر اساس این رویکرد، مزیت سازمانی شرکت‌ها در بازار ناشی از قابلیت برتر آنها در خلق و انتقال دانش است. به بیان دیگر، دانش و قابلیت‌های سازمانی از عوامل تعیین‌کننده‌ی اصلی در کسب مزیت رقابتی پایدار و عملکرد برتر شرکت‌ها بشمار می‌روند.

آزمون فرضیه و مدل

جدول شماره‌ی ۱، میانگین درآمد اختصاصی به مشاوره را نشان می‌دهد.

همان‌گونه که در جدول شماره‌ی ۱، نشان داده شده است، در نمونه‌ی مورد مطالعه، متوسط بودجه‌ی تخصیص داده شده به مشاوره، حدود یک درصد درآمد سالانه است که از این مقدار، بیشترین میزان به

استفاده نکردن بنگاه‌های مورد بررسی از مشاوره، مبین این نکته است که وجود صنعت مشاوره به عنوان پل ارتباطی صنعت و دانشگاه احساس نشده است و نبود این حلقه مفقود شده در ناکارآمدی بنگاه‌ها، صنایع و توسعه نیافتگی تأثیر چشم گیری دارد

دانشگاه‌ها اختصاص یافته است. موسسات مشاوره‌ای ایرانی بعد از دانشگاه‌ها قرار دارند و درصد بودجه‌ی تخصیصی از درآمد به موسسات مشاوره‌ی مدیریتی خارجی، از دو مورد دیگر کمتر است. ارزان بودن خدمات مشاوره در ایران و اختصاص حدود یک درصد از درآمد سالانه به مشاوره‌ی مدیریت، مبین ناکارآمدی این صنعت در ایران است. استفاده نکردن بنگاه‌های مورد بررسی از مشاوره، مبین این نکته است که وجود صنعت مشاوره به عنوان پل ارتباطی صنعت و دانشگاه احساس نشده است و نبود این حلقه مفقود شده در ناکارآمدی بنگاه‌ها، صنایع و توسعه نیافتگی تأثیر چشم گیری دارد. تخصیص بودجه‌ی کم به مشاوره، علی‌رغم نیاز وافر، ایجاد موانع توسعه‌ای است.

فرضیه

"بین وجود صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، رابطه‌ی معنی داری برقرار است." برای آزمون فرضیه، از آزمون همبستگی استفاده شده است. نتیجه این آزمون در جدول شماره‌ی دو آمده است.

فرضیه‌های آماری آزمون همبستگی به صورت زیر بیان می‌شوند:

H ₀ :	بین صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، همبستگی وجود ندارد.
H ₁ :	بین صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، همبستگی وجود دارد.

H₀: بین صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، همبستگی وجود ندارد.
H₁: بین صنعت مشاوره رقابتی و خلق مزیت رقابتی بنگاه‌ها، همبستگی وجود دارد.
همان‌طور که در جدول شماره‌ی ۲، مشاهده می‌شود، فرضیه‌ی H₁ با سطح اطمینان ۹۵ درصد تأیید و فرضیه‌ی H₀ با سطح خطای ۵ درصد رد می‌شود. به عبارت دیگر ضریب ۷ همبستگی ۰/۳۸۱ نشان می‌دهد که بین تعداد موسسات مشاوره‌ای برتر و بنگاه‌های موفق رابطه‌ی معنی داری وجود دارد.

شرح مدل

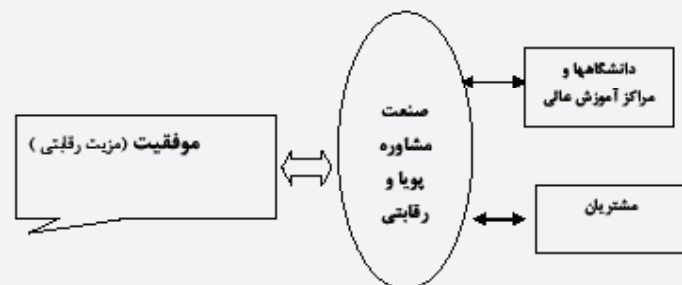
مدل مفهومی ارائه شده در این پژوهش، صنعت مشاوره را پل ارتباطی (حلقه مفقود شده) بین صنعت و دانشگاه معرفی می‌کند. دانش دانشگاه‌ها و مراکز علمی-پژوهشی، نیازهای رقابتی سطوح مختلف، نخبگان دانشگاه‌ها و مجربان صنایع از ورودی‌های صنعت مشاوره هستند. صنعت مشاوره، با استفاده از دانش، تخصص و تجربه به

جدول شماره‌ی ۲: آزمون همبستگی اسپیرمن (موسسات مشاوره‌ای و بنگاه‌های موفق)

بنگاه‌های موفق	موسسات مشاوره‌ای	عنوان متغیر
۰.۳۸۱ (**)	۰.۳۸۱ (**)	

(**) بیانگر ارتباط همبستگی معنی دار

نمودار ۲: مدل مفهومی، جایگاه صنعت مشاوره



پردازش، تجزیه و تحلیل و ترکیب صورت مسأله‌های مختلف باره حل‌ها می‌پردازد و سرانجام دانش کاربردی را بعنوان منبع مزیت‌زا در اختیار مشتریان خود قرار می‌دهد. دانش کاربردی محصول مشاوره، منبع خلق مزیت رقابتی خواهد بود. مدل مفهومی ایده آل نیز، با استفاده از اطلاعات کشورهای توسعه یافته، تایید شده است.

نتایج و یافته‌ها

مقایسه‌ی کشورها در مولفه‌هایی چون تعداد موسسات مشاوره‌ای و تعداد بنگاه‌های موفق

روشن می‌سازد که بنگاه‌ها و مؤسسات مشاوره‌ای برتر زادگاه‌هایی مشترک دارند؛ به عبارت روشن‌تر بنگاه‌های موفق‌تری که به مزیت رقابتی دست یافته‌اند، در کشورهایی متولد شده‌اند که از دانشگاه‌ها و موسسات مشاوره‌ای برتر بهره‌مند بوده‌اند.

جستجوی رتبه بنگاه‌های موفق و بازار مؤسسات مشاوره در جهان، روشن می‌سازد که در کشور ایران، این دو مولفه (بنگاه‌های موفق و بازار مؤسسات مشاوره) جایگاه مناسبی ندارند. کسب مزیت رقابتی، توسط پل ارتباطی صنعت مشاوره امکان‌پذیر است.

منابع

1. Kipping, M.(1996) "The Us influence on the evolution of management consultancies in Britain, France and Germany since 1954" Business and Economic.
2. Christopher.D.Mckenna (1995) "The Origins of Modern Management consulting" Business and Economic History, Vol.24(1):51-58.
3. I bid.
4. I bid.
5. Pankaj Ghemawat(2000), "Competition and Business Strategy in Historical Perspective",Harward University.http://papers.ssrn.com/paper.tal?abstract_id=264528.
6. Plunkett's Consulting Industry Almance(2005) Plunkett Research, Ltd.
7. سازمان مدیریت صنعتی (۱۳۸۲)، طرح پشتیبانی از توسعه‌ی مؤسسات عرضه کننده‌ی خدمات مدیریت همان منبع.
8. همان منبع.
9. Grant,R.M(1996) "Toward a Knowledge – Based Theory of the firm",Strategic Management Jornal,Winter Special Issue PP109-122.
10. Frans A. J.Van Den Bosch,Marc G.BAA/Jand Henk W.Volberada (2005) "How Knowledge Accumulation Changed the Competitive Advantage of Strategy Consulting Firms" ERIM,PP1-18.
11. Van den Bouch.F.A.J.,Volberda,M.de Boer(1999), "Co-evolution of Firm Absortive Capacity and Knowledge Environment":Organization and Combinative Capabilities, Organization

Science, vol.10,5,p. 551-568.

12. Van den Bouch.F.A.J.,Volberda,M.de Boer(2003),“Management Consulting:Emergence and Dynamic of Knowledge industry”, Administrative Science Quarterly.48(4),vol.10,695-699.

13. Alavi, Maryam (1999)“Knowledge Management Systems:Issues, Challenges, and Benefits”. Robert H.Smith Scool of Business , Volume 1P2.

۱۴. رضائیان، علی (۱۳۸۱) "نقش مدیر عالی دانش در مدیریت دانش" پیام مدیریت، شماره ی ۳ و ۴، ص ۱۶-۴۰.

15. Hilliard, R. (2004), “Tacit Knowledge and Dynamic Capability: The Importance of Penrose Image”, Paper to be presented at the DRUID, 1 May.

16. Sherry L.Buschmann(2001)“knowledge Management:Obstacles and Opportunities-What Can NASA Learn from the Consulting Idustry?” Sloan School of Management.

17. Knights, D. and Morgan, G. (1991), “Corporate strategy, organizations and the subject-critique”. Organization Studies, 12(2): 251-73.

18. Furusten, S. (1995). “The Managerial Discourse: A study of the Creation and Diffusion of popular Management knowledge (Diss.)”. Uppsala University: Department of business studies.

۱۹. رضائیان، علی (۱۳۸۲) "چرخه ی حیات دانش" پیام مدیریت، شماره ی ۷ و ۸، ص ۴-۲۷.

20. Timothy Clark(2004)“Strategy viewed from a management perspective” European Management Rrview,1,5-11.

21. Ajay Prakash,Andrew A.Samwick,(2003),“The Announcement and Long –Term Effects of Hiring aManagement Consulting Firm”,Dartmouth College.

22. Crucini,C. And Kipping,M.(2001)“Management consultancies as global change agents? Evidence from Italy”. Journal of Organizational Change Management Vol14(6).

۲۳. مرتضوی، سعید (۱۳۸۲) "مؤوسسات مشاوره ی مدیریت، چشم اندازها و چالش ها" پیام مدیریت، شماره ی ۷ و ۸، ص ۲۷-۴۵.
۲۴. همان منبع.

۲۵. جمالی، مجید (۱۳۸۵) توسعه و رقابتی شدن کشورها.

26. Arnoldo C.Hax and Dean L.Wilde,(2002),“The Delta Model-Toward a Unified Frammework of Strategy”,MIT Sloan Scool of Management.

27. Porter, M. (1986), Competition in Global Industries, Boston: Harvard Business School Press.

۲۸. مهری، علی. (۱۳۸۳)، "طراحی مدل مزیت رقابتی برای صنعت خودرو ایران"، رساله ی دکتری.

29. Ma, H. (1999), “Anatomy of Competitive Advantage: A SELECT Framework”, Management Decision, Vol. 37. pp. 709-718.

30. Grant, R.M. (1991), “The Resource-Based View of Competitive Advantage: Implication for Strategy Formulation”, California Management Journal, Vol. 33. Spring, pp. 34-114.

31. Bharadwaj, S.G., Vandarayan, P.R. and Fahy, J. (1993), “Sustainable Competitive Advantage in Service Industry”, Journal of Marketing, October. Pp. 83-107.

32. Hamel, G. and Prahalad, C.K. (1994), Competing for the Future, Harvard Business School Press, Boston, MA.

33. Penrose, E. (1959), The Theory of Growth of the Firm, London, Basil Black Well.

34. Grant, R.M. (1996), “Toward a Knowledge-Based Theory of The Firm”, Strategic Management Journal, Vol. 17 (winter special issue), pp. 109-122.

35. Ibid.

36. Ibid.



اقتصاد نهاد‌گرای جدید

"معرفی کتاب بازار یا نابازار؟" نوشته ی دکتر محسن رنانی

علی مزروعی

کارشناس مسائل اقتصادی و اجتماعی

بازار یا نابازار؟

بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در

اقتصاد ایران

نویسنده: دکتر محسن رنانی

آیا یافتن راه‌حل برای مشکلات اقتصادی ایران با توجه به تجربه‌های گذشته بلاموضوع شده است؟ آیا نسل جدید دانش‌آموختگان اقتصاد ایران فاقد انگیزه یا دانش کافی برای تحرک در حوزه‌ی نظریه‌پردازی‌اند؟ یا آن‌که در وضعیت کنونی ایران، در حوزه‌ی نظریه‌پردازی، تنها یک طرف (طرف عرضه) وجود دارد و این بازار فاقد طرف تقاضاست؟ که اگر چنین است کدام انسان عاقل - بویژه اقتصاد خوانده - حاضر است تولیدی کند که متقاضی ندارد؟ و سرانجام شاید اقتصاد ایران اصولاً در وضعیتی است که خارج از مفروضات مرسوم علم اقتصاد قرار دارد، یعنی اقتصادهایی نظیر اقتصاد ایران اصولاً «موضوع علم اقتصاد» نیستند و به همین دلیل دانش‌آموختگان اقتصاد، نظریه‌پردازی در این حوزه را متوقف کرده‌اند و به همین علت نظریات و سیاست‌های اجرا شده در سال‌های اخیر عمدتاً با شکست روبه‌رو شده‌اند.

این‌ها سوالات کلیدی نویسنده‌ی کتاب «بازار یا نابازار؟ بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران» دکتر محسن رنانی است. پژوهشی که با نظریه‌ی محوری «شکست سازوکار بازار در اقتصاد ایران عمدتاً ناشی از بالا بودن هزینه‌ی مبادله و عدم حفاظت موثر از حقوق مالکیت بوده است» انجام شده و نتیجه‌ی آن در دسترس علاقه‌مندان به بحث و موضوع اقتصاد ایران قرار گرفته است.

نویسنده در پاسخ به سوالاتی که طرح کرده است و برای اثبات نظریه‌ی محوری کتاب، تحلیلی را ارائه می‌دهد که از آن به عنوان شواهد اثبات این فرضیه یاد می‌کند: «پیش‌فرض‌های علم اقتصاد مرسوم، در ایران کنونی، یا

بدون شک زاویه‌ی ورود نویسنده‌ی کتاب «بازار یا نابازار؟» به اقتصاد ایران، زاویه‌ای یکه و ممتاز است و با وجود این که دانش‌آموخته‌های علم اقتصاد ممکن است با برخی مفروضات و مباحث او موافقت نداشته باشند، اما قطعاً این اثر پژوهشی از جایگاهی برجسته در مجموعه‌ی کتب و مباحثی که به موضوع اقتصاد ایران پرداخته‌اند، برخوردار است



وجود ندارند یا حداقل با آنچه انتظار می‌رود، فاصله دارند. بنابراین، شناخت و تبیین روابط رفتاری در اقتصاد ایران، با علمی دیگر می‌طلبید (به مفهوم نوعی دیگر از معرفت) یا نیازمند نوعی دیگر از علم اقتصاد است. بر پایه‌ی این فرضیه که قطعاً قابل بحث و مناقشه‌ی فراوان میان اقتصاددانان در ایران است، نویسنده نتیجه گرفته است: «در چنین وضعیتی دانش‌آموختگان اقتصاد، اکنون تنها می‌توانند توضیح دهند که چرا نمی‌توانند اقتصاد ایران را تحلیل کنند و چرا سیاست‌های اتخاذشده از علم اقتصاد مرسوم، در ایران جواب نمی‌دهد، اما آنان نمی‌توانند هیچ سیاست معینی را برای دستیابی به هدف معینی یا رفع مشکل خاصی در اقتصاد ایران توصیه کنند. اکنون کلید برون‌شد اقتصاد ایران از عدم تعادل‌های پی‌درپی و از «مدارهای توسعه‌نیافتگی» تنها و تنها در دست سیاستمداران است. اقتصاد امروز ایران حاصل دوران درازی از سیاست‌ورزی غلط است. بدون بازگشت فرآیندهای سیاسی به سوی روندهای متعادل، قابل پیش‌بینی، کم‌هزینه و هماهنگ با نظام اقتصادی و فناوری امروز دنیا، نسخه‌پیچی‌های سیاستی برای اقتصاد ایران، جز تحمیل هزینه، دستاوردی نخواهد داشت. کوتاه‌سخن، در شرایط امروز ایران، ما در «امتناع برنامه» به سر می‌بریم، یعنی دوره‌ای که اقتصاد «برنامه‌پذیر» نیست. بنابراین، همه‌ی تحلیل‌های نظری، توصیه‌های سیاستی و برنامه‌های اجرایی باید معطوف به «سال صفر برنامه‌ریزی» شود. تئوری‌های علم اقتصاد مرسوم، برای شرایط و پس از سال صفر تدوین شده‌اند، کاربرد آن‌ها برای تحلیل شرایط پیش از سال صفر، خطای نظری و اجرای توصیه‌های آن‌ها در این شرایط، خطای مدیریتی خواهد بود. بدون شک زاویه‌ی ورود نویسنده‌ی کتاب «بازار یا نابازار؟» به اقتصاد ایران، زاویه‌ای یکه و ممتاز است و با وجود این که دانش‌آموخته‌های علم اقتصاد ممکن است با برخی مفروضات و مباحث او (در همین حدی که آمد یا در کلیت مباحث مطرح شده در کتاب) موافقت نداشته باشند، اما قطعاً این اثر پژوهشی از جایگاهی برجسته در مجموعه‌ی کتب و مباحثی که به موضوع اقتصاد ایران پرداخته‌اند، برخوردار است و انتشار این اثر را باید به نویسنده تبریک گفت و خواندن آن را به همه‌ی علاقه‌مندان به مباحث اقتصادی و بویژه دست‌اندرکاران اداره‌ی کشور و تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران در نظام تصمیم‌گیری توصیه و سفارش کرد. محتوای این کتاب که بر پایه‌ی روش‌های علمی و آتکا به

آمارهای رسمی و موجود تدارک و پشتیبانی شده است قطعاً به خواننده زاویه‌ی دید و نگاهی نو نسبت به اقتصاد ایران و مباحث اقتصادی مرتبط می‌دهد و ما را با افقی تازه در تحلیل اقتصادی مواجه می‌سازد و البته نویسنده در پاسخ به نظریه‌محوری پژوهش بر درستی آن استدلال و ابرام می‌کند و بر این موضوع که «مسأله‌ی حفاظت (تعریف و تضمین) حقوق در مالکیت و مسأله‌ی هزینه‌های مبادله از علل بنیادین شکست ساز و کارهای بازار در اقتصاد ایران است تأکید دارد.»

جالب است بدانیم که در آن سوی اقتصاددانی پرویی نیز با رویکردی مشابه به پژوهش و تحلیل اقتصاد کشورش (و برخی کشورهای در حال توسعه‌ی دیگر) می‌پردازد و به نتیجه‌ی مشابهی همچون نظریه‌محوری کتاب دکتر رنانی (هر چند با منظر دیگری) در مورد اقتصاد کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران می‌رسد که خوشبختانه این کتاب هم به نام «راز سرمایه» در ایران ترجمه و انتشار یافته است. با خواندن این کتاب‌ها به خوبی می‌توان دریافت که یکی از اصلی‌ترین حلقه‌های مفقوده در اقتصاد ایران «حقوق مالکیت» با لحاظ تمام ابعاد و جوانب است و قطعاً تا زمانی که این موضوع در بسترهای حقوقی و نهادی پذیرفته نشود و حکومت و حکومتگران به همه‌ی لوازم آن تن در ندهند، چرخ اقتصاد ایران در مسیر توسعه به پیش نخواهد رفت هر چند در سایه‌ی تزریق درآمد نفت می‌تواند امور روزمره را بگذرانند و اقتصاد بیمار ایران را سرپا نگه دارد، اما از عرصه‌ی رقابت در جهان بازمانده و جایگاه خود را در قافله‌ی توسعه از دست می‌دهد.

اقتصاد نهادگرای جدید

بازار یا نابازار؟ پرسشی است که اقتصاد ایران را برای سالیان بسیار به خود مشغول کرده است و هر از گاهی یکی از قطب‌های بازار یا برنامه‌پیروز میدان شده است.

این چرخش‌های مکرر در جهت‌گیری اقتصاد، حاصل تغییرات پی‌درپی در سیاستگذاری‌هاست که منجر به جابه‌جایی‌های عظیم تخصیصی و توزیعی در منابع شده است، اما سنگینی این هزینه‌ها به دلیل تزریق مداوم و فزاینده منابع مالی رایگان حاصل از نفت به اقتصاد، هرگز احساس نشده است. محسن رنانی در «بازار یا نابازار» اقتصاد ایران را آمیزه‌ای از سرمایه‌داری، اقتصاد دولتی و مقیدات تاریخی می‌داند که ترکیب نامناسبی از بازار، برنامه و سنت است. نهادهای اصلی سرمایه‌داری، همچون مالکیت

**انتشار این اثر را باید
به نویسنده تبریک
گفت و خواندن آن را به
همه ی علاقه‌مندان به
مباحث اقتصادی و بویژه
دستاندرکاران اداری
کشور و تصمیم‌سازان
و تصمیم‌گیران در نظام
تصمیم‌گیری توصیه و
سفارش کرد**

و سواری مجانی (در تصمیمات جمعی) را حداقل سازند (که برای کارآیی تخصیصی بازار، ضروری است) بلکه دیگر شاخص‌های عملکرد اقتصاد را همچون امنیت، عدالت توزیعی، مروت و همدردی، آزادی و... نیز بهبود بخشند.

اما چنین ترکیب بهینه‌ای از نهادهای اجتماعی-اقتصادی چگونه صورت خواهد بست؟ از دیدگاه رناتی پایداری هر سیستم و از جمله سیستم‌های اقتصادی مستلزم آن است که سیستم دائماً از طریق فرآیند بازخورد، اختلال‌های خویش را «اصلاح» کند و خود را با تحول شرایط «انطباق» دهد.

اصلاح عملکرد و نظام اقتصادی با توجه به اهداف تعریف‌شده‌ی جاری و از طریق اصلاح عملکرد نهادهای موجود انجام می‌پذیرد، اما انطباق نظام‌های اقتصادی با شرایط جدید، از

خصوصی، پول، بانک، بورس و بهره از یک سو و نهادهای اساسی اقتصاد دولتی همچون مالکیت عمومی و برنامه از سوی دیگر، به طور گسترده و ناکارآمد در کنار هم استقرار یافته‌اند.

دولت نیز هر روز برای کنترل و رفع برخوردهای اقتصادی-اجتماعی ناشی از عملکرد متداخل این نهادها، دست به قانون‌گذاری‌ها و نهادسازی‌های متداخل و گاه متضاد جدید زده است و این زنجیره اکنون نیز همچنان ادامه دارد، تا آن‌گاه که درآمدهای رایگان نفت، دیگر قادر به جبران ناکارآیی نهادی و تاریخی اقتصاد ایران نباشد.

اما برخلاف باورهای معمول که تحقق رشد اقتصادی را یا مستلزم دولتی شدن اقتصاد می‌دانند یا مستلزم بازاری شدن اقتصاد، تازه‌ترین شعبه‌ی شکفته‌ی علم اقتصاد، یعنی «اقتصاد نهادگرایی جدید» بر این باور است که اقتصاد باید ترکیب



طریق تجدید سازمان نهادهای موجود یا استقرار «نهادهای جدید» انجام می‌شود. این فرآیند نهادسازی می‌تواند «خودکار» یا «هدایت شده» باشد. اما در هر صورت منافع طرف تقاضای تحول نهادی باید پاسخگوی هزینه‌های طرف عرضه‌ی آن باشد. بنابراین در تحول نهادی، اولویت با عوامل

بهینه‌ای باشد از نهادهای بازاری و نابازاری، یا با واژگان کلاسیک، ترکیبی از بازار، برنامه و سنت یا با واژگان نهادگرایان، ترکیبی از بازار، دولت و بنگاه (به مفهوم یک مجموعه نهادین منظم، هدفمند و دارای سلسله مراتب) اما این مجموعه نهادها باید به گونه‌ای ترکیب شوند که نه تنها هزینه‌ی مبادله (در قراردادهای خصوصی میان کارگزاران اقتصادی)



**بدون بازگشت فرآیندهای
سیاسی به سوی
روندهای متعادل، قابل
پیش‌بینی، کم‌هزینه و
هماهنگ با نظام اقتصادی
و فناوری امروز دنیا،
نسخه پیچی‌های سیاستی
برای اقتصاد ایران، جز
تحمیل هزینه، دستاوردی
نخواهد داشت**

کالایی و پیدایش بازارهای ملی شده است، بدون آن که پیش‌شرط‌های کارکرد درست این بازارها (مانند وجود بازارهای مالی یکپارچه یا تعریف و تضمین کامل حقوق مالکیت خصوصی) محقق شده باشد.

رنانی با تأکید بر حقوق مالکیت و استقرار و حفاظت گسترده از حقوق مالکیت در جهت پیشرفت اقتصادی مقدمه، کتاب را پایان می‌دهد. در بخش نخست کتاب، او اقتصاد موفق را اقتصادی می‌داند که مجموعه‌ی ناقصی‌ها و شکست‌های حاصل از کارکرد بازار و دولت را به حداقل برساند. بنابراین به جای کوشش برای تغییر مداوم قوانین و سیاست‌های اقتصادی باید کوشید مجموعه‌ی نهادی موجود را کارآ کرد.

در این بخش (فصل یک تا سه) بررسی درباره‌ی انواع نظام‌های اقتصادی، ملاک‌های دسته‌بندی آن‌ها و معیارهای ارزیابی عملکرد آن‌ها، اقتصاد بازار، تکامل و نهادهای اصلی آن، مفاهیم مختلف بازار و سرانجام ناقصی‌های بازار و نابازار انجام شده است.

بخش دوم (از فصل چهارم به بعد) روی ضعف عملکرد نهادها متمرکز شده است. فصل چهارم، کوششی است که نشان می‌دهد نه تنها نهاد مرکزی اقتصادهای بازاری، یعنی «مالکیت خصوصی» در ایران مستقر و دارای مشروعیت تاریخی است بلکه ساز و کار بازار نیز روزبه‌روز بخش‌های گسترده‌تری از اقتصاد ایران را تسخیر می‌کند.

تقاضاست گرچه تا زمانی که طرف عرضه، خواهان عرضه و استقرار نهادهای جدید نباشد، هرگز تحول نهادی رخ نخواهد داد.

تحول نهادی اگر خودکار (درون‌زا) باشد یا از طریق فرآیندهای دموکراتیک (هدایت شده) باشد معمولاً با کارآیی همراه است، چرا که در تحول نهادی درون‌زا متقاضیان تحول از طریق فرآیند بازار هزینه‌های عرضه نهادهای جدید را می‌پردازند. پیدایش اتحادیه‌های کارگری نمونه‌ای از این تحول است که اعضای اتحادیه با پرداخت حق عضویتی و نیز از دست دادن دستمزد زمان اعتصاب، هزینه‌های استقرار و فعالیت اتحادیه را می‌پردازند.

همچنین در تحول نهادی هدایت شده از طریق فرآیندهای دموکراتیک، رای‌دهندگان مسؤولیت این تحولات را می‌پذیرند و با پرداخت مالیات، هزینه‌های آن را جبران می‌کنند. استقرار دولت رفاه در بسیاری از کشورهای اروپایی، نتیجه‌ی نوعی تحول نهادی دموکراتیک است.

اما در ایران استقرار ناهماهنگ نهادهای بازاری و نابازاری در اقتصاد ایران بگونه‌ای است که از یک سو منجر به استقرار یک دولت رفاه مدرن شده است بدون آن که وظایف دولت‌های پیش از رفاه (مثلاً وظایف دولت قانون‌گذار یا دولت کلاسیک) بطور کامل انجام شده باشد و از سوی دیگر منجر به گسترش بازارهای

محسن رنانی
در «بازار یا نابازار»
اقتصاد ایران را
آمیزه‌ای از سرمایه‌داری،
اقتصاد دولتی
و مقیدات تاریخی
می‌داند که
ترکیب نامناسبی
از بازار، برنامه و
سنت است



و رفتارهای غیررقابتی در بازار در فصل هفتم بررسی شده و صحت فرضیه‌ی دوگانگی بخشی کوزنتس در ایران ارزیابی شده است. در فصل هشتم نخست نشان داده می‌شود که چگونه حفاظت گسترده‌ی قانونی از حقوق مالکیت خصوصی می‌تواند به تشکیل بازارهای مالی یکپارچه، از یک سو و تشکیل تقاضای موثر و کافی در بازارهای کالا از سوی دیگر و کاهش ناقصی‌های بازارهای کالا بینجامد. سپس با ابزارهای تحلیلی هندسی، تأثیر مستقیم تحول در حقوق مالکیت بر نرخ بهره و بر سرمایه‌گذاری بررسی شده است. آن‌گاه با استفاده از برخی شاخص‌های کلی در اقتصاد ایران وضعیت حفاظت قانونی از حقوق مالکیت در اقتصاد ایران و روندهای عمومی آن تحلیل و دلایل عقبگرد در این زمینه به بحث گذاشته شده است.

در فصل نهم هزینه‌ی مبادله‌ی سنگین اقتصاد ایران و تأثیرات آن بر بازار مالی و اندازه‌ی بنگاه‌ها و مقیاس تولید را مشاهده می‌کنیم.

به طوری که بر اساس آزمون‌های تجربی و برآوردهای مالی نقش بسیار معنی‌دار هزینه‌ی مبادله در گسترش بازارهای مالی غیریکپارچه و در گسترش دوگانگی در میان بنگاه‌های اقتصاد، این زنجیره‌ی استدلال را بطور یکجا تایید می‌کنند. بویژه آن که بر اساس این آزمون‌ها، تغییرات سهم هزینه‌های امور عمومی در بودجه‌ی دولت، رابطه‌ای مستقیم با بازارهای مالی و

در این باره نشان داده شده است که نه تنها پس از یک دوره افزایش شدید هزینه‌های دولت اکنون سهم هزینه‌های دولت در تولید ناخالص داخل - به دلایل ساختاری و یا خارج از کنترل دولت - در حال کاهش است بلکه نشان داده می‌شود که ساختار درونی هزینه‌های دولت نیز از هزینه‌های مربوط به نقش‌های بشدت مداخله‌گرانه به هزینه‌های مربوط به یک دولت رفاه تغییر ماهیت داده‌اند.

فصل پنجم به تحلیلی اختصاص دارد که هدف آن نشان دادن وجود ناقصی‌ها و شکست‌های فراگیر در اصلی‌ترین مجموعه‌ی نهادهای بازاری مستقر در اقتصاد ایران (بازارهای کالا) است. بر اساس این تحلیل، دوگانگی موجود در بخش عرضه و دوگانگی میان عرضه و تقاضا، بعنوان عوامل شکل‌دهنده‌ی این ناقصی‌ها و به عبارت دیگر بعنوان عوامل تضعیف رقابت و ایجاد درجه‌ای از تمرکز و تمایل به انحصار در بازارهای ایران معرفی می‌شوند.

در فصل‌های ششم و هفتم، علل ایجاد دوگانگی‌های یاد شده، بررسی می‌شود. در واقع نشان داده می‌شود که نه تنها فقدان بازارهای مالی یکپارچه در ایران، یکی از عوامل وجود ناقصی‌ها در بازارهای کالاهاست، بلکه خود بازارهای مالی نیز از همان دوگانگی موجود در بازارهای کالایی رنج می‌برند.

بررسی توزیع بسیار نابرابر درآمدها، ناگستردگی بازار

ساختار بنگاه‌های اقتصادی دارد.

در فصل دهم عدم پیدایش رقابت تکنولوژیک با نگاهی به شکل‌گیری انحصارات و دخالت گسترده‌ی دولت در بازرگانی خارجی ارزیابی می‌شود و در فصل پایانی کتاب نیز چکیده‌ی مباحث، ارائه شده است که در آن محسن رنانی برای چندمین بار بر ضرورت تحول در جهت‌گیری ساختار بودجه‌ی دولت از فعالیت مدرن به سوی وظایف سنتی و کلاسیک تاکید می‌کند و «بازار یا نابازار» را با یادآوری وظایف کلاسیک دولت به پایان می‌برد:

«بازارهای گسترده (کفایت تقاضا)، بازارهای مالی یکپارچه و فعال، تعریف تضمین‌شدگی حقوق مالکیت و فقدان هزینه‌ی مبادله».

کتاب "بازار یا نابازار" در دو نوبت در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ توسط مرکز مدارک و انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در شمارگان ۲۰۰۰ جلد منتشر شده است.



آیا جنبش مشروطه ی ایران شکست خورد؟*

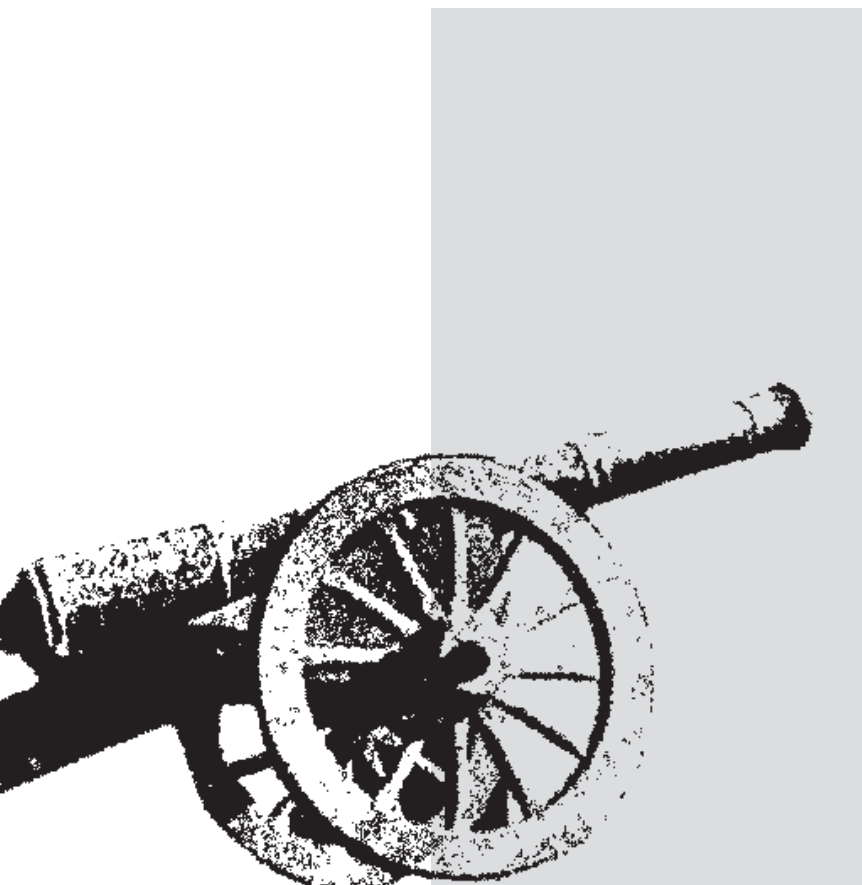
فریدون مجلسی

پژوهشگر و مترجم

از مشروطه یعنی حکومت قانونمند انتظار می رود در جامعه دموکراسی را بگستراند، حکومت عادلانه ی قانون، یعنی حکومت مردم بر مردم برای مردم را جایگزین تبعیض ها و بی عدالتی ها و هوس های فردی کند و دادگاه های مستقل فراتر از هرگونه اعمال نفوذ سیاسی به دادگستری مشغول باشند، و رکن چهارم یعنی رسانه های جمعی بر پایه ی اصل ارزشمند آزادی عقیده و بیان به روشنگری و هشیارسازی قوای سه گانه کمک کنند و به قول امروزی ها حاکمیت شفاف یا شفافیت در حاکمیت را برقرار سازند و تضمینی بر بقای حکومت قانون باشند.

اگر منظور از پرسشی که عنوان این سخن است نیل به اهداف فوق باشد، باید گفت که نه فقط نهضت مشروطه ی ایران بلکه انقلاب های ژرف تر در راه نیل به همان اهداف، حتی انقلاب فرانسه که شاید پرچم دار جنبش های نهضت های دیگر بوده است نیز شکست خورده اند، تا چه رسد جنبش مشروطیت ایران که از پایگاه توده ای و مردمی ژرفی نیز برخوردار نبود!

* این مقاله برگرفته از سخنرانی نویسنده در نشست گروه هنر و ادبیات مؤسسه ی بین المللی گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن هاست که در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۸۷ ایراد گردید.





صد سال جنگ نه صنعتی
برجای گذاشته بود،
نه مدرسه‌ای،
و نه ثروتی که بتواند
حرکتی دوباره
و تازه را آغاز کند!
حتی دیگ و سه پایه‌ی
آشپزخانه‌های مردم را
برای ساخت آخرین
توپ‌ها به ریخته‌گران
سپرده بودند

هم شکست. ایرانیان که تا جنگ ایران و روس هنوز خود را تنها هم‌اورد روم می‌انگاشتند که اگر در برابر آنان شکستی می‌خوردند امید پیروزی بعدی را در دل می‌پروراندند، هنوز هم روس‌ها و فرنگیان را روم می‌انگاشتند و همچون مُشت بازی بازنده که تا آخرین رمق مقاومت کند، گرچه با بریدن سر سردار روس سیسیانوف یا به عبارتی ژنرال آشپوختور [انسپکتور = بازرس] آغاز شد، اما سرانجام با مُهر ترکمانچای پای درآمد، و تفوق آن دشمن آبی چشم را امری ذاتی و یقینی انگاشت. و این در حالی بود که آن صد سال جنگ نه صنعتی برجای گذاشته بود، نه مدرسه‌ای، و نه ثروتی که بتواند حرکتی دوباره و تازه را آغاز کند! حتی دیگ و سه پایه‌ی آشپزخانه‌های مردم را برای ساخت آخرین توپ‌ها به ریخته‌گران سپرده بودند. و تازه این در حالی بود که روس‌ها تا قریب یک قرن بعد با بی‌رحمی تا آخرین دینار باج سالانه و غرامت خود را از آن مردم فقیر ستاندند و بر آن فقر و جهل و فساد افزودند.

از سوی دیگر انگلستان، به عنوان همسایه‌ی جنوبی، ایران را سپر بلای حفاظت منافع مستعمراتی خود در جنوب و شرق آسیا قرار داده بود و موقعیت اربابانه‌ی را که شرایط و تحولات تاریخی در اختیارش قرار داده بود ناشی از مزیت نژادی خود انگاشته و با چنان نخوت و تکبری رفتار می‌کرد که اگر برای دیگران

شاید برخی این سخن را خوش ندارند. اما حقیقت این است که جنبش مترقی مشروطه‌ی ایران مترقی‌تر از فرهنگ سیاسی مردمی و ملت بود. این جنبش بسیار جلوتر از خواسته‌های مردمی بود. حکومت مردم که اصل نخست هر حرکت دموکراتیکی می‌باشد، در واقع خود بزرگ‌ترین و نخستین ضربه را به نهضتی چنان مترقی وارد می‌کند! حکومت مردم در گزینش تجلی می‌کند و ابزار گزینش رأی مردم است! اما چه چیز بر آراء مردم حاکم است؟ اگر خرد دارای قوه‌ی تمیز و حاکم باشد، آری دموکراسی پیروز شده است! اما در آغاز قرن بیستم، در ایران فقرزده، جنگ‌زده و خودباخته در صد سال جنگ که از شکست شاه سلطان حسین آغاز شد و تا قرارداد ترکمانچای ادامه یافت، و سپس نیز روی آرامش و آسایش به خود ندید کدام عقلانیت عمومی و اجتماعی و گزینش خردورزانه‌ای می‌توانست حاکم باشد؟

سراسر دوران افشاریه و زندیه و آغاز قاجاریه با جنگ‌های صد و شش ساله‌ی فقر‌آور و فرهنگ‌سوز سپری شد. صد سال جنگ بی‌وقفه از سال ۱۷۲۴ که زمان سقوط اصفهان بود، تا سال ۱۸۲۸ که داغ ترکمانچای را بر خود دارد، و پس از آن نیز با دو جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات و درگیری‌های مکرر دیگر داخلی و خارجی تا دو جنگ جهانی ادامه یافت، کمر اقتصاد و فرهنگ ایران را خرد کرد و در



قابل تحمل بود برای ایرانیان از اسب فرو افتاده‌ای که به هر حال به اصل خود می‌بالیدند قابل تحمل نبود. این گفته سرگورزلی نماینده‌ی انگلیس به وزارت خارجه‌ی کشورش است که می‌گوید: «حفظ امنیت هند اقتضا می‌کند که ایران ضعیف بماند»! از کتاب "دو سال آخر"، دکتر ابراهیم تیموری [۱]. هشتاد سال پس از آن شکست مادی و روانی، نخبگان ایرانی در شهرهای تهران و تبریز و اصفهان و رشت به رَغم جداماندگی از قافله‌ی جهانی جنبشی را همسو با اقتضای زمان در درون آغاز کردند، که فقط یک سال پس از جنبش مشابه و شکست خورده سال ۱۹۰۵ در روسیه، آن را در شمایل مشروطیت ایران به طور نسبی به ثمر رساندند. این نخستین حرکت برای بازیابی و خیز برداشتن آن مشتزن از پای افتاده بود که در درون انجام شد و به نخبگان ایرانی روحیه و شخصیت داد.

تأکید بر نخبگان ایرانی در چند شهر عمده ایران دلیلی است بر این که بر خلاف طرفداران تفکر اشتراکی گرا و منطق جدلی یا دیالکتیکی آنان، من آن نهضت اصلاح طلبانه را جنبشی ملی و غیرطبقاتی می‌پندارم. در واقع نخبگان ایرانی که بیشتر به اقشار فرهیخته و فرنگ رفته یا با خبر از اخبار فرنگ و تحولات فکری و فرهنگی آن تشکیل می‌شدند، و خواه ناخواه نزدیک‌تر به طبقات میانی و بالای شهری، و از جمله شامل برجستگان روحانیون زمان و بهره‌مند از تعلقات تا حدی هم اشرافی و فرهیختگی بودند، که حتی در میان درباریان و مقربان شاه طرفدارانی داشتند، و سنگینی بار ترکمانچای را نیز ناشی از عقب ماندگی علمی و فنی و فرهنگی خود می‌پنداشتند، خواهان آن بودند که هر طور شده ایران را نیز به فرنگستان برسانند. به عبارت دیگر هدف اصلی از همان آغاز روشن بود.

تماس‌ها و مراودات عباس میرزا، ولیعهد و نایب السلطنه‌ی ایران، با سرداران روس و احساس و لمس تفاوت‌های فرهنگی و فنی، او را به برنامه‌ریزی در تجدد خواهی تشویق کرد.

پس از قرارداد ترکمانچای، هنگامی که خشم و تحقیر فروخورده‌ی ایرانیان، از رفتار متکبرانه و پرنخوت گریبایدوف شاهزاده و شاعر نامدار روس و سفیر آن کشور در تهران فوران کرد و طومار عمر سفیر بی احتیاط را در هم پیچید، شاهزاده عباس میرزا که در واپسین سال عمر دیگر رمقی برای رویارویی دوباره با روس‌ها برایش باقی نمانده بود، بی‌درنگ فرزند برومند خود خسرو میرزا را برای پوزش خواهی به همراه میرزا تقی خان



دموکراسی
مقوله‌ای است که
فرایند آن نیاز به
زمان و بلوغ اجتماعی
دارد. ملت ایران تازه
پیش از اغلب
کشورهای آسیایی و
اروپایی در این راه
قدم برداشته بود،
و این تلاش
سزاوار تحقیر
و اهانت نیست!

است) و در جریان اخبار سیاسی و فرهنگی اروپا قرار داشت، موسیقی و دیگر هنرها چون معماری و نقاشی و مجسمه و مبلمان زیبا و ظریف را خوب می‌شناخت و بسیار مایل بود همه‌ی آنها در ایران نیز چون فرنگ رایج شوند، اما از آن میانه با دیدن شلوارها یا جوراب‌های سفید رقصندگان باله در اوپراهای فرنگ، که آن دامن‌های ساتن یا توری سفید آهارخورده چون چتری بر بالای آن گشوده بود، دستور داد کاریکاتوری از آن به نام شلوار و شلیته در اندرون‌های ایرانی باب شود! در امور دیگر متوجه شد که جز در موارد محدود چون اندرون کاخ خود، نمی‌توان خدا و خرما را باهم خواست! یعنی آن پیشرفت‌های اروپایی آزادی‌ها، قانونگذاری‌ها، دخالت‌های ملت را نیز به همراه داشت، که این بخش آن با مزاج اعلیحضرت سازگار نبود. هرگاه شیر پیشرفت و توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی را اندکی می‌گشود منجر به مطالباتی می‌شد که در نظر ایشان زیاده‌خواهی بود. وقتی شیر را می‌بست، توسعه و ظواهر فرنگستانی مورد علاقه‌ی او نیز کارش به تعطیلی می‌کشید. اما، به هر حال زمان نیز کار خود را می‌کرد. به رغم تذکری که دکتر آجودانی در کتاب مشروطه‌ی ایرانی در باب شکایتی درباره‌ی اینکه «با گشوده شدن این گونه مدارس همه بزودی باسواد

امیرنظام - امیرکبیر بعدی - به سن پترزبورگ یا به قول عامیانه‌ی ایرانی «پتل پورت» اعزام داشت. همین دیدار و آشنایی آتش اشتیاق ترقی‌خواهی را در دل امیرکبیر زنده کرد و بارقه‌ای از آن را نزد شاگردش ناصرالدین شاه به ودیعه گذاشت. همین آتش بود که به محض دستیابی استاد و شاگرد به سلطنت و وزارت، آنان را همچون میجی اصلاحگر ژاپنی بر آن داشت که نخست دارالفنونی برپا کنند و سپس با اصلاحات نظامی و اداری دست زنند. و این برنامه در همان مدت کوتاه حکومت امیر انجام شد و پس از او نیز لنگ لنگان ادامه یافت.

در این میان نقش بلاتکلیف و تضاد رفتاری ناصرالدین شاه دیدنی است. او که با محدودیت‌های فراوان مادی و فرهنگی و اجتماعی نیم قرن مقتدرانه حکومت کرد، به طوری که از نشانه‌های بسیار بر می‌آید، خود مشتاق بود بر کشوری پیشرفته و مترقی همچون کشورهای فرنگستان، که دو بار محترمانه از آنجا دیدار کرده بود، حکومت کند. او به زبان فرانسه آشنا بود. شعر می‌سرود و شعر دوست بود، مرحوم اعتمادالسلطنه روزنامه‌ها و نشریات مهم فرانسه زبان را روزانه برایش به صورت ترجمه حضوری می‌خواند (کتاب خاطرات روزنامه‌ی او از مهم‌ترین مراجع تحقیقی عصر ناصری

به نظر من
گرچه نیل به همه‌ی
خواسته‌های مشروطیت
در جامعه‌ای که
بیش از ۹۰ درصد
جمعیت آن
آلوده به فقر و
بیسوادی و جهل بود
امکان پذیر نبود،
با این حال
آن نهضت را باید
موفق نامید

ارائه داده است به "بدفهمی" متهم نموده، و روشنفکران را از توجه به آن تحولات تاریخی غافل دانسته است. به عقیده‌ی آجودانی روحانیت آن دوره در واقع ملت را همان امت می‌پنداشته، و در واقع به دنبال امیال قدرت‌طلبانه‌ی خود بوده است و از آغاز سوء تفاهمی میان برداشت‌های آنان و نوآوری‌های روشنفکران زمان وجود داشته است. اما باید در نظر داشت که از شمار بسیار اندک روشنفکران آن دوران بدون جلب حمایت ترقی خواهانه‌ی قشر وسیع تری از حاکمیت از جمله روحانیت مترقی، کاری ساخته نبود.

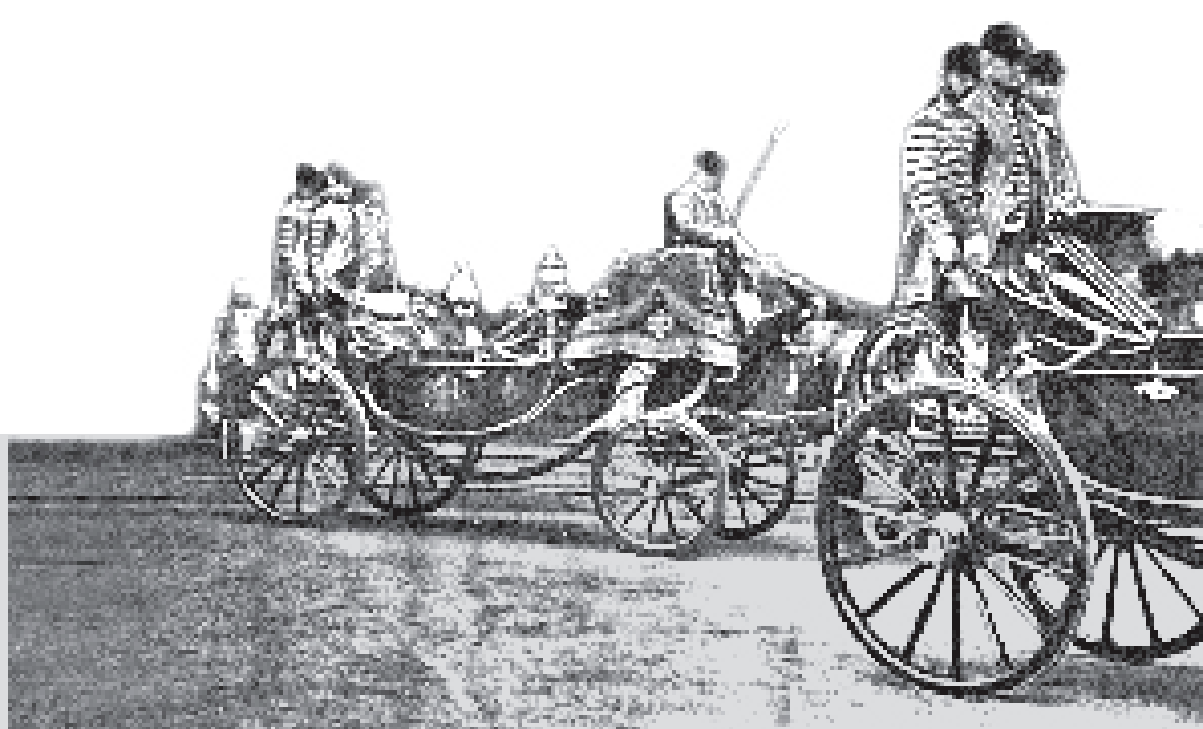
به طوری که در سخنرانی دیگری تذکر دادم آن گونه پیشینه‌های تحلیلی که دکتر آجودانی با پژوهش و زحمت فراوان گرد آورده است فقط یکی از عوامل مؤثر در وضع موجود جوامع به شمار می‌روند، و عوامل داخلی و خارجی و حتی سلائق شخصی فرمانروایان در وقایع هر دوره مؤثرتراند! آلمان با آن همه پیشینه‌ی خردورزانه در طی دو نسل، آن هم در قرن بیستم، از خودکامگی قیصری به دموکراسی مغشوش و ایماز و سپس در دورانی نه چندان دور از ما به جباریت فاشیستی هیتلری، و سپس در دو شقه، یکی به تمامت خواهی آرمان مدارانه کمونیستی و دیگری به دموکراسی لیبرال واگذار شد. آیا لیاقت‌های ملت‌های دوباره شده و مشابهت تام پیشینه‌ی تاریخی آنها یک شبه فرق کرده بود؟ و اکنون دوباره آن پیشینه واحد شده است! آن نارسایی‌ها منحصر به ایران نبوده است. دموکراسی مقوله‌ای است که فرایند آن نیاز به زمان و بلوغ اجتماعی دارد. ملت ایران تازه پیش از اغلب کشورهای آسیایی و اروپایی در این راه قدم برداشته بود، و این تلاش سزاوار تحقیر و اهانت نیست!

می‌شوند و آن وقت تکلیف ما چه خواهد بود! داد، آن مدارس گشوده شدند، هر چند هنوز هم تا باسوادی همگانی راهی باقی است.

منظور نشان دادن این است که چگونه اندیشه‌ی ترقی و توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی تا حد زیادی با الگو قرار دادن غرب، در درون طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران و طبقات پیرامونی آن پرورانده شد، که دست کم از سواد و امکانات لازم برای خبرگیری از آنچه در جهان می‌گذشت برخوردار بودند و آنهایی که دور از ایران بودند، چون فتحعلی آخوندزاده یا دایره‌ی اسلامبول، و سپس برلین، نوشته‌های خود را به ایران می‌فرستادند، که همان‌ها سرانجام به قتل شاه انجامید!

به طوری که اجمالاً اشاره شد، این ترقی خواهی مشروطه طلبانه در میان فرهیخته‌ترین کسان در پیرامون هیأت حاکمه رقیق و اندک ایران و در چند شهر مترقی ایران آن روز یعنی تهران، تبریز، اصفهان، رشت و تا حدودی کرمان پرورانده شد. در این باره کتاب‌های بسیار نوشته شده، که شاید آثار فریدون آدمیت و تحلیل‌های آن بسیار روشنگر است.

اخیراً کتابی زیر نام مشروطه‌ی ایرانی از سوی پژوهشگر دانشمند آقای دکتر ماشاا... آجودانی منتشر شده که حاوی یک سلسله اطلاعات درست و مستند از تحولات تاریخی، و سیر عرفان در ایران از هفتصد سال پیش تا کنون است، که در صغری و کبرای آن آمده و خوانندگان بسیاری را نیز به خود جلب کرده است، در حالی که به نظر اینجانب نتیجه‌گیری آن ربطی منطقی و عملی به آن مقدمات ندارد، و دانشمند معتبری مانند فریدون آدمیت را که بهترین و معتبرترین اطلاعات و تحلیل‌ها را درباره‌ی آن جنبش





حکایت دختران قوچان
را شنیده‌اید؟ ماموران
در عوض مالیات و
حق الحکومه، طفلان
و دختران را بزور از
خانواده‌هایشان گرفتند
و به اجنبی‌ها فروختند.
ناموس رعیت، ناموس
دولت است! هیچ
بی‌عصمتی بالاتر از این
نیست که حاکمی راضی
به فروش ناموس رعیت
شود و آنها را به دست
اجانب گرفتار کند

مشروطه خواهانه ندارد- نویسنده‌ی محترم مشروطه‌ی ایرانی از درک متفاوت روحانیت آن زمان از واژه‌ی ملت و مرادف دانستن آن با امت می‌گوید، و خواسته‌ی آن قشر را عدالتخانه می‌داند، نه مجلس قانونگذاری! با توجه به سندی معتبر از اصلی‌ترین رهبر روحانی جنبش مشروطه‌ی ایران، -که بدون وجود او آن جنبش محقق نمی‌شد- نشان می‌دهد که ملیت و نگرانی از دست رفتن استقلال و بکار بردن عدالت و مجلس، دقیقاً در همان مقام و معنای مجلس شورای ملی بوده است که آن را بوجود آورد و خود نمایندگی ارامنه را در آن عهده‌دار شد! و البته او کسی جز مرحوم آیت الله سید محمد طباطبایی نیست! که عنوان آیت‌اللهی به عنوان سیاسی ملی برای نخستین بار به او داده شد. طباطبایی در نامه‌ی خود چنین می‌نویسد:

عریضه‌ی آیت‌الله طباطبایی به مظفرالدین شاه قاجار:

بهار ۱۹۰۶

«علیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست و تعدی حکام و مامورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز. ظلمشان اندازه ندارد، از مال مردم هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند، قوه‌ی غضب و شهوت‌شان به هر چه حکم کنند، از زدن و کشتن و ناقص کردن، اطاعت می‌کند. این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در

کره مثال دیگری است! در نیمه‌ی قرن بیستم کره شمالی به آرمانخواهان واگذار شد که بیش از هر چیز در جستجوی قدرت در سایه‌ی دستیابی به بمب هسته‌ای بود، و کره جنوبی که از دیکتاتوری بدنام سینگمان ری آغاز کرده بود قدرت را در توسعه اقتصادی می‌دانست و از آنجا به توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی و سپس به توسعه‌ی سیاسی دست یافت و بدون بمب به قدرتی جهانی و احترام برانگیز بدل شد، و رقیبشان اکنون آن بمب را دارد و دیگر هیچ! اشتراک پیشینه‌ی فرهنگی و تاریخی و حتی خونی مردم کره چه نقش و تأثیری در لیاقت‌های ملت تفکیک شده دارد که اکنون از دو نوع نظام حکومتی کاملاً متفاوت رنج می‌برند یا برخوردارند؟

نوشته‌های میرزا ملکم خان و آخوندزاده و نشریات فارسی استامبول و برلین، نه تنها در جنبش مشروطه‌ی نخبگان ایرانی بسیار موثر بوده، بلکه در اصلاح و نزدیک شدن نشر فارسی به نشر ساده و متین امروزی تأثیر مستقیم گذاشته و مورد پیروی و تقلید قرار گرفته است.

آجودانی در مشروطه‌ی ایرانی در اهمیت کار میرزا ملکم خان تردید و آن را بی‌اعتبار می‌کند، به اعتبار این که او در فکر منافع خود بوده و بابت امتیاز لاتاری از اجانب پول گرفته است، -که به نظر اینجانب آن فساد، هیچ ربطی به نقض ادبی و سیاسی و اثرگذاری آن نوشته‌های



شایع است که فقط ده هزار قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کرده‌اند. هزاران رعیت ایران از تعدی حکام و مامورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. در فرنگستان تجارت کنیز و غلام ممنوع است چه خبر شده دختران ایرانی را اینطور می‌فروشند؟

اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. اینکه رعایا از شدت فقر فرزندان عزیز خود را بفروشند و بهای آن را به عوض مالیات بدهند و آن وقت اشخاص آن مالیات را به این قسم تاراج کنند، آیا این ظلم نیست؟ حکایت دختران قوچان را شنیده‌اید؟ ماموران در عوض مالیات و حق الحکومه، طفلان و دختران را بزور از خانواده‌هایشان گرفتند و به اجنبی‌ها فروختند. ناموس رعیت ناموس دولت است! هیچ بی‌عصمتی بالاتر از این نیست که حاکمی راضی به فروش ناموس رعیت شود و آنها را به دست اجانب گرفتار کند. شایع است که فقط ده هزار قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کرده‌اند. هزاران رعیت ایران از تعدی حکام و مامورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. در فرنگستان تجارت کنیز و غلام ممنوع است چه خبر شده دختران ایرانی را اینطور می‌فروشند؟ این حالت مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این کشور جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته آن جناب راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت، اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند. اعلیحضرتا چاره‌ی اینکار، مجلس عدالت است. انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن شاه و گدا مساوی باشند. مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد

شد، خرابی‌ها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد.»

علاوه بر اینکه متن فوق درباره‌ی درک دقیق از معنای ملت تردیدی باقی نمی‌گذارد، با سندی محکم تر باید گفت که با بودن نص، حاجت به اجتهاد نیست! قانون اساسی مشروطه و متمم آن "در حقوق ملت ایران" که برآیند و جوهر و خلاصه‌ی آرمان بیان شده‌ی آن جنبش بوده است، جایی برای تفسیر باقی نمی‌گذارد. همچنان که پیشتر نیز تأکید کرده‌ام، من آن قانون را به زبان عامه سند مالکیت منگوله‌دار ملت ایران بر این سرزمین، و متمم آن را بنچاق محضری آن می‌نامم! و بدست آوردن این سند پیروزی قطعی و اصلی جنبش مشروطیت ایران است.

به نظر من گرچه نیل به همه‌ی خواسته‌های مشروطیت در جامعه‌ای که بیش از ۹۰ درصد جمعیت آن آلوده به فقر و بیسوادی و جهل بود امکان‌پذیر نبود، با این حال آن نهضت را باید موفق نامید. هرگز نشنیده‌اید که از کورش گرفته تا شاه صفی و فتحعلیشاه و ابن سعود کسی به آنان اتهام سوءاستفاده‌ی مالی و قانون شکنی بزند. تا به امروز نیز کسی به شیخ فلان و امیر فلان و سلطان بهمان که همه‌ی دارایی‌های ملت‌هایشان را یکجا می‌بلعند چنان اتهامی نمی‌زند، زیرا آنان خود، قانون‌اند و خود، مالک‌اند! کسی که خود قانون است قانون شکن

چنان نیست که ژاپن یک
شبه آماده‌ی ترقیات و
پیشرفت‌های امروزی
شده و با عبور از دو
جنگ جهانی از حکومتی
مردم سالارانه برخوردار
شده باشد. سرمایه‌گذاری
اصلی همانی بوده است
که در فرهنگ انجام شده
است و با سرعتی کمتر اما
استوار، ثمر می‌دهد



در ژاپن از همه‌ی کشورهای اروپایی، یعنی فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، و دیگر کشورهای پرمدها، بالاتر باشد! یعنی چنان نیست که ژاپن یک شبه آماده‌ی ترقیات و پیشرفت‌های امروزی شده و با عبور از دو جنگ جهانی از حکومتی مردم سالارانه برخوردار شده باشد. سرمایه‌گذاری اصلی همانی بوده است که در فرهنگ انجام شده است و با سرعتی کمتر اما استوار، ثمر می‌دهد.

این واقعیت برای ما نیز جای امیدواری فراوانی باقی می‌گذارد. زیرا سرمایه‌گذاری‌های کشور، برغم فقر و دشواری‌ها در این زمینه کم نبوده است. امروز بیش از ۹۰ درصد ایرانیان بالاتر از ۶۰ ساله با سواد هستند. بیش از ۲۰ میلیون نفر به تحصیل اشتغال دارند. در حدود ۱/۵ میلیون نفر دانشجو داریم، و از همه مهم‌تر، بیش از ۶۰ درصد آنان دختر هستند. یعنی فرهنگ‌سازان آینده‌ای که شالوده‌های مطمئنی برای آینده‌ی معنوی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این ملت خواهند بود. آن مالکیت ملی و این تحول فرهنگی نوید دهنده پیروزی آن جنبشی هستند که پدران ما، جلوتر از زمان و حتی جلوتر از مردم خود آن را تثبیت کردند. جنبش مشروطه‌ی ایران شکست نخورده است. باید به همان استقلال‌ی که داشته‌ایم و دیگر ملل مستعمره نداشته‌اند، و به آن نهضت شریف، افتخار کنیم!

نمی‌باشد، و کسی که خود مالک است از ملک خود نمی‌دزدد! می‌خواهم بگویم که حتی تلاش‌های که برای دورزدن آن قانون می‌شد، برگزاری انتخابات قلابی، موادی که با پنهانکاری در میان فصل‌ها و بندهای لوایح بودجه گنجانده می‌شد تا شاید به نوعی در جایی امتیازی داده شود و حیف و میلی انجام گیرد، و غالباً نیز موجب بدنامی و بی‌اعتباری کجروان می‌شد، خود نشانه‌ی اعتبار آن سند اصلی منگوله‌دار بوده است! یعنی اگر حاکمی در مقام مستأجر بدحسابی و خرابکاری هم می‌کرد هرگز در اصل تعلق و مالکیت خانه به ملت خدش‌های وارد نشده است.

در فرانسه نیز پیروزی اصلی انقلاب همین بود و گرنه حکومت بعدی تا سالیان دراز جز وحشت و دیکتاتوری امپراتوری و بازگشت سلطنت ثمری نداشت!

در واقع از مشروطیت به بعد ایران دارای سامانه‌ای شد که حاکم بود. اما بالا بردن کیفیت عملکرد آن سامانه نیاز به تحول بزرگ فرهنگی و اجتماعی داشته است. اجازه دهید یادآور شوم، چنان که آمارتیا سن، اقتصاد دان و فیلسوف بزرگ عصر ما، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل و استاد دانشگاه هاروارد می‌گوید، اصلاحات میچی در ژاپن - که تقریباً همزمان با اصلاحات امیر کبیر آغاز شد، اما بدون وقفه ادامه یافت - موجب شد که در آستانه‌ی قرن بیستم، یعنی صد سال پیش، میزان باسوادی

نگاهی به شعر و ادب ایران در روزگار مشروطه

نسبت بین ادبیات و روشنفکری

..... محمد صادقی

روزنامه نگار و پژوهشگر



شناخت و درک منصفانه ی تاریخ ایران بخصوص دوره ی مشروطه می تواند کمکی جهت بیرون رفتن از دور باطل ناکامی های بی پایان و بازتولید تجربه های تلخ گذشته بشمار آید.

جنبش مشروطه ی ایران، به مثابه نهضتی فراتر از یک هیجان رها شده و با انگیزه ها و زمینه هایی عمیق تر و وسیع تر از بسیاری انقلاب ها، اثری عمیق در ژرف ساخت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور ما داشته است؛ چنانچه بعد از گذشت نزدیک به صد سال از وقوع آن، هنوز محل بحث، فحوص و چالش های فراوانی است. این حادثه ی مهم، آغاز یک روند پر تلاطم اجتماعی و سیاسی ساختار شکنانه ی جامعه ی ایران بود و بستر لازم را برای پیدایی مولفه های سیاسی و گفتمان های نو و بنیادینی فراهم آورد که سراسر قرن گذشته در همه ی عرصه های مهم زندگی اجتماعی ما حضوری تعیین کننده و پیوسته داشته و تا حدودی هم سرنوشت تاریخ معاصر ما را رقم زده اند. تعیین و تغییر جایگاه و منزلت جدید انسان، خودمختاری و آزادی و رابطه ی قانونمند شده ی او با نهادهای رسمی و جامعه ی مدنی و طرح پارادایم هویت نوینی که با انسان سنتی و جایگاه او در جامعه و رابطه ی او با خود و با جهان پیرامون دارای تفاوت های اساسی بود. در این پروسه رعیت بی حق و منزلت قرون وسطایی جای خود را به فرد نوین "خود مختار" کنشگر و واجد ابعاد هویتی پیچیده تری داد.

قبل از مشروطه بیشتر شاعران جدا از مردم بودند و در کنار حاکمان و پادشاهان از الطاف معنوی و مادی بهره مند می گشتند، در رفاه می زیستند و از درد و رنج مردم غافل بودند ...



علاوه بر آن رابطه‌ی جدید سنت و دین با نهادهای نوبنیاد جامعه دچار تحول شد. مشروطیت بعنوان جنبش مدرن، نهادهای پر قدرت سنتی و ریشه دار جامعه‌ی ایران را به چالش کشید. دگرگون کردن نهادهای قدرت و رابطه‌ی آنها با جامعه‌ی مدنی از دیگر برگ و بارهای آن بود. نهاد سلطنت و کارکرد سنتی آن می بایست جای خود را به اشکال نوین و دموکراتیزه شده روابط قدرت می داد. مفاهیمی از قبیل قانون گرایی، گردش دموکراتیک قدرت از طریق انتخابات آزاد، استقلال قوا، نظارت مدنی و قانونی بر نهادهای قدرت، آزادی بیان و کثرت گرایی در سال‌های انقلاب مشروطیت برای نخستین بار در فرهنگ سیاسی ایران وارد شد و قانون اساسی مشروطیت هر چند بطور ناقص، شماری از آنها را اعتبار رسمی بخشید.

الگوی نوین توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی جامعه و بحث‌های جدی پیرامون چند و چون الگوی توسعه‌ی ایرانی و ویژگی‌های بومی آن در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت نظر روشنفکران و نخبگان سیاسی را بخود جلب کرده بود. جامعه‌ی ایران برخاسته از خواب طولانی قرون وسطایی، سراسیمه در جستجوی راه‌هایی برای کم کردن فاصله‌ی خود با کشورهای صنعتی بود. در همین چهارچوب هم آنها از همان ابتدای انقلاب مشروطیت به سراغ بحث‌های پیرامون توسعه‌ی آینده‌ی ایران مانند رابطه‌ی میان رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی رفتند.

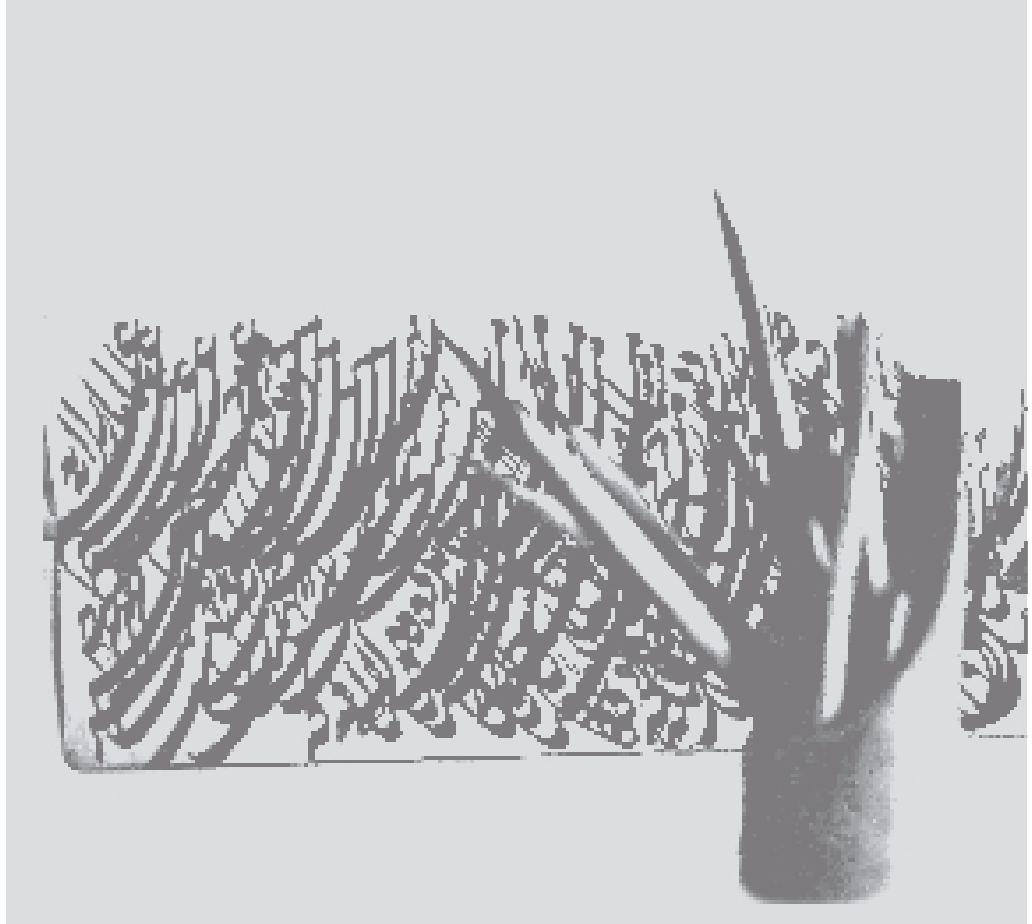
رابطه‌ی جدید ایران با جهان پیرامون از دیگر حوزه‌های دگرگونی در این عرصه بشمار می رفت. ایران با وجود برخورداری از پیشینه‌ی تمدنی درخشان، سه قرن دشوار و پر از سرخوردگی، ناکامی و شکست را پشت سر گذاشته بود. ایران دوران مشروطیت در مرکز رقابت انگلیس، روسیه و فرانسه قرار داشت و استقلال سیاسی به نوعی آرزوی ملی تبدیل شده بود.

در حوزه‌ی ادبیات نیز، انقلاب مشروطیت به ایجاد دگرگونی‌های جدی و اساسی منجر شد. رکود و انحطاط ادبیات دوره‌ی بازگشت به شکل‌گیری ادبیات مشروطه انجامید. آشنایی شاعران و اهل قلم با جهان بیرون و تحولات سیاسی، فرهنگی و سیاسی جامعه‌ی آن روز ایران و نیز دلزدگی نسل شاعر و نویسندگان از رکود و انحطاطی که در دوره‌ی بازگشت روی داده بود، از جمله عوامل شکل‌گیری زبان و ادب مشروطه بود. انعکاس تأثیر تحولات جامعه در بینش سیاسی و اجتماعی مردم را می توان مهم ترین درون مایه‌ی شعر مشروطه دانست. ضعف شعر مشروطه را می توان مقطعی بودن آن بشمار آورد. شعر مشروطه به لحاظ محتوا، شعری کم عمق، اما

در عرصه‌ی داستان نویسی نیز وضعیتی دگرگون پدید آمد. نخستین داستان ایرانی از یک نویسنده‌ی ایرانی با نام ستارگان فریب خورده در سال ۱۲۳۶ هـ.ش منتشر گردید.^۱ فتحعلی آخوندزاده در این داستان به ردالت حاکمان ایرانی و بی فرهنگی آنان می پردازد. داستان به این شکل است که در زمان پادشاهی شاه عباس ستاره‌ی دنباله داری در آسمان پیدا می شود. ستاره شناسان این رویداد را نشانه‌ی مرگ پادشاهی از پادشاهان تعبیر می نمایند و به شاه عباس پیشنهاد می دهند در این چند روز شخصی دیگر بر تخت شاه بنشینند تا اگر هم اتفاقی افتاد برای او بیفتد و گزندی به جان شاه نرسد. قرعه به نام شخصی می افتد که به خاطر پیروی از فرقه‌ای گمراه منتظر حکم اعدام است، لباس شاهی را بر تنش می کنند، تاج بر سرش می گذارند و همگان به خدمت او در می آیند، چند روز می گذرد، هیچ اتفاقی نمی افتد و سرانجام وی را اعدام می کنند.

نکته‌ی ظریفی که در این داستان دیده می شود این است که آن شخص در همان چند روزه‌ی حکومت اش به جای عیاشی و خوشگذرانی اقدام به کارهای اصلاحی می نماید، همچون این که کسی نباید بدون محاکمه

شعر مشروطه
جنبه ابزاری دارد.
شعری است در
خدمت مردم و جامعه
و درونمایه‌ای سیاسی
اجتماعی دارد و موضوع آن
ترویج اندیشه‌ی آزادی
خواهی، تجددخواهی،
وطن دوستی و... است



در کنار حاکمان و پادشاهان از الطاف معنوی و مادی بهره‌مند می‌گشتند، در رفاه می‌زیستند و از درد و رنج مردم غافل بودند... توصیف پیچ و خم گیسوی یار، قد سرو، غم هجران، بی‌وفایی معشوق، شراب و شکار و فتح و مدح شاه موضوع شعرشان بود و گاه در ستایش حاکمان با یکدیگر در رقابت بودند.

تجدید نظر در قالب و درونمایه‌ی شعر سنتی و تلاش برای یافتن زبانی نو بوسیله‌ی شاعران نوپرداز پیگیری شد و این اقدام بسیار مناقشه‌برانگیز ظاهر گردید تا آنجا که به رویارویی شاعران با یکدیگر انجامید. عده‌ای این نوآوری را برنمی‌تابیدند و مقاومت نشان می‌دادند و اگر منصفانه به این جریان بنگریم می‌بینیم که گاهی آثار نوپردازان ادبی کمتر از ظرایف شعر فارسی بهره‌برده است و به همین دلیل بود که ملک الشعرای بهار در یکی از سروده‌هایش عبارت «عارف و عشقی عوام» را بکار می‌برد یا ایرج میرزا می‌گوید:

در تجدید و تجدد وا شد
ادبیات شلم شوربا شد
این جوانان که تجدد طلبند
راستی دشمن علم و ادبند^۲

شعر مشروطه جنبه‌ی ابزاری دارد. شعری است در خدمت مردم و جامعه و درونمایه‌ای سیاسی اجتماعی دارد و موضوع آن ترویج اندیشه‌ی آزادی خواهی، تجددخواهی، وطن دوستی و... است.
شاعر در این دوره برای انتقال این مفاهیم از تعبیر

کشته شود، مالیات‌های اجباری نباید به مردم تحمیل شود و... همان اصلاحاتی که مردم در جریان نهضت مشروطیت خواستار آن بودند.

در دوران قاجار، پدیده‌های مدرن مانند: صنعت چاپ، روزنامه، تلگراف، مدرسه، راه آهن و... وارد ایران شده بود و مقاومتی در برابر آن صورت نگرفته بود. آشنایی با غرب و دنیای پیشرفته گسترش می‌یافت و مطالعه و ترجمه‌ی آثار خارجی (رمان، نمایشنامه، شعر و...) تاثیر خود را در ذهن نو اندیشان و تجددخواهان ایرانی می‌گذاشت.

رمان و نمایشنامه‌نویسی در ایران سابقه‌ای نداشت و به این خاطر مقاومتی نشان داده نشد، اما در مورد شعر این گونه نبود و چنانکه پیش از این گفتیم شعر مشروطه حاصل هم‌گونی آن با شرایط جامعه بوده است. شاید نیازی به یادآوری نباشد که شعر یگانه‌ی هنر این سرزمین در طول قرن هاست که از سابقه‌ای طولانی برخوردار بوده و مردم ایران با شعر ریشه‌دار و کهن سرزمین‌شان خو گرفته و در ذهن‌شان برایش تقدس ویژه‌ای قائل بودند.

از سویی نیز تغییرات و تحولات اجتماعی شتاب گرفته و شعر سنتی پاسخگوی نیازهای تازه‌ی جامعه‌ی ایران و دگرگونی‌های آن دوران نبود و ضرورت یک بازنگری و بازاندیشی در شعر فارسی در اذهان شاعران و نوگرایان شکل گرفت.

قبل از مشروطه بیشتر شاعران جدا از مردم بودند و

تا مگر بدست آرم دامن وصالش را
می دوم به پای سر در قفای آزادی^۴

البته تلاش برای آزادی تنها به موضوع آزادی قلم و آزادی بیان ختم نمی شود و موضوع آزادی زنان از مسایل مهمی است که بدان توجه می شود. شاعران تجددطلب، زنان را به حضور در اجتماع تشویق می کنند و درباره ی حق برخورداری از امکان تحصیل و آموزش برای زنان مانند مردان سخن می گویند و به موانع حضور زنان در فعالیت های اجتماعی اشاره می نمایند و بر این نکته سخت پای می فشارند.

چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
که داشت میوه ای از باغ علم در دامن
به رسته ی هنر و کارخانه ی دانش
متاع هاست بیا تا شویم بازرگان (پروین اعتصامی)

از دیگر موضوعات مهم و برجسته در شعر دوره ی مشروطه، ملی گرایی و وطن دوستی می باشد. در جریان نهضت مشروطه توجه و تامل پیرامون وطن بطور چشم گیری افزایش یافت. وطن خواهی و افتخار به گذشته تاریخی و پاسداری و شناساندن میراث گذشتگان در شعر این دوره درخشش خاصی دارد. همچنین یک نوع شیفتگی به ایران باستان نیز وجود داشت و عده ای گم شده ی خود را در روزگاران کهن جستجو می نمودند. میرزاده ی عشقی در یکی از سروده هایش که در ستایش ایران باستان و در اشاره به ذلت و خواری ایران زمان خویش می باشد، جایی از خواب بر خاسته و با تعجب می گوید:

قابل فهم و کلام عامیانه استفاده می کند زیرا تلاش اصلی او نزدیک شدن به مردم و توده هاست و بر خلاف شاعران قدیم در میان مردم زندگی می کند و شاید به این خاطر است که شعرش گاهی از زبان فاخر ادبی و ظرایف هنری فاصله می گیرد، چون تلاش او در جهت پیوند خوردن با مردم عادی و کوچه و بازار است و در این مسیر از موفقیت بالایی برخوردار می گردد.

شعر مشروطه ستایشگر آزادی است و واژه ی آزادی در مفهوم غربی آن و نیز استبدادستیزی موضوع مهمی در شعر این دوره است و از نمونه های درخشان آن می توان به شعر بهار اشاره کرد:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
موج های جانگداز...^۲

و این سروده ها و گفته های آتشین همواره سلب آسایش و آزار سراینده گان را در پی داشت. اما عشق و علاقه به آزادی حکایت شورانگیز شاعرانی بود که زیستن با مردم را برگزیده بودند، همچنان که فرخی بزدی می گوید:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی



عارف قزوینی

در این دوره تصنیف های

ملی و میهنی رشد

بسیار خوبی می یابد

و چهره ی شاخص

این جریان

عارف قزوینی می باشد.

هر چند ایرج میرزا وی را

به شاعری قبول نداشت

و یک تصنیف ساز

می پنداشت ولی بی تردید

عارف از خدمتگزاران

موسیقی و شعر این دیار

به شمار می رود

آنچه من دیدم در این قصر خراب
بُد به بیداری خدایا! یا به خواب؟
پادشاهان را همه اندوهگین
دیدم اندر ماتم ایران زمین
ننگمان داندیمان اجدادمان
ای خدا دیگر برس بر دادمان
وعده‌ی زرتشت را تقدیر کن
دید عشقی خواب و تو تعبیر کن^۵

اما انگار خیلی زود از خواب بیدار می‌شود! در جایی دیگر سروده‌ی تامل برانگیزی دارد که آنجا پاسخ خود را می‌دهد:

کم گو که کاوه کیست تو خود فکر خود نما
با نام مرده مملکت احیا نمی‌شود^۶

نکته‌ی دیگر اینکه، در این دوره تصنیف‌های ملی و میهنی رشد بسیار خوبی می‌یابد و چهره‌ی شاخص این جریان عارف قزوینی می‌باشد. هر چند ایرج میرزا وی را به شاعری قبول نداشت و یک تصنیف‌ساز می‌پنداشت، ولی بی‌تردید عارف از خدمتگزاران موسیقی و شعر این دیار بشمار می‌رود.

در دوره‌ی مشروطه شاعران و اندیشمندان نسبت به ترقی و توسعه‌ی کشور تاکید و اهتمام فراوان داشتند و از این رو با انتقاد سیاسی اجتماعی سعی در بهبود وضعیت نابسامان ایران داشتند و گاهی این انتقادات و اعتراض‌ها با زبان طنز بیان می‌گردید:

نسیم شمال ز شعر تو تمام تعریف می‌کنن
از زن و مرد مملکت ز ذوق توصیف می‌کنن
خیلی حرارت منما نسیم و توقیف می‌کنن
بهر حرارتت بخور آب انار و هندونه
آهسته بیا آهسته برو که گربه ساخت نزنه
گدای لات و لوتُ باش قال و مقالش را ببین
تحفه ز رشت آمده نسیم شمالش را ببین
حامی دختران شده فکر و خیالش را ببین
مژده علم می‌دهد بر ورقات موقنه
آهسته بیا آهسته برو که گربه ساخت نزنه^۷

سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی، شاعر خوش ذوق و طنز است که با استفاده از طنز و روزنامه‌ی خود (نسیم شمال) برای بیان رنج و درد مردم و آگاهی‌دادن به آنها می‌کوشید و شعرش چنان تاثیر و محبوبیتی داشت که خودش را نیز به اسم روزنامه‌اش (نسیم شمال) می‌شناختند ...

کوشش‌های روشنگرانه تجدد خواهان و شاعران آزادی‌خواه اثر خود را در جامعه گذاشت و نخستین گام‌ها بسوی دنیای نو برداشته شد و تلاش در جهت نوسازی فرهنگی آغاز گردید هر چند در دوره‌ی رضاشاه و شرایط حاکم بر آن، وقفه‌ای در این راه ایجاد شد. در دوره‌ی رضاشاه توسعه و پیشرفت‌هایی در زمینه‌های مختلف صنعتی، مالی، اجتماعی و... صورت گرفت، ولی استبداد و ظلمت سدی شد در مقابل آزادی قلم، آزادی بیان، نشریات آزاد و...

سید اشرف‌الدین حسینی

گیلانی، شاعر خوش ذوق

و طنز است که با

استفاده از طنز و روزنامه‌ی

خود (نسیم شمال)

برای بیان رنج و درد مردم

و آگاهی‌دادن به آنها

می‌کوشید و شعرش

چنان تاثیر و محبوبیتی

داشت که خودش را نیز

به اسم روزنامه‌اش

(نسیم شمال)

می‌شناختند...



قدیم در برابر نوپردازی‌ها مقاومت می‌کردند اما اینک می‌دانیم که تکیه بر اندیشه‌های قدیم در جهان نو، تکیه بر باد است...

اما یکی از پرسش‌هایی که از آن روزگار تا به امروز ذهن اهالی فکر و اندیشه را به خود مشغول داشته این است که نیک می‌دانیم زبان شعر و زبان ادبی، زبان عاطفه است و زبان روشنفکری زبان عقل و منطق است و باید بدور از ابهام و ابهام‌باشد. آیا ابهام و ابهام‌های شاعرانه و ادیبانه‌ی نویسندگان و شاعران عصر مشروطه راه روشنفکری را دورتر، دشوارتر و پیچیده‌تر نکرده است؟ در این صورت شاید بهتر باشد که نخست این پرسش را طرح و ارزیابی کنیم که چه نسبتی بین ادبیات و روشنفکری وجود دارد؟



ایرج میرزا

نتیجه‌ی آن هم ارائه‌ی مدلی ناقص از نوسازی بود که خود جای بسی اندیشیدن دارد.

سرانجام شاعران عصر مشروطه بسیار تلخ است... یکی را لب و دهان دوختند و سپس به دستان پزشک احمدی سپردند، یکی را در اتاقش به قتل رساندند، یکی از بس آزار دید راهی کوه و دشت گردید، یکی در انزوا روزگار گذراند و درگذشت و...! آنچه امروز بجا مانده خاطره‌ی پر شکوه روشنگری‌ها و فداکاری‌های کسانی است که در آرزوی روزهای شیرین و شاد برای ایران و ایرانی تلخی هر زهری را چشیدند.

به هر ترتیب دوره‌ی بازگشت ادبی که به تعبیر دکتر شفیع کدکنی کاریکاتوری از قله‌های فرهنگ و ادب قرن پنجم و ششم ارائه می‌کرد با درخشش نوگرایی در شعر و ادب مشروطه جای خود را به زبان و اندیشه‌ی نو داد. بنابر سخن ویتگنشتاین که می‌گوید محدوده‌ی زبان من، محدوده جهان من است، زبان جدا از ذهن نیست، زبان تکراری حکایت از جهان بینی تکراری دارد پس نمی‌تواند تجربه‌ی انسان معاصر را بیان کند و تصویر نماید و اینجاست که نیاز به زبانی دیگر احساس می‌شود و تلاش برای دست یافتن به آن در همین دوره آغاز می‌گردد، دوره‌ای که نسیم تجدد در ایران وزیدن گرفته است... هم‌چنین، انتشار شعر نیما در سال ۱۳۰۱ در مجله‌ی قرن بیستم که متعلق به میرزاده عشقی بود گام نو و حرکت موثری بود تا سرانجام به شکل‌گیری شعر امروز ایران بینجامد، به عبارتی نیما جدی گرفته نشد، برای نمونه دکتر خانلری می‌گفت: شعر نیما نه مورد پسند عوام و نه مورد قبول خواص است، و حتی در بیانیه‌ی پایانی انجمن نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵ نامی از نیما به عنوان شاعر معاصر نیامد، اما موج نو شعر فارسی مانند طوفان راه خود را گشود، هرچند سنت‌گرایان با تکیه بر اندیشه‌های

سرانجام شاعران عصر مشروطه بسیار تلخ است... یکی را لب و دهان دوختند و سپس به دستان پزشک احمدی سپردند، یکی را در اتاقش به قتل رساندند، یکی از بس آزار دید راهی کوه و دشت گردید، یکی در انزوا روزگار گذراند و درگذشت و...!

پی‌نوشت:

۱. شمس لنگرودی، محمد، تاریخ تحلیلی شعر نو (جلد نخست)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۳۲.
۲. محجوب، محمد جعفر، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۳، ص ۱۲۲.
۳. برگزیده و شرح ملک الشعراء بهار، به کوشش حجت‌الاسلام اصیل، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۴، ص ۱.
۴. دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مسرت، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰، ص ۲۲۹.
۵. آجودانی، ماشاء...، یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه)، تهران، نشر اختران، ص ۲۳۱.
۶. قائد، محمد عشقی، سیمای نجیب یک آناشویست، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۵۷.
۷. کریمی موغاری، فریده، شمیم نسیم؛ زندگی و شعر سید اشرف‌الدین (نسیم شمال)، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۲، ص ۳۰۱.

در کوچه سارِ نی

گزارشی از

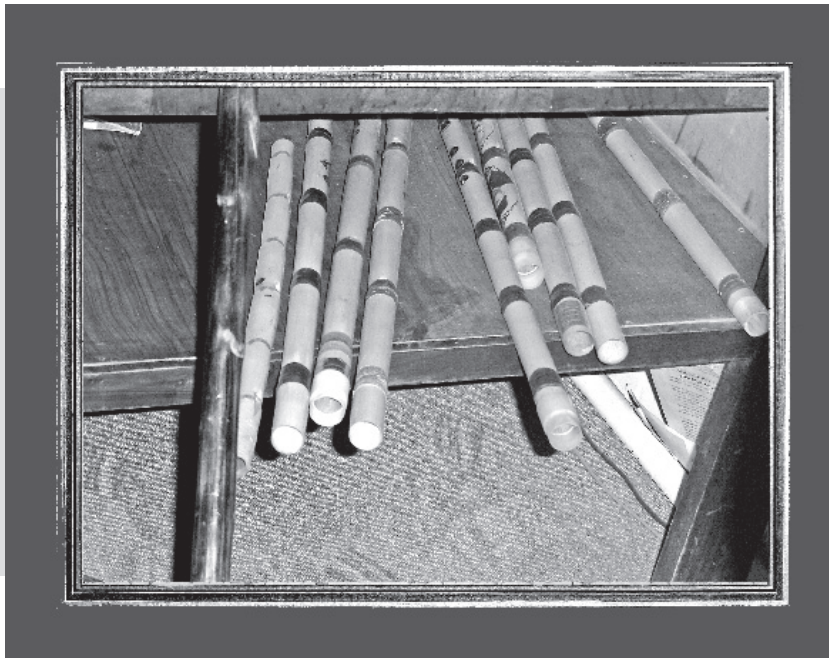
مصاحبه با استاد سیدحسن کسایی

..... نغمه دادور

مجلس اول:

خیابان آذر بود و ردیف درخت های کهنسال که خورشید تابستان مصرّانه از میان شاخ و برگ هایشان سرک می کشید. سال هاست از این جا عبور کرده ام و اگر کسی با من بوده به میانه ی خیابان که رسیده ایم بادی در غبغب انداخته ام و با فخر به او گفته ام: «اینجا خانه ی استاد کسایی است.» از روزگار کودکی این خانه با همین تصویر در ذهنم مانده است. همین دیوار کوتاه ممتد و همین در چوبی و همین کوبه ها و ... انگار که این هم یکی از آن بناهای تاریخی اصفهان باشد. جایی مثل عالی قاپو یا چهلستون که وصفش را همه می دانند با این فرق که آنجا خانه را می شناسند و اینجا صاحبخانه را. ایستاده ایم پشت در و من برای اولین بار می خواهم قدم به داخل خانه بگذارم. در چوبی آبی رنگ باز می شود و پلکان سنگی کوچکی قدم های مشتاقم را به حیاط می دواند. تخت جمشید که رفته بودم دست می کشیدم روی دیوارها و ستون ها و زمزمه ی قرن ها را می شنیدم. اینجا هم ناخودآگاه با نوک انگشتانم دیوارها را لمس می کنم و می دانم که اگر به حرف بیایند و از خاطراتشان و آدم هایی که در این سال ها دیده اند بگویند بی شک بخش عظیمی از تاریخ هنری و اجتماعی اصفهان در سده ی اخیر خواهد بود. وارد ساختمان شدیم. همه چیز در عین قدمت برای چشم های تکنولوژی زده ی من بدیع می نماید. هنر انگار مثل عشقه به تار و پود این خانه پیچیده باشد. عکس هایی از بزرگان موسیقی روی دیوارها، مبلمان و اثاثیه ی چوبی ساخت دستان هنرمند چایچی در جای جای خانه، خط استاد معین، نقاشی رشتیان، و این هم هنر مجسم؛ استاد سید حسن کسایی، که بعد از خواندن دل گفته هایش به خوبی و خوب تر از همیشه خواهیش شناخت. چه لزومی به توصیف او هست وقتی خودش سطر سطر آنچه را در ذهن دارد برایت خواهد گفت؟! با همان ته لهجه ی شیرین و سرشار از اصالت اصفهانی و بی هیچ تکلفی که:





میرزا آقای امامی و چایچی و مکرم و منوچهر سلطانی و دکتر مهریار و رضا ارحام صدر و عبدالباقی دایی جواد و سالک و دکتر حسین عمومی و فرهنگ فر و شاطر رمضان و ملاباشی و دکتر مهدی نوریان و دکتر جمشید مظاهری و مصطفی کاویانی و منوچهر غیوری و خسرو احتشامی و محمدعلی دادور (فرهاد) و ...

ساعات زیادی را میهمانش بودیم. لبخند از لبش جدا نشد مگر این که از یار رفته‌ای سخن رفته باشد. بیشترین غم را وقتی در چشم هایش دیدم که از برادرش آقا رضا کسایی سخن می‌گفت:

«اگر اجازه بدهید من جواب شما را با یک بیت خلاصه کنم چون برای من تأثر می‌آورد و من سعی می‌کنم در این سن از مسائل متأثر کننده فرار کنم: رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود دیگر به چه امید در این شهر توان بود؟» و ...

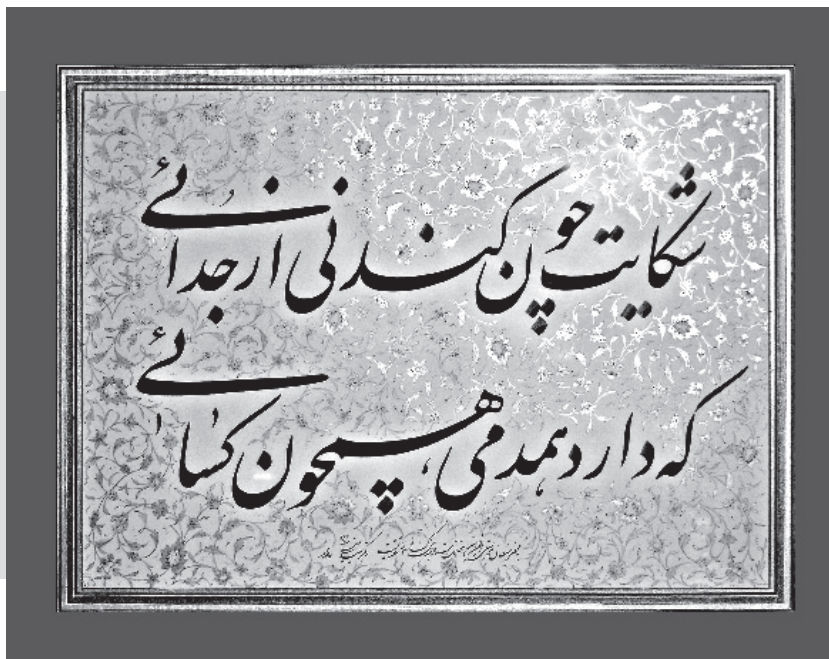
مجلس دوم:

پشت همان در ایستاده بودیم. مجلس قبل که تمام شد، برای ادامه مردد بود. شنیدم که بین او و آقای کاویانی در این مورد مرقومه‌ای رد و بدل شده و عاقبت سیدحسن به ادامه‌ی راه مصمم شده‌بود! محتوای نامه را که پرسیدم آقای کاویانی گفت: «من پنج کلمه بیشتر ننوشتیم؛ استاد تاریخ را زندانی نکنید!»

این بار تنها بود. همسرش در اتاق عمل بود و او در اضطراب. مدام تلفن زنگ می‌خورد و همه احوال رضوان خانم را در تهران، جویا می‌شدند. یکی هم این میان مزاحم می‌شد ولی حرف نمی‌زد. استاد خم به ابرو نمی‌آورد. رشته‌ی کلام را گم نمی‌کرد. می‌گفت

«والا بنده میزعبداضافه هستم! به این دلیل که پدر و مادرم سه دختر پشت سر هم پیدا کردند و بعد یک پسر به نام رضا و بعد از او دختری که در شش ماهگی از دنیا رفت و بعد هم مادرم پسری را از پا به دنیا آورد که متأسفانه خفه شد و هفتمین فرزند که به قول اصفهانی‌ها ته تغاری باشد، من بودم. و بعد از من هم دیگر فرزندی متولد نشد. بنابراین من آخرین اولاد خانواده هستم و ...»

نخستین بار بیست و نهم تیرماه بود. بعد از آن هم چندبار دیگر به این خانه آمدیم. هفتم، نهم، دوازدهم و هفدهم مرداد و دهم شهریور امسال و هربار سه، چهار ساعت. همیشه من بودم و هیجان شنیدن. آقای زهتاب بود و انبوهی از سؤالات پیش‌بینی شده و نشده! که در پایان هر مصاحبه می‌گفت: «به پایان آمد این دفتر...» و استاد بود و دریایی از ناگفته‌ها درباره‌ی زندگی‌اش که پیوند می‌خورد با خاطرات نابی از صبا و دکتر عبدالباقی نواب و منوچهر قدسی و منوچهرهمایون پور و علامه همایی و هوشنگ ابتهاج و جلیل شهناز و تاج و نایب‌اسدالله و نوایی و حسین طاهرزاده و حبیب شاطرحاجی و محمدطاهرپور و آشفته‌ی شهرضایی و حسین شهناز و قمرالملوک وزیری و روح‌انگیز و بدیعی و همایون خرم و آقا وهاب کلانتری و پیرنیا و مرتضی‌خان محجوبی و مشیرهمایون شهردار و مرتضی‌خان نی‌داوود و حسین تهرانی و حاج مصورالملکی و عبدالحسین زرین‌کوب و جهانبخش پازوکی و اکبر خان نوروزی و غلامرضا خان سارنج و ناهید دایی‌جواد و بابا عباس‌غازی و پژمان بختیاری و داراب افسر بختیاری و علی مظاهری و



به کسی یاد نمی‌دهم. اینجا یک اشتباه می‌کنید آن هم اینکه می‌خواهند من احساسم را به آنها بدهم که می‌دانید این کار از کسی ساخته نیست.»

مجلس سوم:

عید میعث بود. خودش اول صبح تلفن کرده بود که: «چایی را گذاشته‌ام، بیایید.» باز ما و آن خانه و همان اشتیاق روز نخست. از روی آن سنگفرش‌ها که رد می‌شدم و از آن درگاهی که وارد ساختمان می‌شدم و روی آن میل‌های قدیمی که می‌نشستم و پیرمرد که می‌خندید و شعر که می‌خواند و نی که می‌زد و آواز که می‌خواند و سه‌تار که به دست می‌گرفت و با آن صفا و صمیمیت میزبانی که می‌کرد... همه و همه را باید برایتان بنویسم و نمی‌شود! آن چه در این مرد و در آن خانه بود را مگر می‌شود به این سادگی نوشت؟! آن همه خلوص و هنر و زیبایی و رنج و تجربه و لفظ و آهنگ و سرخوشی و غم را. آن همه اصالت را. و جالب اینکه بدانی این آدم خودش حیران اصالتی دیگر بود:

«می‌گویند صبا، نی نمی‌زد که تو پیشش شاگردی کردی! عزیزان، من کاراکتر هنری او را درک می‌کردم. صحبت نی‌زدن و خواندن و اینها نیست... خانم صبا نوشته بود وقتی که نی کسایی پخش می‌شد، صبا سرش را به رادیو تکیه می‌داد و آرام آرام اشک می‌ریخت. این یعنی بزرگترین و ارزشمندترین مدال افتخار برای من. چون ایشان استاد و پیشکسوت من بودند و به کار من صحنه گذاشتند. نشان دادند که ارزش برای کار من قائل شدند...»

صبا را عاشقانه دوست می‌داشت و دربارهی زندگی او

و می‌گفت. مانده بودم که چرا آنها که فقط اسمی از او شنیده‌اند می‌گویند بدخلق است؟ از خودش که پرسیدیم می‌گفت:

«من به کسی اخلاق نفروخته‌ام! اگر بخوام نرم رفتار کنم باید هر روز صد نفر دور این اتاق بنشینند و برای من نی بزنند به عوض اینکه من برای آنها نی بزنم! آنها می‌خواهند خودشان را به رخ من بکشند و من مجبورم کمی دست و پایم را جمع بکنم و به قول دکتر نواب که می‌گفت: «هرچه شب‌ها گردتر می‌خوابیم، صبح دست و پایمان درازتر است!» گاهی می‌آیند اینجا می‌نشینند؛ در جیبشان ضبط صوت دارند و بدون اجازه ضبط می‌کنند. آدم صحبت می‌کند بالاخره یک ادبی، یک نزاکتی، یک اجازه‌ای، این که نشد که! ضبط کنند بعد هم بیایند دانه‌دانه با من عکس بگیرند و دستشان را هم گردن من بیاندازند! تا بعد بروند یک کلاس باز کنند و عکس من را آنجا بگذارند و بگویند که ما بیست سال با ایشان کار کرده‌ایم...»

خودش هم دلش از این حرف و نقل‌ها پر بود. می‌گفت چرا می‌گویند کسایی به کسی یاد نمی‌دهد:

«آقایان! عزیزان! خانم‌ها! شمایی که خودتان را تافته‌ی جدا بافته می‌دانید، شلاق نزنید به کسی که عمرش را در کار موسیقی صرف کرده‌است. من آنچه داشته‌ام را که در صندوق خانه‌ی خانم‌ها قایم نکرده‌ام! آورده‌ام در جامعه و به پای مردم ریخته‌ام. این شاگردان که دارند نی می‌زنند، همه، آثار من را می‌زنند. من نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم اما حقیقت این است که چیزی جز آنچه من به آنها داده‌ام در دستشان نیست. اینها همه ندیده می‌گویند من

رازهایی را عنوان کرد که خودش می گفت تا به حال جایی ذکر نکرده است.

مجلس چهارم:

وارد که شدید سرکیف تر از همیشه بود. هنوز ضبط را روشن نکرده بودیم که شروع کرد:

- «بارها گفتم این قرار کنم
که روم ترک عشق یار کنم
باز اندیشه می کنم که اگر
نکنم عاشقی چکار کنم؟!»

- استاد خوب است در همین جا وارد این قصه بشویم. برای شما هم در عنفوان جوانی «از آنچه افتد و دانی» چیزی پیش آمد؟

- (می خندد) «والا من دیگر ۸۰ ساله هستم و من و زنم در آن سن و وضعیتی نیستیم که بخواهید ما را از هم جدا کنید!... به هر حال یک آدمی که احساس داشته باشد و در درونش یک شیونی، زاری، شادایی حفظ کند، البته که نمی تواند عاشق نباشد. ولی ...»

«می گفت وشکر از دهنش می بارید» و به هر کلامش بیستی می آویخت. تعجب می کنم که این آدم با این سن چطور هنوز انبوهی از اشعار را در ذهنش نگاه داشته؟! آنقدر که می تواند از بینشان انتخاب کند و به هر مناسبتی بیستی بخواند. شمرده ام، در همین مصاحبه فقط ۲۰۰ بیت خوانده، آن هم به وقت و به جا! گفتیم و گفتیم تا سه ساعت گذشت و بلندبالایی در آستانه ی در ظاهر شد با چشمانی پر از دلواپسی. رضوان خانم بود همسر استاد که الحمدالله کسالتش رفع شده بود و حالا نگران استاد بود که نکند این مصاحبه ی طولانی خسته اش کرده باشد. استاد هم با نگاه و لبخند به ما فهماند که این زن تمام این سال ها حامی او بوده و مایه ی آرامش و ادامه ی راه پر فراز و نشیب موسیقی. هر چند رندانه می گفت:

- «اگر شما خانمی دیدید که در دنیا برای شوهرش آرامش ایجاد کند ایشان هم دومی هستند!!!»

مجلس پنجم:

باز هم پشت در ایستاده بودیم در انتظار گشایش. و من فکر می کردم که این فرصت آخر است. آقای زهتاب مثل همیشه دست پر آمده بود و دست پر تر برمی گشت. من مانده بودم و اندیشه ی اینکه در این آخرین وقت، با آن دوربین کوچک و این قلم کم مایه، چطور باید این همه جلوه را کادر ببندم و بنویسم؟! غمی در دلم بود انگار. به خودم که آمدم نشسته بودم پای صحبت هایش و با تن ملایمی این ترانه را می خواند که:

- «هرچی تو دنیا غمه مال منه
روزی هزار بار دل من می شکنه...»

و ادامه داد: «درد دل مردم وقتی که در شعر آمد آن شعر و آهنگ را هم جاودانه می کند، دیگر پیداست شعری که ملک الشعرا ی بهار روی آهنگی از علی اکبر خان شهنازی بگذارد و تاج هم بخواند چه می کند:

به اصفهان رو که تا بنگری بهشت ثانی
به زنده رودش سلامی ز چشم ما رسانی»



با همان دو دانگ صدا همهی خانه را پر کرده بود. انگار لحظه‌ها را مخمل می‌پوشاند و در صندوقچه‌ی خاطر من برای همیشه به یادگار می‌گذاشت. قرار بود این بار آخر باشد اما نبود! هنوز هم حرفه‌هایی مانده بود. این مرد آمیزه‌ای از هنر و موسیقی و شعر و خاطره بود و جالب‌تر اینکه حرفه‌ایش اینبار برخلاف همیشه بیش از آنکه راجع به هنر باشد نقل ناگفته‌هایی از اهالی هنر بود.

مجلس ...

قریب به بیست روز گذشته است و امروز آمده‌ایم برای ادامه. در ذهنم مرور می‌کنم همهی

پیش است هیچ چیز تکراری نیست. یکی از شاگردان و دوستان نزدیک استاد اینجاست، منوچهر غیوری. می‌گوید چند وقتی است که به جبر زمانه نمی‌توانم مثل گذشته به استاد سر بزنم اما زمانی هم بوده که با وجود حکومت نظامی به شوق دیدار استاد آمده‌ام و مجبور شده‌ام راه برگشت را تا نجف‌آباد پیاده بروم و هر جا خطری پیش می‌آمد کف جویها دراز می‌کشیدم و ... استاد با شیطنت خاصی به او نگاه می‌کند و در ذهنم می‌گذرد که در یکی از این مجالس گفته بود:

«از لهجه‌اش خوشم آمد. پرسیدم: «سیگار می‌کشی؟» گفت: «بله.» گفتم: «اگر می‌خواهی



آن لحظه‌ها را! بارها اشک در چشمانمان حلقه زد و بارها خندیدیم. بارها گفتند و من در سکوت می‌شنیدم و هیچ‌وقت دلزده یا خسته نشدم. بارها از همان زاویه‌ی همیشگی از او عکس گرفتم و هیچ‌وقت تکراری نشد. بارها چهره‌ی همسرش را دیدم و هیچ‌وقت خالی از لبخند نبود. چهره‌ای که خورشید را تداعی می‌کند با همهی درخشش‌اش و آسمان را با همهی لطافتش و مادر را با همهی صبرش و عشق را با همهی نجابتش و ... این بار هم علی‌رغم اینکه همه چیز مثل دفعات

خوب ساز بزنی اولین شرطش این است که از همین حالا آن را ترک کنی.» پاکت سیگار را از جیبش درآورد و پرت کرد بیرون... این آقای غیور برای شوخی و مطایبه اصلاً نظیر ندارد این است که من هم که پی چنین موقعیتی بودم از آن استفاده کردم و کم‌کم دیدم که به ایشان علاقمند شده‌ام. حتی سفری که به کانادا و آمریکا رفتم و حدود ۱۰۰ روز در این دو مملکت بودم، با غیور بودم و ... در شماره‌ی بعد مشروح مصاحبه با استاد سیدحسن کسایی را بخوانید.

سخت‌عزیزتر

خسرو احتشامی هونه گانی

عزیز گل فروشی آمد و رفت
نگار ترمه پوشی آمد و رفت

خیانت سبز شد، مردانگی مرد
سواری آمد و خورشید را برد

نگاهت باده، چشمان تو ساقی است
نشان بوسه‌ی مهتاب باقی است

زبان قصه‌ی دل گفتنت کو؟
برای گریه کردن دامت کو؟

شمیم صبح صادق عطر بیزه
به آن نامی که پیش تو عزیزه

کنار چشمه آمد کوزه بر دوش
گرفت آن خرمن گل را در آغوش

ترا بردند تا باغ ستاره
به سوی خانه بر گردی دوباره

برای خاطر مشکل پسندت
نشیند گرد بر موی کمندت

نشان آخرین پروازم ای دوست
تو پنهانی مگر در سازم ای دوست

که گل خندیده و گل گفته یارم
مگر در سایه‌ی گل خفته یارم

هوای خردسالی بود و کامت
که من از کودکی باشم غلامت

نسیم عطر جوشی آمد و رفت
تمام کوچه را آیینه بستند

شرار چارسنگ چادر افسرد
میان چشمه ساران ماه لرزید

ز تو ایوان ما باغ افاقی است
کجا بودی که بر گلبرگ رویت

نگاه مهر بانی بامنت کو؟
تویک آغوش گل، من یک بغل بغض

سحر ابر بهاری اشک ریزه
ببارون ای خدا بارون رحمت

شب مهتاب سحر آمیز و خاموش
مرا آتش زد و آیینه‌ی آب

چو شبنم یک سحر با یک اشاره
کمند نور می بافم که یک شب

جل مخمل کشیدم بر سمندت
گرفتم جاده را اطلس مبادا

تویی غمگین‌ترین آوازم ای دوست
به جای نغمه نامت می تراود

ز حسرت باغ را آشفته یارم
نه بلبل خواند و نه پروانه پر زد

میان باغ می خواندم به نامت
به گوشم حلقه می کردی ز گیلاس

خریدار و خریدار و خریدار
نمی ترسی فروشد گل فروشت



ستاره لحظه‌ی دیدار گل کرد
نمی دانم تو بودی یا که مهتاب



بهار او مد، پرستویم نیومد
کجاراه سفر بستند بر او



نوا از نی، غزل از یاد من رفت
نمی آید صدای صبح خیزان



چراغ آسمون پنهونه بر گرد
به امیدی که می آیی چو فانوس



به صحرا کولیان خسته ماندند
عمون روز با خورجینی از گل



بهار از باغ آغوش تو می ریخت
نه گیسو، خرمنی از اطلسی بود



چه کوتاه است راه ژاله تاتو
از آن دارم به نی الفت که گاهی



پرستو جان مرو، فصل سفر نیست
بمان تا با تو فروردین بماند



شدم از خردسالی دیده بان
هنوز از عشق عالم بی خبر بود



چراغ دیده بر در می گذارم
برای کوری چشم حسودان

نسیمی می وزد از کوچهی یار
که مخمل پوش می آیی به بازار؟!

نگاه آسمان تار گل کرد
چراغی بر سر دیوار گل کرد

خبر از یار گل بویم نیومد
که از غربت پری رویم نیومد

کرامت از قلم سوز از سخن رفت
هزار از گل، چکلوک از چمن رفت

صدای هق هق بارونه بر گرد
نگاهم پشت در می مونه بر گرد!

سواران ز طوفان رسته ماندند
رسید از راه و درها بسته ماندند

نگونسار از بنا گوش تو می ریخت
که مخمل سوز بر دوش تو می ریخت

طلوع آتشین لاله تاتو
دلم را برده با یک ناله تاتو

سفر در باد و باران بی خطر نیست
که در این کلبه از گرمی خبر نیست

که تا از من نذر دد آسمانت
که گشتم پای بست گیسوانت

گلاب و عود و عنبر می گذارم
سپند دل به مجمر می گذارم

ای خوشا خرقه و خوشا کشکول!

جويا جهانبخش

نویسنده و پژوهشگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أُمَّةٍ الْهُدَىٰ

از سَمور و حریر بیزارم
باز میل قلندری دارم
تکیه بر بستر منقش بس
بر تنم نقش بوریاست هوس...
گر نباشد اطاق و فرش حریر
کنج مسجد خوشست و کهنه حصیر
گر مُزَعَفَر مرا رود از یاد
سر نان جوین سلامت باد!
دلَم از قیل و قال گشته ملول
ای خوشا خرقه و خوشا کشکول!
لَوْحَشَ اللَّهُ ز سینه جوشی‌ها
یادِ آیامِ خرقه پوشی‌ها...!

این بیت‌های دلپسند از تراوش‌های خاطرِ خطیرِ نادره‌ی مردی از نوابغِ اسلام، بل یکی از مفاخرِ بشریت، یعنی حضرتِ شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، معروف به «شیخ بهایی» (ف: ۱۰۳۰ هـ.ق.)، است که به قول یکی از مورخانِ معاصرش «در عالمِ ظاهر و باطن سرآمدِ روزگار» بوده^۱ و به تعبیر یکی از برجسته‌ترین فقیهان و محدثانِ شیعه که نزد وی دانش‌اندوزی کرده، «شیخ الطائفة فی زمانه»^۲ به شمار می‌رفته. درباره‌ی این مردِ بزرگ، مانند غالبِ دیگر بزرگان و برجستگان تاریخ، داستان‌ها و انگاره‌ها و اقوالِ ضدّ و نقیضِ بسیار مجالِ طرح یافته و بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری گردیده‌است. از جمله درباره‌ی جوانبِ عرفان‌گرایانه‌ی شخصیتِ او سخنانِ ناهمساز کم نیست و





که شیخ در زمان سیاحت خود «به خدمت خدا شناسی رسید و از او توبه و تلقین گرفت».^۹ به هر روی با تمایلاتی که شیخ داشته و زی درویشانه‌ای که از برای سیاحت برگزیده بوده است، دور نمی‌نماید که به قول ملک شاه حسین سیستانی، صاحب خیر البیان: «در آن مدت به صحبت بسیاری از اهل ترک و تجرید رسیده»^{۱۰} باشد، هر چند حکایات دست ارادت دادن، چیز دیگر و محتاج شاهی استوار است. آثار او، بویژه کشکول، نمودار تأثر فراوان شیخ از اقوال و احوال و میراث‌های فکری صوفیان نامی جهان اسلام است.^{۱۱} افزون بر این، گزارش‌های معاصران و معاصران شیخ

به تمایلات صوفیانه‌ی وی تصریح دارد. عزالدین حسین بن سید حیدر کرکی عاملی، شاگرد شیخ، به صراحت درباره‌ی وی می‌نویسد: «...کان... یَمیلُ اِلَى التَّصَوُّفِ کَثِیراً»^{۱۲}. مجلسی اول، شاگرد دیگر شیخ و عالم نامی امامی، نیز بی‌پرده می‌نویسد: «... وَ کَانَ اَکْثَرُ صُحْبَتِی مَعَ الشَّیْخِ فِی التَّصَوُّفِ، وَ کَانَ مَائِلاً اِلَیْهِ...»^{۱۳}

ادهم خلخالی، شاگرد متصوف شیخ، در وصف او می‌نویسد: «... مشرب تصوف و تحقیق‌اش به مذهب ظاهرش غالب بود، به زیارت فقرا و درویشان گوشه‌نشینان مبادرت می‌نمود و رواج آداب ایشان می‌داد و با اهل الله اعتقاد تمام داشت و به آواز خوش و مجلس ذکر بغایت راغب بود».^{۱۴}

ادهم خلخالی در رساله‌ی ذکر به الهیته، در اواخر مقصد

بویژه تلاش‌های تصوف ستیزان چند سده‌ی اخیر که پیوسته خواسته‌اند او را از «آتهم» تصوف «تبرئه» نمایند! مایه‌ی دامن زدن به ترویج پاره‌ای اخبار آحاد و مظنونات بی‌بنیاد گردیده است که نقد و تمحیص و تفتیش و تنقیبشان یک ضرورت تاریخ‌پژوهانه و فرهنگ‌شناسانه است و خوشبختانه در این زمینه چندان شواهد و مدارک از حیات او به دست هست که بتوان از سر تحقیق سخنی گفت. بعضی فضلا شیخ را بزرگترین عارف روزگار خویش قلم داده‌اند، و این داوری اگر هم به نحو قطع و ابرام قابل دفاع نباشد، باز فی الجمله دور از واقع نمی‌نماید، چه شیخ بیقین از برترین‌هاست.

گرایش صوفیانه را یکی از ریشه‌دارترین و بنیادی‌ترین گرایش‌های فکری و فرهنگی شیخ بهائی قلم می‌باید داد^۵ که جلوه‌های بیرونی هویدائی نیز در زندگانی وی یافته است.^۶

به سبب همین گرایش و جلوه‌های آن بود که شیخ مورد توجه صوفیان زمان خویشتن واقع شد چنان که برخی از فوائد و کلمات او در مجالس ایشان نقل می‌گردیده است.^۷

برخی از متصوفان، شیخ بهائی را یک صوفی تمام عیار دانسته‌اند.^۸ هر چند انتساب شیخ بدین فرقه و آن خانقاه چیزی است که سندی استوار ندارد و سخت دور می‌نماید، در اصل تمایلات صوفیانه‌ی وی هیچ تردیدی نیست.

ادهم خلخالی، شاگرد متصوف شیخ، گزارش می‌کند

دوم، آنجا که به دفاع از ذکرِ جَهر و استدلال بر مشروعیت و مرغوبیت آن پرداخته است، گوید: «... و در مجلس شریف شیخ بهاءالدین - طابَ ثراه - به فرموده‌ی وی بیشتر اوقات ذکرِ جَهر می‌کردند، و وی آن را خوش داشت.»^{۱۵}

اهمیت این گزارش آنگاه آفتابی می‌شود که بدانیم "ذکرِ جَهر" از مسائل مورد اختلاف و کشمکش در آن عصر بوده و متشرعان از بابتِ ذکرِ جَهر کردن بر متصوفان خُرده می‌گرفته‌اند.^{۱۶}

ادهم خلخالی، در گزارشی که درباره‌ی یکی از مشایخ عرفانی خویش، یعنی "محمد حسین حکاک"، از "سلسله‌ی نور بخشیه" و مرید "درویش محمد پالان دوز جوینی"^{۱۷}، به دست داده است، خاطر نشان می‌کند که «شیخ بهاءالدین محمد...^{۱۸} از مکاشفاتِ وی به مردم مکرراً نقل می‌کرده و اعتقادِ تمام به وی داشته» و سپس ماجرای یکی از خوارقِ عاداتِ وی را که در حق شیخ سرزده نقل کرده است.^{۱۹}

متتبعِ خبیر، میرزا عبدالله اصفهانی، علی‌رغم ناهمدلی خودش و استادش، علامه مولانا محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیهما - با تصوف و صوفیان، به صراحت، از تمایل حضرت شیخ بهاءالدین، به تصوف و رغبتِ این هر دو به ستایشِ مشایخِ صوفیان و گفتاوردهایشان، یاد کرده است و احتمال داده است که شیخ حسین در این امر از استادِ ارجمندش، شهید ثانی، متأثر شده باشد.^{۲۰}

برخی عالمانِ قدیم مانند مرحوم سید نعمه الله جزائری شوشتری در مکتوباتِ خویش آشکارا بر گرایش‌های صوفیانه‌ی شیخ و ثنائی که بر بعضِ صوفیان خوانده است، خرده گرفته‌اند،^{۲۱} و همین خرده‌گیری‌ها فرا می‌نماید که اینان میانِ مشربِ خویش و مشربِ شیخ تفاوتی بین می‌یافته‌اند و از منظرِ این خُرده‌گیران شیخ از مرز گذشته و به محدوده‌ی ادهم خلخالی در زمره‌ی آنچه در سبحات الانوار از احوال و اقوال شیخ بهاءالدین آورده است، می‌نویسد:

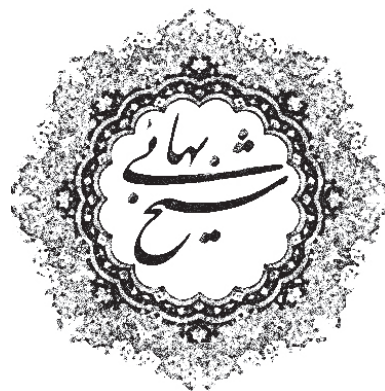
«روزی در خدمتِ حضرتش مذکور می‌سازند که فلان واعظ بی‌درد و مقلد بی‌بصیرت، شیخ جنید و شیخ شبلی و شیخ عطار و ملای روم و حکیم سنایی و سایر مشایخِ معروفه‌ی صوفیه را یکان یکان نام می‌برد و لعن می‌کند، می‌فرماید که: دعای ما به وی برسانید و بگوئید که چه حاجت که تصریح کند و هریک را بخصوص نام برد. چون از آن عملِ محظوظ است، بدین عبارت اختصار کند که: نیکان و پاکانِ اولین و آخرین را لعنت باد!

چون آن مقلد این سخن می‌شنود ترکِ آن ادا می‌کند.^{۲۲} پوشیده نباید ماند که علی‌رغم دل‌نمودگی شیخ به تصوف و فرهنگ خانقاه، وی از برخی متصوفان و خانقاهیان روزگار خویش نیز چونان برخی اهلِ مدرسه سخت دلگیر است.

شیخ بهایی در یکی از مثنویاتش می‌گوید:

اندین ویرانه‌ی پُر وسوسه
دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه ز خلوت کام بُردم، نه ز سیر
نی ز مسجد طرف بستم، نه ز دیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر
تا به کامِ دل کنم خاکی به سر!^{۲۳}

از بعضِ صوفیانِ همان روزگار منقول است که گفته: «مدرسه و خانقاه در این جزو



زمان از قبیل خان مستأجران و حمام بازاریان و تله‌ی آتش و نان شده است، و فقر و علم حرفه و صنعت اخذ و جر گردیده، تا بعد از این چه شود!»^{۲۴}

انحرافات و بدعت‌هایی که در میان کثیری از مدعیان تصوّف چونان شماری از صوفیان قزلباش وجود داشت^{۲۵}، تصوّف‌گرایان بدعت‌گریز و راست‌کیش را به گریز از آنان، و گاه ستیز با آنان، سوق می‌داد.^{۲۶}

بعید است روابط شیخ بهائی با بعض متصوّفان و درویش مسلکان آن روزگار که از ادوار انحراف و ابتدال تصوّف است، خالی از درگیری و اصطکاک بوده باشد.^{۲۷}

این که شیخ گاه در مذمت یا انکار صوفیان سخنی رانده باشد^{۲۸}، علی الظاهر ناظر به همین اختلافی است که او با بعض صوفیان زمان خود داشت، زمانه‌ای پر از مدعی که شاه عباس شرابخوار آدمی کش آن هم «مُرشدِ کامل» و «صوفی اعظم» بود!

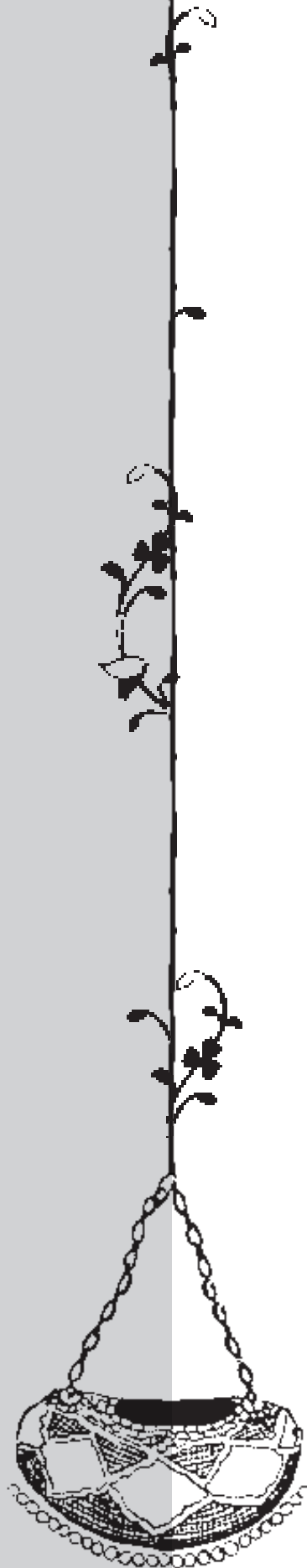
لیک این که از بعض اعظام نقل کرده‌اند که «جناب شیخ بهاء الدین - علیه الرّحمة - اهل تصوّف را به این مرتبه از اسلام بی‌بهره می‌دانست که هر گاه در مجلس شیخ بعضی از آن فرقه حاضر می‌شد بعد از بیرون رفتن او جناب شیخ به تطهیر فرش امر می‌فرمود»، از آن «فضایا» است که «قیاساتها معها»!

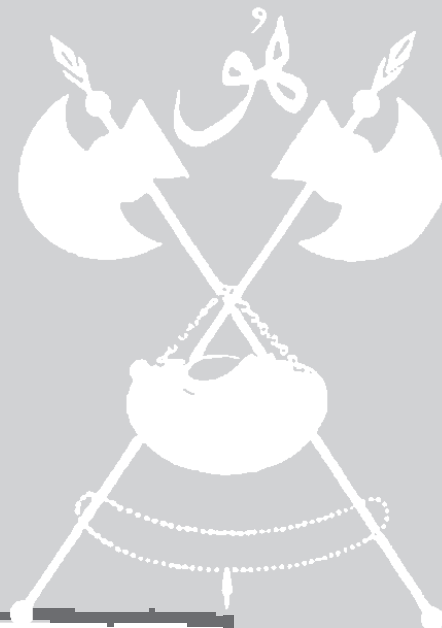
از برخی دیگر بزرگان عصر صفوی که احیاناً نقدی‌های آتشین نثار صدر و ذیل تصوّف می‌کردند، چنین رفتارهای مُتَقَشِّرانه روایت نشده است، آنگاه شیخ بهاء الدین، با آن بُردباری صالحانه و تسامح مصلحانه، و با آن همه الفاظ و افکار و گفتاوردهای صوفیانه و خانقاهی که در آثار خود راه داده و با آن ثناهای جمیل که بر بعض صوفیان نامدار خوانده‌است، چنین رفتاری بکند؟! «تصوّر نیست که عقلش نمی‌کند تصدیق»!

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین درباره‌ی شیخ بهائی می‌نویسد:

«... وَ رَبِّمَا طَعِنَ عَلَيْهِ بِالْقَوْلِ بِالتَّصَوُّفِ لِمَا يَتَرَاءَى مِنْ بَعْضِ كَلِمَاتِهِ وَ أَشْعَارِهِ، وَ الْحَقُّ فِي الْجَوَابِ عَنْ ذَلِكَ مَا أَفَادَهُ الْمُحَدِّثُ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ نِعْمَةُ اللَّهِ الْجَزَائِرِيُّ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - مِنْ أَنَّ الشَّيْخَ الْمَذْكُورَ كَانَ يُعَاشِرُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ مِلَّةٍ بِمُقْتَضَى طَرِيقَتِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ مَا هُمْ عَلَيْهِ، حَتَّى أَنْ بَعْضُ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ ادَّعَى أَنَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ السَّيِّدُ الْمَذْكُورُ فَأَظْهَرَتْ لَهُ كِتَابَ مُفْتَاخِ الْفَلَاحِ - وَ كَانَ مَعِيَ - فَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ ...»^{۳۰}

می‌گویم: حکایت تقیه‌ی مذهبی شیخ را آن هم در هنگام سیاحت در بلاد عامّه با آنچه از سر اعتقاد و به صراحت در مکتوباتی متعدد و نزد خواص تلامیذ خود





آشکار داشته است، نسبتی نیست.

این که شیخ بهاء‌الدین در زمره‌ی عالمانی بوده که گرایش به تصوف داشته‌اند^{۳۱} جای گفت‌وگو ندارد و البته این هم گرایش او مانند برخی از دیگر عالمان در مرز مطالعه‌ی مشتاقانه‌ی میراث صوفیه و نقل آن نمانده و بسی فراتر از آن رفته شواهد تاریخی دارد. باری، ایستار شیخ درباره‌ی تصوف، خودخورای تک‌نگاری است، تا فارغ‌البال از آن گفتگو توان کرد و باز نمود که وی از تصوف چه‌ها فرا گرفته و کدامین اجزای سنت‌های صوفیانه‌ی زمان خویش را نمی‌پسندیده و چگونه جمعی میان تفقه و تصوف پیشه ساخته است.^{۳۲} همچنین باید تأثیر اندیشه و شخصیت شیخ را بر صوفیان پس از وی بررسی‌د، بویژه از آن روی که صوفیان متشرع به آثار و افکار او اعتنا و اهتمام فراوان داشته‌اند و تا سال‌ها پس از او مریدان خود را برخوان رنگارنگ اندیشه‌های او ضیافت می‌کرده‌اند. نمونه‌ی راه، قطب‌الدین محمد تبریزی (۱۱۰۰-۱۱۷۳ ه.ق.)، از اقطاب سلسله‌ی ذهبیه، در منظومه‌ی انوار ولایت خویش بخشی از سروده‌های شیخ بهایی را تضمین کرده^{۳۳} و خواننده‌ی خود را به ارشاد جستن از «بهاء‌الدین محمد شیخ امجد» و مهمان شدن بر شیر و شگری که در خوان اوست^{۳۴} سفارش نموده است.^{۳۵}

آنچه بیش از هر چیز دیگر شیخ بهاء‌الدین را از بسیاری عالمان نامدار متشرع و دین‌ورزان گردن‌فراز روزگار خویش و حتی پیش و پس از آن روزگار جدا می‌کرد، نه گرایش او به تصوف، که همان تمایل و گرایشی بود که خود از آن به «میل قلندری» تعبیر می‌کرد. عالمان متصوف در تاریخ متأخر شیعه کم نبوده‌اند لیک غالب گرایش‌های صوفیانه این دانشوران با نوعی هنجارشکنی مولوی‌وار و رستن و وارستن از برخی قیود ظاهری همراه نبوده، بلکه در جامعه‌ی نوعی «علم رسمی» و تصوف دانشمندانه رخ می‌نمود. اما شیخ اهل «فقر محتشم» و «عرفان پر طمطراق» نبود. از بسیاری تعلقات گسسته بود، و از این حیث براستی از نیکبختان بود. به تعبیر خود او:

یا رب! چه فرخ طالعتند آنان که در بازار عشق
دردی خریدند و غم دنیا و دین بفروختند^{۳۶}

پی نوشت:

۱. کلیات شیخ بهائی، به کوشش غلامحسین جواهری، ص ۵۵ و ۵۶ - با اصلاح یک نادرستی چاپی.
۲. عالم آرای عباسی، چ امیر کبیر، ۱۵۷/۱.
۳. روضة المتقین، ۴۳۴/۱۴.
۴. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، نفیسی، چ: ۱، ص ۵۰.
۵. مرحوم شیخ عبدالله نعمه از دو گرایش و جهت گیری بارز و غالب در اندیشه شیخ بهائی نشانی می‌دهد: یکی گرایش ریاضی و دیگری گرایش عرفانی یا صوفیانه که به قول شیخ عبدالله نعمه «در بسیاری از مؤلفات وی به روشنی انعکاس یافته و شاید کتاب کشکول او روشن ترین تصویر را از این گرایش به دست دهد ... هر چند انعکاس این گرایش در عموم گفته‌ها و سروده‌های وی واضح و چشمگیر است.» (نگر فلاسفة الشیعه، ص ۴۴۹)
۶. مرحوم میر سید علی جنب (۱۲۲۹-۱۳۰۹ ه.ش.) در رجال و مشاهیر اصفهان (ص ۳۳۱) می‌نویسد: «... هنوز در مدرسه‌ی بابا قاسم - واقعه در جنب مقبره‌ی بابا قاسم حجره‌ای است معروف به توحیدخانه‌ی شیخ بهائی که مواقع مخصوصه فکر و ذکر خود را آنجا به جا می‌آورده است و در تکیه‌ی بابا زکَن الدین هنوز گنبدی است معروف به چله‌خانه‌ی شیخ بهائی که می‌گویند در آنجا اعمال ریاضات و اربعین به سر می‌آورده است.»
۷. نمونه راه نگر: رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۲۰/۱ و ۳۲۱ (گفتاورده از حاجی میر محمد لاله).
۸. سنج: دانشنامه‌ی جهان اسلام.
۹. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۶/۱.
۱۰. مقالات عارف، نور شاهی، ۱۴۳/۲.
۱۱. سنج: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ۶۶۶/۴.
۱۲. روضات الجنات، ط، اسماعیلیان، ۵۸/۷ و ۵۹. یعنی: بسیار به تصوف گرایش داشت.
۱۳. روضة المتقین، ۴۲۰/۱۴. یعنی: بیشترین صحبت من با شیخ درباره‌ی تصوف بود و وی به تصوف تمایل داشت.
۱۴. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۶/۱.
۱۵. همان، ۴۷۰/۱.
۱۶. نمونه‌ی گفتگوهایی را که بر سر این موضوع رفته‌است، نگر در: ده رساله‌ی فیض کاشانی، چ جعفریان، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، رساله‌ی "المحاکمه"، برهان المرتاضین اصطهباناتی، صص ۹۹ - ۱۲۹.
۱۷. درویش محمد پالان‌دوز که ادهم در کدو مطبخ قلندری داستان مشهور را از ماجراهای او دانسته (نگر: کدو مطبخ قلندری، ط. مجاهد، چ: ا، ص ۴۸ و ۱۲۱ - ۱۲۳)
- همان درویش محمد کارنده‌ی (ف: ۱۰۳۷ ه.ق.)، از معاصران شیخ بهائی است که پیری‌آمی و درس ناخوانده بوده و آرامگاه وی در این زمان در مشهد مقدس به نام «پیر پالاندوز» مشهور است و گفته می‌شود که از مشایخ سلسله‌ی ذهبیه بوده است. نگر: کدو مطبخ قلندری، ص ۱۲۰.
۱۸. در مأخذ چاپی اینجا «علیه السلام» دارد!
۱۹. نگر: رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۱۳/۱ و ۳۱۴.
۲۰. گفتار مرحوم میرزا عبدالله اصفهانی در ترجمه‌ی حال شیخ حسین بن عبدالصمد از این قرار است: «و کان له - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - مَبْلٌ إِلَى التَّصَوُّفِ وَ رَغْبَةٌ فِي مَدَحِ مَشَائِخِ [كذا في المطبوع - بالهمزة - و الصواب: مشايخ - بآلية -] الصَّوْفِيَّةِ وَ نَقَلَ كَلِمَاتِهِمْ كَمَا هُوَ دِيدُنٌ وَلَدِهِ الشَّيْخِ الْبَهَائِيِّ أَيْضاً، وَ كَانَ وَ كَأَنَّهُ أَخَذَهُ مِنْ أَسْتَادِهِ الشَّهِيدِ الثَّانِي لَكِنْ زَادُوا [كذا] فِي الطَّنْبُورِ نَعْمَةً، وَ...» / رياض العلماء، ط. اشكوری، ۱۱۴/۲.
۲۱. نگر: روضات الجنات، ط. اسماعیلیان، ۶۶/۷ و ۶۷؛ و: قصص العلماء تنکابنی، ط. خالقی و کرباسی، ص ۲۹۷.
۲۲. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۷/۱. ادهم همین ماجرای لطیف را بدون تصریح به نام شیخ بهاء الدین در کدو مطبخ قلندری (ص ۷۱) آورده و به جای تصریح به نام شیخ از او به عنوان «یکی از مفتیان ظاهر و رهنمایان باطن که وحید عصر و یگانه‌ی دهر بود» یاد کرده است.
۲۳. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۷۲۳/۱ (در ضمن نامه‌ی شیخ بهائی به میرزا ابراهیم همدانی). / نیز با تفاوت در ضبط، نگر در: مقالات عارف، نوشاهی، ۱۴۸/۲. (گفتاورده از خیرالبیان)
۲۴. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۱۹-۱. به نقل از درویش عطاءالله (که مرّی نظر ادهم خلخالی و از مشایخ وی بوده است).
۲۵. بی‌رسمی‌های قزلباش‌ها کار را به جایی رسانید که شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری -أَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ-، بزعم اراداتی که به پادشاهان صفوی دارد و اگرچه قزلباش روزگاری بازوی اصلی اقتدار اینان به شمار می‌آمده است، به صراحت قزلباش را با عوام و اوباش قرین می‌سازد. (نگر: مصائب التواصب، تحقیق قیس العطار، ۲۵۳/۲)
۲۶. علامه‌ی فقید، مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، در پیشگفتار خویش بر شرح اصول کافی مولانا محمد صالح مازندرانی - رضوان

الله علیهما۔ می نویسد: «... ثم إن السارخ - رجمه الله - كان راغباً في التصوف شديد التمسك به، لكن تصوفه و تصوف أمثاله من علماء ذلك العصر كان خالياً من البدع و الأهواء و كانوا مرتاضين متشرعين عاملين في السلوك و الرياضة بما يوافق الشرع المبین البینه...» (شرح اصول کافی، ط. بیروت، ۹/۱)

۲۷. نگر: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ۶۶۶/۴ و ۶۶۷.

۲۸. نگر: نجوم السماء، ط. محدث، ص ۳۲.

۲۹. همان، همان ط. همان ص / تفصیل سخن یاد شده که از مرحوم وحید بهبهانی - اعلی الله مقامه الشریف - نقل گردیده، به نقل فرزندشان از این قرار است: شیخ بهاء الدین مرحوم معاصر سلاطین صفویه ظاهر التصوف بود. از جهت مراعات مصالح وقت اظهار میل به تصوف در افعال و اقوال و اشعار و مصنفات می فرمود. لکن از مشایخ ثقات و دیگران دست به دست به ما رسیده است که گاهی صوفیه در مجلس او ظاهر می شدند و مهمان او می شدند و بعد از انقضای مجلس، شیخ مرحوم خدام را امر می فرمود به شستن و تطهیر ظروف فروشی و رطوبت ملاقی آنها شده بودند... (خیراتی، ۳۹۷/۲؛ با اصلاح یک نادرستی چاپی).

۳۰. لؤلؤة البحرين، ط. بحر العلوم، ص ۱۹۹. حاصل معنا اینکه: ... به سبب آنچه از برخی سخنان و سروده هایش به نظر می آید گاه از باب عقیده به تصوف براو طعن کرده اند؛ و حق در پاسخ این ادعا همان است که محدث علامه سید نعمت الله جزایری - قدس الله سره - بیان فرموده و آن اینکه شیخ بهائی با هر گروه و هر کیش به مقتضای طریقت و دین و کیش و شیوه‌ی خودشان معاشرت می کرده است؛ تا جایی که یکی از عالمان سنی ادعا کرد که او سنی بوده است! سید نعمت الله گوید: در برابر این سخن آن عالم سنی، کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی را که با من بود (و تشیع شیخ از آن هویدا می شد) به او نشان دادم. از آن در شگفت شد! ...

۳۱. سنج: برهان المرتاضین، ص ۱۹۵ - ۱۹۷، تذکره‌ی ریاض العارفین، چ پژوهش گاه، ۲۵ و ۶۳۹.

البته باز به تأکید می گویم سخن بعضی تذکره نگاران تصوف که شیخ بهائی را به سلسله‌ی صوفیانه‌ی ویژه‌ای منتسب داشته اند (نگر: طرائق الحقائق، ۲۵/۱ و به نقل از طرائق: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، ص ۳۳۳) محل تأمل است و شواهد متقن در آن نیافته ایم.

۳۲. در این باره هم چنین گفتگو شده است در: بهاء الدین العاملی ادیباً و فقیهاً و عالماً، ص ۶۰۴ و ۶۰۵.

۳۳. نگر: منظومه‌ی انوار ولایت، به اهتمام محمد خواجه‌ی، ص ۶۷ و ۶۸.

ابیات منقول در منظومه‌ی نیریزی را مقایسه بفرمایید با: الکشکول بهایی، تحقیق معلم، ۳۳۷/۱ - ۳۳۹. (نقل شیخ از ریاض الأرواح خودش)

۳۴. بطبع با گوشه‌ی چشمی به منظومه‌ی شیر و شکر تلخ.

۳۵. نگر: منظومه‌ی انوار ولایت، ص ۶۸.

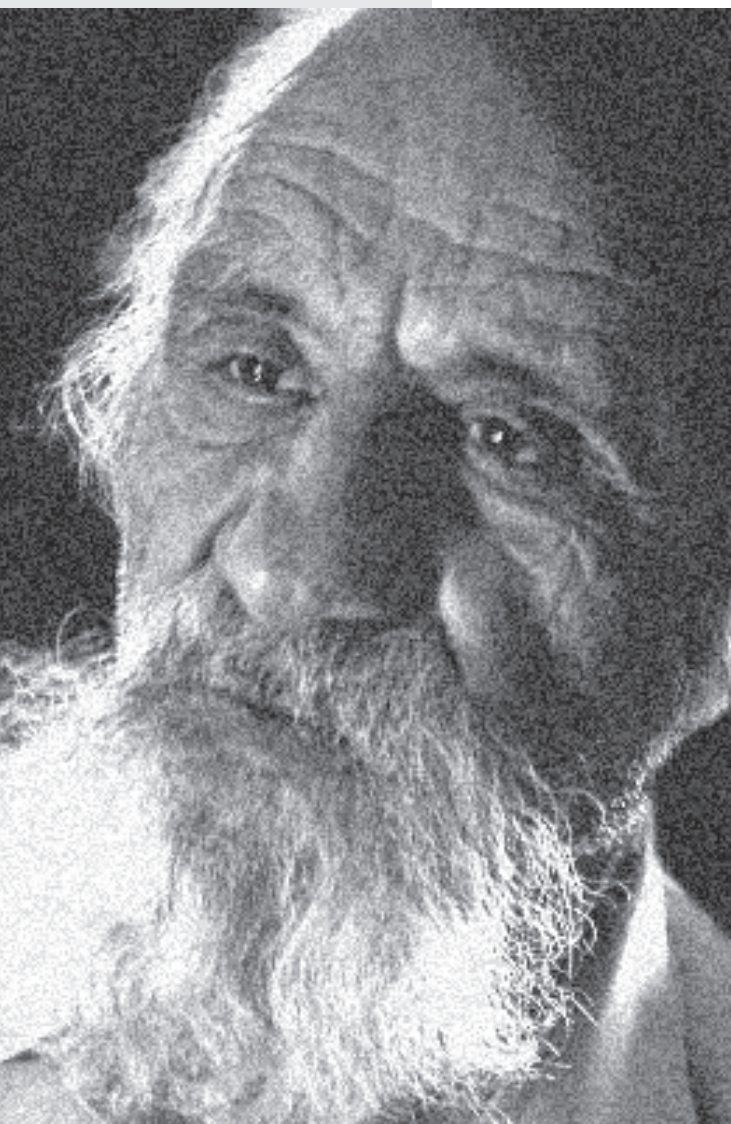
۳۶. احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۱۲۹.



یادی از استاد ضیاءالدین امامی

..... دکتر حسین مسجدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام‌نور اصفهان



بیکر نگارگر برجسته ی اصفهان، سید ضیاءالدین امامی که روز سه شنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۸۷ در سن ۸۶ سالگی دار فانی را وداع گفته بود، در قطعه ی نام آوران آرامستان باغ رضوان اصفهان به خاک سپرده شد. در بیچه در سوک این هنری مرد برومند اصفهان عزادار است و این داغ را به خانواده و دوستان و شاگردان ایشان و همه ی اهالی فرهنگ و هنر تسلیت می گوید. و اینک یادی از آن بزرگ مرد، به قلم دکتر حسین مسجدی، زینت این اوراق می گردد.

یکی دو دهه ی پیش، نمی دانم کجا، شاید در نگارستان، ابتدا با نقاشی هایش آشنا شدم. هرکس در اصفهان، مثل من، آن نقش ها را می دید، اگر نقاش را نمی شناخت، گمان می برد که کار نقاشی جوان است، اما پخته و درس آزموده.

نگاره هایی مرکب از مایه های سبک قهوه خانه و نقوش کاسه-کوزه های تمدن های کهن و کلمات آیات و احادیثی که جان گرفته اند و مشکول شده اند. اما همگی پنهان در انبوه رنگ های بهشتی و شاد و قدرت ترکیب استوار که همه و همه، دنیای متفاوت و دیگری را برابر نظر بیننده می نهاد؛ مدرن و جوان.

سال ها بعد که با نقاش آشنا شدم مثل همه، حیرت کردم؛ پیری برآمده از خاستگاهی به غایت سنتی. در چند سال اخیر که در موزه ی هنرهای معاصر مهمان شدم، آشنایی و ارادت، دو چندان شد و عنایت او نیز افزون گشت. او را روشن ضمیر و آرام و به تمام معنا، «عارف» یافتیم. همه می دانیم که اگر او در تهران بود و اهل مصاحبه، عکس یادگاری و امضاء و از این دست مسایل بود، شهرتی بین المللی یافته بود اما در مرکز، بیشتر، او را خواص می شناختند.

تواضع و فروتنی و انزوا طلبی او نیز به گمنامی او دامن زده بود. او پر از معنا و سرشار از حرف های نگفته و مگو بود.

در موزه بر آن شدیم که از این نگارگران بی آوازه کتاب بسازیم و نخستین آن ضیاءالدین امامی بود. افتادگی اش آن قدر بود که هرکه، هر جا تقاضا

می‌کرد نمایشگاهی می‌گذاشت و تا این اواخر شاگردان جوان و غیر حرفه‌ای هم داشت. به چند نفر از آنها که شیفته‌اش بودند، وظیفه‌ی تحقیق را سپردیم و به همت یکی از نقاشان اهل قلم کتابی آبرومند در آمد به نام «نگاره‌ی سایه‌ها». نوشته‌ی کوتاه ذیل، بخشی، از مقدمه‌ی آن است که تحت‌عنوان مویه‌ی قلم در رسای آن سید روشن‌ضمیر، عجلتاً در این‌جا تقدیم می‌گردد. مطمئنم که آن کتاب به علت پخش نادرست در دسترس بسیاری نیست.

سید ضیاءالدین امامی، به سال ۱۳۰۱ شمسی در خانواده‌ای مذهبی و روحانی در محله‌ی جلوخان شهرکرد دیده به جهان گشود. وی، فرزند آیت‌الله سید محمدباقر امامی است. نام ضیاءالدین (نور دین) را پدر بزرگ مادری‌اش - حاج سید محمد باقر - بر وی نهاد. پس از تولد، دایه‌ای از زنان مومن را برایش برگزیدند که زنی ترک به نام «کل رقیه» بود و پدرش، تا پایان عمر برایش مستمری ماهانه‌ای مقرر کرد. ضیاءالدین از خاطرات کودکی و تأثیر کل رقیه بر زندگی‌اش می‌گفت:

«عاشق کوهستان بودم و کارهایی می‌کردم که فقط در توان یک انسان قوی کوه‌نشین بود. تمام اینها، تأثیر شیری بود که از دوران نوزادی تا کودکی به من داده بودند. در دو سال و نیمه‌گی، کودک نوپای بازیگوشی بودم. در خانه مرغی داشتیم که به تازگی صاحب جوجه‌هایی شده بود. روزی در حین بازی، خواستم جوجه‌هایش را بگیرم که مرغ و جوجه‌ها پشت تنور رفتند. پشت تنور هم دیگ آبی در حال جوشیدن بود که من نمی‌دانستم. یک لحظه تصمیم گرفتم از روی تنور بپریم. خیز گرفتم و از روی تنور آتش پریدم. اما یک پایم به دیگ گیر کرد و با دیگ آب جوش، در تنور آتش افتادم و دیگر هیچ چیز نفهمیدم. وقتی به‌هوش آمدم، متوجه شدم که نیمی از بدنم سوخته است. بعد از این حادثه، از نظر جسمی بسیار ضعیف شدم و این، ضربه‌ی بزرگی برای من بود. اما با دعا‌های پدرم که در آن زمان به حج رفته بود، از مرگ حتمی نجات یافتم. پس از مداوا، گاهی حالات عجیبی در من به‌وجود می‌آمد. وقتی بیمار می‌شدم، شکل‌های نوری عجیبی از مقابل چشمانم عبور می‌کرد که سعی داشتم آنها را با دست بگیرم. اما نمی‌توانستم. این شکل‌های عجیب، در حقیقت همین فرم‌هایی است که اکنون در تابلوهایم نقاشی می‌کنم. از حالات عجیب دیگر اینکه، می‌توانستم فکر دیگران را بخوانم یا بگویم دو



نفر که در اتاق دیگری نشسته‌اند، به چه چیزهایی فکر می‌کنند و درباره‌ی چه موضوعاتی صحبت می‌کنند. البته تا قبل از رفتن به دانشگاه، متوجه غیرعادی بودن رفتارم نبودم.»

دوران کودکی ضیاءالدین، مقارن با سلطنت رضاخان بود؛ یعنی زمانی که دستگاه حکومتی با مراکز دینی و علمای اسلام، مخالفت شدیدی داشت. در آن زمان، مکان‌های درس روحانیون به حالت تعلیق درآمده بود و بتدریج، مدارس ابتدایی و دولتی، جای مکتب‌خانه‌ها و دروس آنها را می‌گرفت.

ضیاءالدین، چهار یا پنج ساله بود که به مکتب‌خانه رفت. روز اول و دوم حضورش در مکتب‌خانه، خاطره‌ی تلخی در ذهن او برجای گذاشت. که هرگز آن را فراموش نکرد. او می‌گفت:

«روز اول، در کنار بچه‌های دیگر نشسته بودم. آخوند مکتب‌خانه وارد شد و نگاه غضبناکی به من انداخت. سپس مرا به نزد خود خواند و درحالی که ترکه‌ی بسیار بلندی در دست داشت، گفت: کف دستت را بگیر! و با ترکه، مرتب به کف دستانم می‌زد و می‌گفت: تو پسر شخصیت بزرگی هستی، چرا در بین عوام نشسته‌ای؟ من هم فقط می‌گریستم. فردای آن روز، جدا از دیگران نشستم. با همان لحن روز قبل مرا فراخواند و دوباره با ترکه بر دستانم زد و گفت: فکر کرده‌ای از بقیه جدایی و نسبت به آنها برتری داری؟ من از روز قبل بیشتر گریستم. پس از آن اتفاق پدرم مرا به مکتب‌خانه‌ی دیگری فرستاد. بعدها که آن آخوند مکتبی را دیدم به من گفت: «می‌دانم تو شخصیتی خواهی شد و اختیاراتی خواهی یافت. می‌خواستم طعم ظلم را به تو بچشانم تا هرگز کسی را در زندگیت آزار ندهی و به کسی ظلم نکنی!»

خانواده و آشنایان ضیاءالدین، از روحانیون بودند و در جلساتی که در شهرکرد و اصفهان برپا می‌شد، درباره‌ی مسائل دینی و علوم اسلامی بحث می‌کردند. او نیز به همراه پدر، در این جلسات خانوادگی و محافل مذهبی شرکت می‌جست:

«پدرم امام جمعه‌ی شهرکرد بود و در مدرسه‌ی امامیه‌ی آنجا تدریس می‌کرد. استاد فلسفه‌اش، جهانگیرخان قشقایی بود. پدر، مسافرت‌های بسیاری به اصفهان داشت و به مصاحبت با همکلاسی‌های قدیم خود - بخصوص حاج آقا رحیم ارباب که از بستگان بود و مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی - علاقه‌ی بسیاری نشان می‌داد. من هم علاقه‌ی

خاصی به پدر داشتم، همیشه از مصاحبت او و دوستانش لذت می‌بردم. پدرم در ادبیات و شعر و شاعری، ذوق عجیبی داشت. این مسأله بجایی رسید که سید محمد خراسانی که از علمای آن روزگار بود، کتاب شعر پدر را در حجره‌اش مطالعه می‌کرد.»

وی پس از گذراندن تحصیلات مکتب‌خانه و مدرسه‌ی ابتدایی، در سال ۱۳۱۴ همراه پدر به اصفهان مهاجرت کرد و در یکی از حجره‌های «مدرسه‌ی صدر» سکونت یافت. یک سال بعد وارد دبیرستان فرهنگ اصفهان شد و رویای پزشک شدن را در سر پروراند. اما مدت زیادی در آن مدرسه نماند و رفتارش در کلاس، باعث اخراج او از مدرسه شد:

«یک روز در کلاس درس، هنگامی که معلم مشغول تدریس بود، احساس کردم جیبم سنگین شده‌است. دست در جیبم کردم و متوجه شدم همکلاسی نیمکت عقبی، ماری در جیبم گذاشته‌است. من هم مار را در جیب همکلاسی نیمکت جلویی خود گذاشتم. مدتی بعد متوجه شد، از ترس بلوایی بپا کرد و کلاس را به هم ریخت. کسی که مار را در جیب من گذاشته بود، فلک کردند. فردای آن روز هم جلسه گرفتند و مرا از مدرسه اخراج کردند.»

پس از اخراج از دبیرستان فرهنگ، تصمیم گرفت به خدمت نظام وظیفه برود. در مورد تصمیمش با یاورصادق خان - دوست صمیمی پدر که فرمانده‌ی لشکر بود - مشورت کرد. یاورصادق خان نیز، او را از اجرای این تصمیم برحذر داشت و پیشنهاد کرد به هنرستان تازه تأسیس هنرهای زیبا برود و به او اطمینان داد که سفارشش را به عیسی بهادری - مدیر هنرستان - بکنند. بدین ترتیب، وی در سال ۱۳۱۷ وارد هنرستان و با عباسعلی پورصفا و جواد رستم شیرازی همکلاس شد:

«استاد بهادری، از بهترین استادان من بود و مرا بسیار دوست داشت. او بواقع هنرمند شایسته و وارسته‌ای بود، از دوستان صمیمی پدرم بود و همیشه مرا با لفظ "بابا" صدا می‌کرد.»

با گذراندن دوران هنرستان، بلافاصله در دبیرستان‌های اصفهان به تدریس هنر، ادبیات و معارف اسلامی پرداخت و در سال ۱۳۲۱، به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در سال ۱۳۲۲ با دختر خاله‌اش «بدرالسادات نجفی دهکردی» ازدواج کرد:

«امتیازی که همسر من دارد و کمتر اتفاق می‌افتد که برای هنرمندی چنین باشد، عشق او به نقاشی است. او از کارهای من، مثل جانش مواظبت می‌کند.





کنم. تقریباً در همین دوران هم سبکم را ابداع کردم و هم به آنچه برای آن تلاش می‌کردم، دست یافتم. حالا زمان آن بود با الفبایی که از دانشگاه آموخته بودم، به نقاشی بپردازم.»

در سال ۱۳۴۷، با مدرک کارشناسی هنر از هنرکده‌ی هنرهای تزئینی فارغ‌التحصیل شد و به تدریس در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های تهران پرداخت. ده سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۷، با خانواده به اصفهان بازگشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چند سال در دانشگاه هنر اصفهان (پردیس) مشغول به تدریس شد و از آن پس تا اواخر عمر پربارش، مشغول نقاشی بود:

«بیشتر آثاری که تاکنون خلق کرده‌ام، پیش زمینه‌ای از معارف اسلامی داشت؛ با این هدف که بتوانم به جامعه خدمت کنم و گرهی از مشکلات آن باز کنم. از ابتدا، هنر اسلامی مورد نظر من بود و هنوز هم هست. چرا که هنر اسلامی، هنرمند را به شناخت و مکاشفه وامی‌دارد. پس از کشف دانش، هنرمند وظیفه‌ای دارد و رسالتی که باید به نفع مردم و جامعه باشد و در این راستا، به اقتصاد نیز کمک کند. هنرمند باید به موضوعی که می‌خواهد

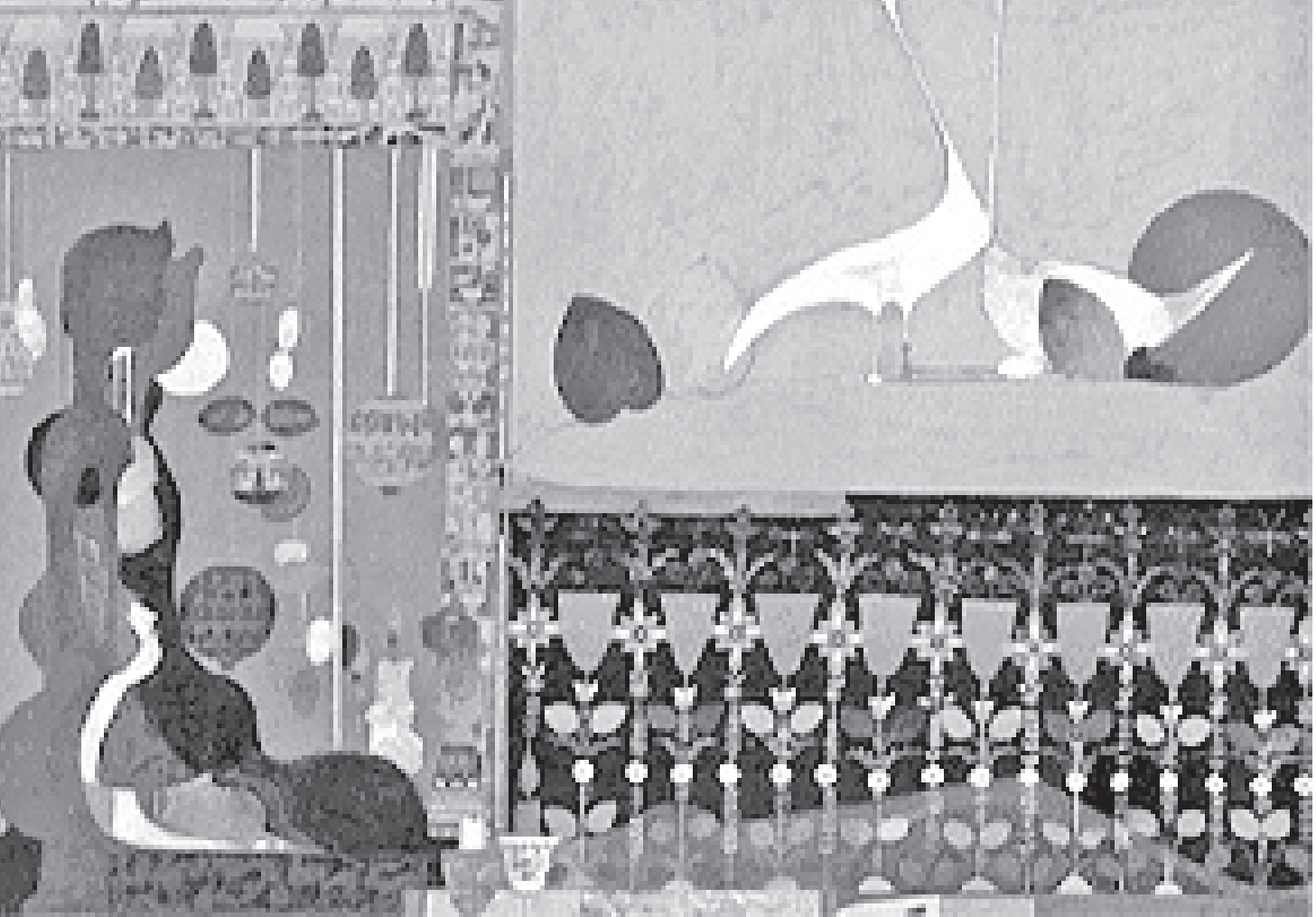
سال‌هاست کاغذهایی را که بر روی آنها طراحی می‌کردم و برای خودم بی‌ارزش بود، جمع می‌کند. در حال حاضر، دوازده هزار طرح به صورت چند مجموعه برای من به یادگار مانده است که ارزش آنها، کمتر از تابلوهاییم نیست. هیچ وقت اجازه نمی‌دهد طرح یا اثری از من، بی‌جهت دست کس دیگری باشد. تقریباً نود درصد هنرم را مدیون او هستم. این ازدواج، برکات زیادی برایم داشت؛ از جمله فرزندانم که از برکات همسرم بسیار بهره برده‌اند.»

ضیاءالدین، به سال ۱۳۳۸ از تدریس در مدارس اصفهان دست کشید و به همراه خانواده راهی تهران شد و در سال ۱۳۴۰، همزمان با نخستین سال تأسیس هنرکده‌ی هنرهای تزئینی، در امتحان ورودی آن شرکت کرد:

«چون دیپلم هنری داشتم، در دانشگاه هنرهای تزئینی پذیرفته شدم. البته امتحان ورودی هم داشت؛ اما از این نظر مشکلی نداشتم. به هر ترتیب، وارد دانشگاه شدم. هدف دانشگاه، پرورش هنرمندانی ارزشمند بود. به همین دلیل، از استادان نخبه‌ای در سطح ایران و جهان بهره می‌جست. از میان استادان من، خانم خلعتبری -استاد روانشناسی- واقعاً بی‌نظیر بود و او بود که از حالات عجیب و غریبی که داشتم، مرا آگاه کرد و برایم توضیح داد که رفتارم، از دوران کودکی و از زمان سوختنم در تنور آتش نشأت گرفته است و اینکه وقتی جسم ضعیف می‌شود، روح، قدرت چند برابری می‌یابد. از استادان دیگرم خانم تریانی، پرویز تناولی در رشته‌ی مجسمه‌سازی طبیعت و مدرن، استاد حمیدی در نقاشی، دکتر کیا در ادبیات که خط پهلوی را نیز به ما آموخت، استاد کاظمی در هنرهای تزئینی و استاد کیهانی در تشریح هنر را می‌توانم نام ببرم. استاد بهروزان نیز تاریخ هنر درس می‌داد.

در دوران هنرستان و پس از آن پیشرفت کندی داشتم و از استادانم کمتر استفاده می‌کردم و علاقه‌ام به علم بیشتر از هنر بود. از این رو بی‌وقفه مطالعه می‌کردم و بطور جدی به دنبال علم بودم. اما زمانی که وارد دانشگاه شدم، علاقه‌ام به هنر اوج گرفت و تمام سعی‌ام را بر هنر متمرکز کردم. از آن زمان، حرکت‌م سریع شد.

بیشترین آثاری که خلق کرده‌ام، مربوط به زمانی است که تقریباً تدریس را رها کردم و می‌توانستم با خیال راحت و با آرامش بیشتر، طرح‌هایی را که پی‌درپی از ذهنم می‌گذشت، ترسیم



داد. ده‌ها نقاش و مجسمه‌ساز و طراح و نورپرداز، زیر نظر معلمان ایرانی و خارجی در این هنرکده پرورش یافتند که با فعالیت‌شان، بر تحولات بعدی هنر معاصر تأثیر گذاشتند.» [۱، ص ۸ و ۴، ص ۸۹۳]

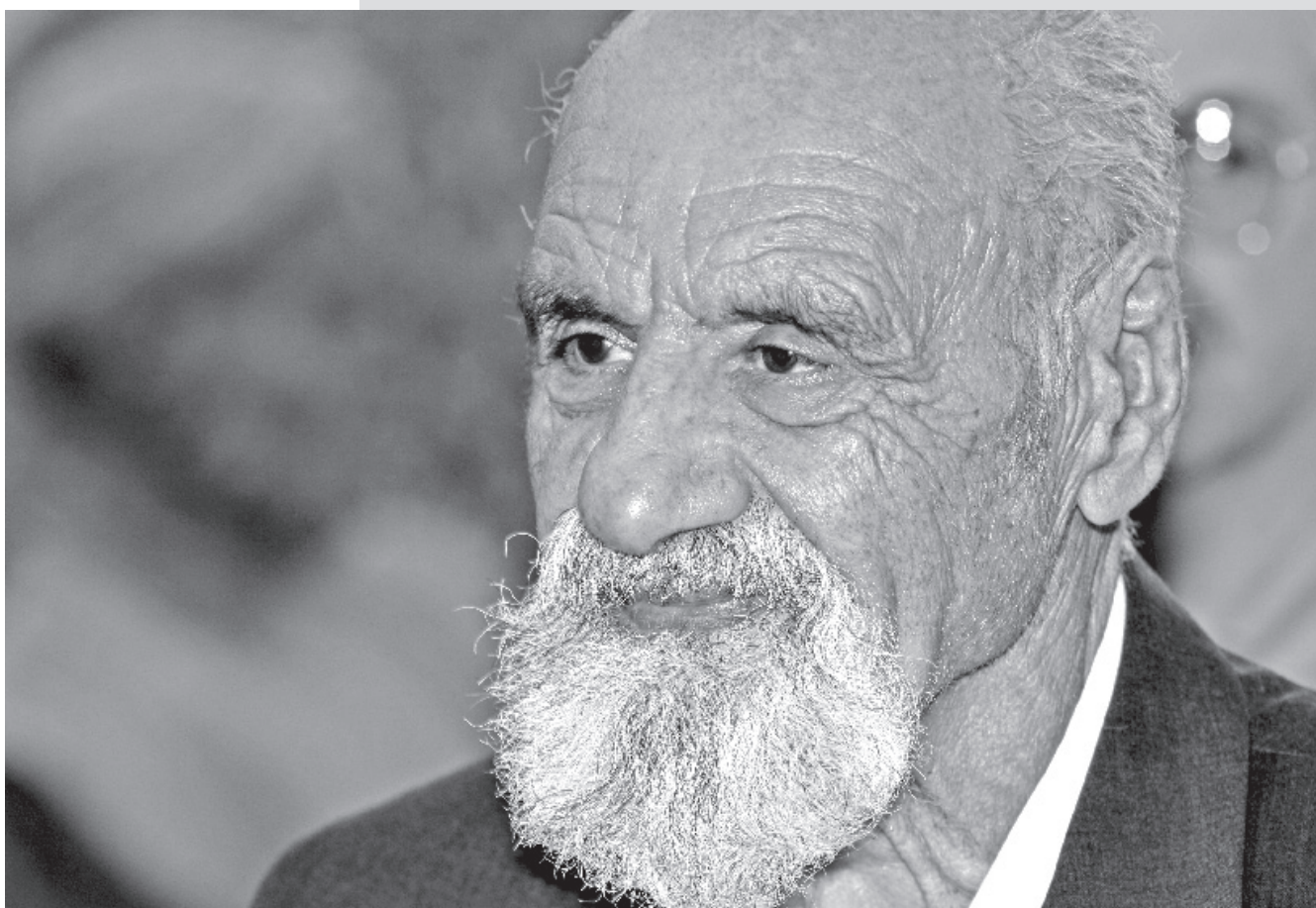
هنرکده‌ی هنرهای تزئینی، فضایی برای تحصیلات تکمیلی فارغ‌التحصیلان هنرستان‌های تهران، اصفهان و تبریز (۲، ص ۱۸۱) بوجود آورد. از دانشجویان این دانشکده‌ی هنری می‌توان منصور قندریز (۱۳۱۴ تا ۱۳۴۴)، صادق تبریزی، فرامرز پیل‌آرام، مسعود عربشاهی و حسین زنده‌رودی را نام برد. در ذهن این دانشجویان، اندیشه‌ی مشترکی شکل گرفت که می‌خواستند اثری پدید آورند متفاوت از «ایسم»‌های غربی. درحقیقت آنها در پی حلقه‌ی مفقوده‌ی هنر ایرانی بودند که از زمان صفویه ناپدید شده بود. صادق تبریزی می‌گوید: «در آن زمان ما متوجه سنت‌های خود شدیم. نقاشی که در محیط زندگی ما به چشم می‌خورد و باورهای مذهبی آمیخته با زندگی ما، می‌توانست در قالب‌های نو و در ترکیب‌بندی‌های دیگر، با مهارت‌های تکنیکی و قابلیت‌های نقاش درآمیزد و به نتایج درخشانی نایل گردد. حاصل کار، خودبه‌خود، رنگ مذهبی گرفت.» [۳، ص ۹۲]

ضیاءالدین امامی نیز، از میان همین گروه به

با آن اثری خلق کند، آگاهی و اشراف کامل داشته باشد و این، مستلزم تلاش و تفکر مداوم است...» بخشی از نقاشی نو، همواره در کاوش ترسیم بُعدهای ناشناخته‌ی هستی و انسان است؛ زاویه‌های پنهانی که در نقاشی دیروز، دست‌کم، به این راحتی بیان نمی‌شد. استاد ضیاءالدین امامی، در تبیین آثارش خود به این موضوع تصریح داشت. او خود را نقاش سایه‌ها می‌دانست. «سایه» برای آدمی همواره یکی از ابعاد وجود بوده و پیوسته تعبیر متعدد و گاه ناهمگون متفکران را در پی داشته است. آثار امامی، وجهی جدید از سایه را در منظر ما می‌گذارد. او، سایه‌ی اشیاء را می‌کشید نه خود شیء را. شاید از این جهت، او، پلی مستحکم، میان نسل دیروزی و نسل نوگرای نقاشی اصفهان بود.

ضیاءالدین امامی از نسل نقاشانی بود که از دهه‌ی ۱۳۴۰ پا به عرصه‌ی هنر نهادند؛ نقاشانی که بیشتر فارغ‌التحصیل هنرکده‌ی هنرهای تزئینی بودند که به قصد تربیت کارشناسانی در زمینه‌ی هنرهای کاربردی تأسیس شده بود (۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م): «این هنرکده، نه تنها امکانی برای ادامه‌ی تحصیل فارغ‌التحصیلان هنرستان‌ها بوجود آورد، بلکه با ایجاد رشته‌های جدید، بخشی از نیازهای آموزشی نسل جدید را هم پاسخ

نقاشی و بیان تصویری اندیشه‌هایش پرداخت. جمعی که از هنرکده آغاز کردند و آثارشان - چه بپذیرند و چه رد کنند- همچنان در همین جنبش هنری باقی مانده است. آثار ضیاءالدین نیز، اگرچه با شیوه و سبک خاص خودش کار شده است، آثاری که با شکل‌های سایه‌وار و شبح‌گونه و با ترکیب‌بندی‌های افقی و عمودی به‌مراه خوشنویسی (نقاشی واژه‌ها)، آیات قرآن و اشعار فارسی را به تصویر کشیده است. تصاویری که تمثیلی و نمادگراست. البته نه از راه کنایه؛ بلکه بیشتر با تکیه بر شعر و ادبیات عرفانی که در خود، روایتی از مذهب شیعی به همراه دارد.



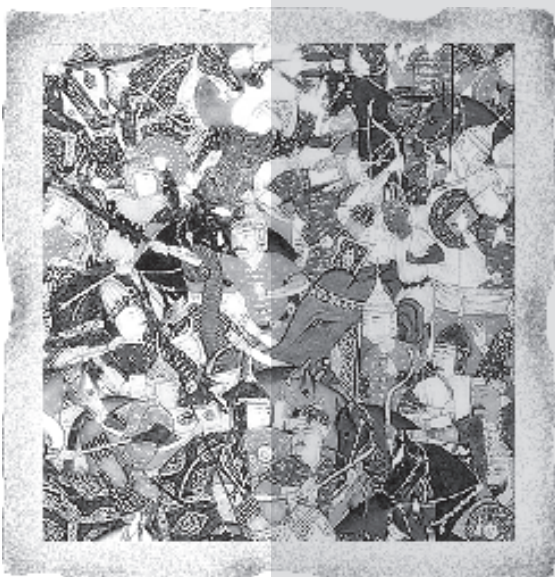
پی نوشت:

۱. پاکباز، رویین؛ هنر معاصر ایران؛ فصل‌نامه‌ی طاووس، شماره‌ی ۱، تهران: ۱۳۷۸.
۲. شمخانی، محمد؛ پیشگامان هنر معاصر ایران؛ نشر آگه؛ تهران: ۱۳۸۳.
۳. تبریزی، صادق؛ نقاشی سقاخانه از آنجا پا گرفت؛ فصل‌نامه‌ی هنرهای تجسمی؛ شماره‌ی ۶، تهران: ۱۳۷۸.

داستان فرود از نگاهی دیگر*

.....محمدعلی موسوی فریدنی

محقق و پژوهشگر



کیخسرو به کین خواهی پدرش، سیاوش، سپاهی به سپهسالاری توس به جنگ تورانیان می فرستد. با این سفارش به فرمانده که از راه کلات، قلمرو برادرش فرود، نگذرد و با تأکید می افزاید که فرود از ایرانیان کسی را نمی شناسد و مباد آن که بر خوردی پیش آید. اما چون سپاه به دو راهی بیابان و کلات می رسد دچار تردید می شود. چون راه بیابان توأم با تشنگی و گرما و گرسنگی است، اما راه کلات، هر چند اندکی ناهموار، خوش آب و هوا و پر از آذوقه است. اینجا خواست سپاه با خواسته ی کیخسرو رودرو قرار می گیرد و توس با شکستن فرمان شاه دل سپاه را بدست می آورد و نظر موافق گودرز را جلب می کند. همین پیمان شکنی حادثه ی اول داستان را شکل می دهد. اما باید دید محل وقوع داستان چگونه جایی است.

فرود دژی دارد بر بلندای کوه که با مادرش و هشتاد نفر یار و خدمتکار در آن بسر می برد و توس در دامنه ی کوه، جایی پایین تر از دژ، توقف می کند. آرایش این مکان وقوع حوادث خود بخشی از اصل داستان است و چنان که سپس خواهد آمد اگر این مکان هموار و مسطح بود، داستان با این ویژگی امکان وقوع نمی یافت.

حادثه ی دوم: آگاهی فرود از رسیدن سپاه برادر است و واکنش بی درنگ او به گردآوری و راندن گله و رمه اش به درمان دژ، همین حرکت و نشانه ی بیمناکی و نخستین جرقه ی سوء تفاهمی است که میان توس و فرود در می گیرد.

* این مقاله متن سخنرانی نویسنده در بزرگداشت روز فردوسی است که در باشگاه کارگران اصفهان در تاریخ ۱۳۸۶/۲/۲۷ ایراد گردید.

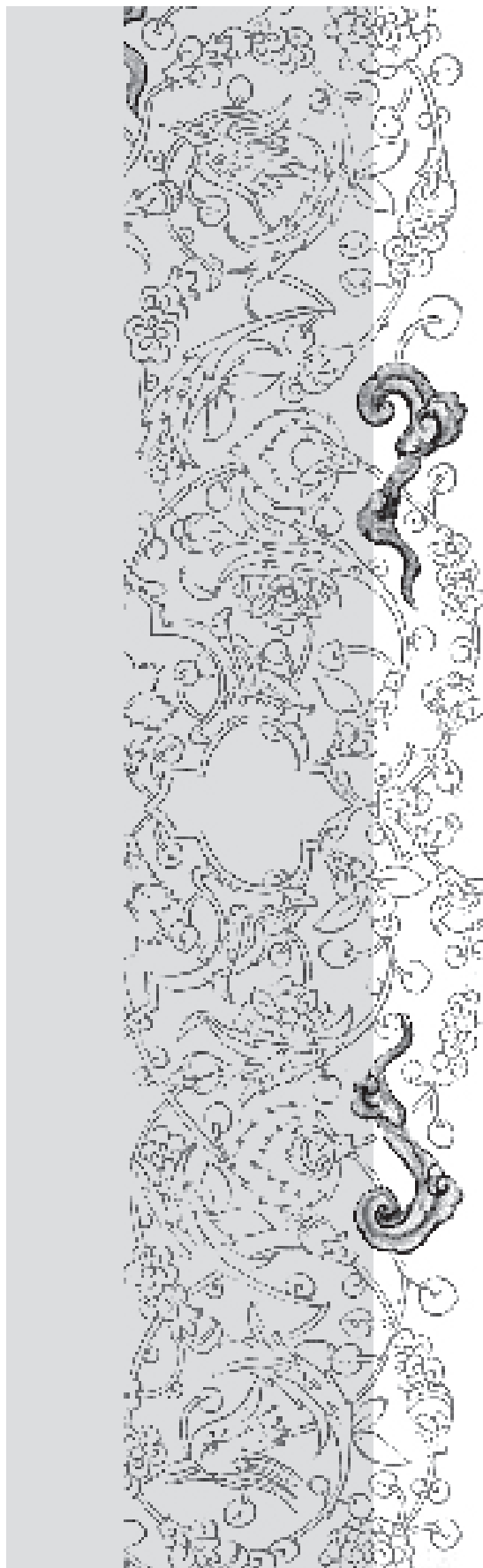
به عبارت دیگر نشان دهنده‌ی افق تیره و تار آشتی که نطفه‌ی جدال همین جا بسته می‌شود. چیزی که این جرقه را فروزان تر و این نطفه را تبدیل به جنین می‌کند اظهار نظر جریره، مادر فرود، است: اگر این سپاه به کین خواهی پدرت گسیل شده، تو سزاوارترین فرمانده برای آنی. تاثیر این جمله انگیختن حس آز در فرود است که موقعیتی برای نامجویی و پهلوانی در آن می‌بیند. سپاهی چنین جنگ‌آور و پر ساز و برگ را فرماندهی کردن و انتقام خون پدر را گرفتن و نام و آوازه در میان یلان یافتن آرزوی خامی است که در نهاد فرود ساده دل می‌بالد بی آن که بداند حریف او، توس، چه شخصیت مغرور، زودخشم و والاگه‌ری است که حتی به پادشاهی برادرش نیز به اکراه تن داده است. فرود نمی‌داند که توس چون از نظرش آگاه شود چطور می‌گرد که:

گر او شهریار است، پس من که‌ام؟
برآن دژچه گوید ز بهر چه‌ام؟
(ب، ۲۹۹، ج ۳)

اما جریره به جز این اظهار نظر کاری دیگر هم می‌کند و آن گماشتن تخوار است در مقام مشورت با فرود. تخوار در حوادث بعدی بهتر شناخته می‌شود.

حادثه‌ی سوم هنگامی رخ می‌دهد که فرود و تخوار بر بلندای کوه به نظاره سپاه می‌پردازند. از نظر هر فرمانده‌ی نظامی، از جمله توس، حضور و وجود دو ناآشنا در چنین وضعیتی تحمل‌ناپذیر است. وظیفه‌ی فرماندهی ایجاب می‌کند تکلیف این دو تن بزودی روشن شود. بهرام را به این مأموریت می‌فرستد. بهرام گودرز و زنگه‌ی شاوران دو یار انیس و مونس سیاوش بودند و جریره هم به فرود سفارش می‌کند سراغ این دو تن را بگیرد. آیا این انتخاب توس می‌تواند از بروز فاجعه جلوگیری کند؟ آیا بهرام در این مأموریت می‌تواند فرمانده سپاه را با برادر کیخسرو به میدان آشتی بکشاند؟ پاسخ منفی است به سه دلیل: نخست آن که شرح و بسط تخوار از سپاه چنان دل فرود را برده و نهال حسرت فرماندهی آن را در دلش آبیاری کرده که بجز این به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد. این شگرد شناسایی را شاعر بار دیگر در داستان رستم و سهراب به کار برده است: از رنگ و نقش پرچم‌ها پی به فرمانده آنها بردن، ساز و برگ زرنگار و درخشان آنها را ستودن هم دل فرود را می‌برد و هم روح سهراب را تسخیر می‌کند. دوم، شخصیت زودخشم و آزمند توس و سوم، بی‌تدبیری بهرام است. بهرام با این سفارش به فرود که هر کس جز من سوی تو باز گردد سر آشتی ندارد واقعه را با گامی بلند بسوی فاجعه نزدیک می‌کند و همین امر بعدها عذاب وجدانی درمان‌ناپذیر می‌شود و جان او را می‌آزارد.

در حادثه‌ی چهارم و پنجم ریونیز، داماد، و زرسپ، پسر توس، به صوابدید تخوار و تیر فرود از پای در می‌آیند. شاعر برای اندوهبارتر نشان دادن مرگ این دو، ریونیز را یگانه پسر



این که کشتن فرزند
فقط با پوشیدن زره
پدرش ممکن می شود،
نشان نبوغ شاعر در
نشان دادن ناتوانی های
خرد آدمی در برابر عواطف
خویش است و سوی
دیگر یادآور مثل
«از ماست که بر ماست»،
که بدست خویش بر
خلاف فرمان خرد کارهایی
می کنیم که بهره ای جز
پشیمانی ندارد



تکان دهنده و از شاهکارهای شاعر است. حادثه ی نهم (اوج داستان): بیژن با گروهی هزارنفره از کوه بالا می رود و دژ را محاصره می کند. در این شب جریره که در پای فرزند خفته، خواب می بیند که دژ آتش گرفته و همه چیز و همه کس را سوخته. فرود بامدادان از دژ بیرون می آید و چندساعتی می رزمد و چون تابی در تنش نمی ماند و می خواهد به دژ پناهد با بیژن و رهام که سر راه کمین کرده اند، روبرو می شود. چون گرز بر می گیرد تا بر مغز بیژن کوبد رهام دست او را از تن جدا می کند. با این وصف فرود خود را به دژ می رساند و به بستر در می غلتد. مادر و پرستندگان، او را در بر می گیرند؛ گیسوان خود را می برند و بر اندام در خون نشسته ی او می افشانند. اما فرود جز این گیسو بریدن که رسمی رایج بوده واپسین خواهش خود را بر زبان می آورد:

چنین گفت - چون لب ز هم برگرفت -
که این موی کندن نباشد شگفت
کنون اندر آیند ایرانیان
به تاراج دژ پاک بسته میان
پرستندگان را اسیران کنند
دژ و باره و کوه بیران کنند
دل هر که بر من بسوزد هی
ز جانم رخس بر فرزند همی،
همه پاک بر باره باید شدن
تن خویشان بر زمین بر زدن
که تا بهر بیژن نباید یکی
نمانم من ایدر مگر اندکی
که گیرنده ی پاک جان من اوست
به روز جوانی زمان من اوست
بگفت این و رخسارگان کرد زرد
برآمد روانش به تیمارودرد
(از ب ۴۶۶ تا ۴۷۳، ج ۳)

یاران فرود دسته جمعی با فرو انداختن خود از بارو خودکشی می کنند. جریره تمام اسبان را شکم می درد یا پی می کند. به بستر می رود با دشنه ای شکم خود را می درد و در پای فرزند فرو می خسبد. در این حادثه به دو نکته ی داستان پردازی باید اشاره کرد: یکی خواب دیدن است و دیگری قطع دست. اولی از ارکان حماسه است. در حماسه برعکس درام شنونده یا خواننده یا بیننده باید از نتیجه ی داستان پیش از وقوع آن آگاه شود و این اصل از درگیر شدن ذهن مخاطب در حادثه جلو

چهل خواهر و زرسپ را یگانه فرزند توس که در عین حال خواهر ریونیز همسر اوست، می شناساند. این امر دلخراش بودن مرگ ایشان را در نظر سپاه بطور عام و در دل توس بطور خاص توجیه می کند و از این امر مهم تر، فروزان تر شدن خشم توس موجه می نماید. شخصیت بی مایه ی تخوار اینجا کمی باز می شود: به فرود می گوید داماد و پسر توس را بکش تا دلش بسوزد و فرود در آرزوی فرماندهی پیشنهاد تخوار را با خواهش درونش همنا می بیند و می کشد.

در حادثه ی ششم این خود توس است که پای پیش می گذارد و بسوی فرود فرا می رود. اما این بار فرود اسب او را می زند. چون تخوار می گوید اگر خود او را بکشی به سپاه برادرت گزند می رسد. منظره ی توس سپیدموی کوه پیکر ترش روی، غیرت گودرزیان را می جنباند و همین امر اهمیت این حادثه را نسبت به حوادث چهارم و پنجم در جایی برتر می نشاند. سپاه با اتحاد نودرزیان و گودرزیان یکپارچه می شود. فرمان کیخسرو فراموش می گردد و خرد از میانه رخت می بندد و هیجان از این پس فرمانده ی اصلی سپاه می شود. خشم با خون می آمیزد.

در حادثه ی هفتم دوباره کار بدست گودرزیان می افتد و گیو سربالایی نبرد با فرود را در پیش می گیرد و باز به صواب دیدد تخوار فرود اسب گیو را می زند و او را به خاک در می غلتاند. استدلال تخوار این است که او در یافتن کیخسرو خون جگرها خورد. نباید او را کشت.

این همدلی نهانی مصیبت بارتر بودن این داستان را پیچیده تر می کند. آخر این نبردی خانگی است. قساوت و محبت نه در برابر هم که در کنار یکدیگرند و از یک چشمه می جوشند و همین امر در حادثه ی هشتم تجلی درخشانی می یابد که بیژن از دیدن پدر پیر خاک آلودش به هیجان می آید. او با خشم توس می آمیزد. این جوان دلیر هوشیار نیک درمی یابد که حریف فرود چیزی جز سلاح پدر فرود نیست. بهترین اسب از گسته هم را به التماس می گیرد، درع سیاوش را می پوشد و با رساندن خود به فرود و رساندن او به دژ داستان را به آستانه ی فاجعه می کشاند. این که کشتن فرزند فقط با پوشیدن زره پدرش ممکن می شود، نشان نبوغ شاعر در نشان دادن ناتوانی های خرد آدمی در برابر عواطف خویش است و سوی دیگر یادآور مثل «از ماست که بر ماست»، که بدست خویش بر خلاف فرمان خرد کارهایی می کنیم که بهره ای جز پشیمانی ندارد. این حرکت زیبایی داستانی سخت



این جوان، فرود
پسر سیاوش است و
کشندگانش بهترین و
فداکارترین دوستداران
سیاوش. آنها که بر این
صحنه می نگرند، می روند
تا انتقام خون پدری
را بگیرند که هم اکنون
پسرش را کشته اند.
صحنه آن قدر قوی است
که اظهار نظر بزرگان
سپاه چیزی بر شدت آن
نمی افزاید

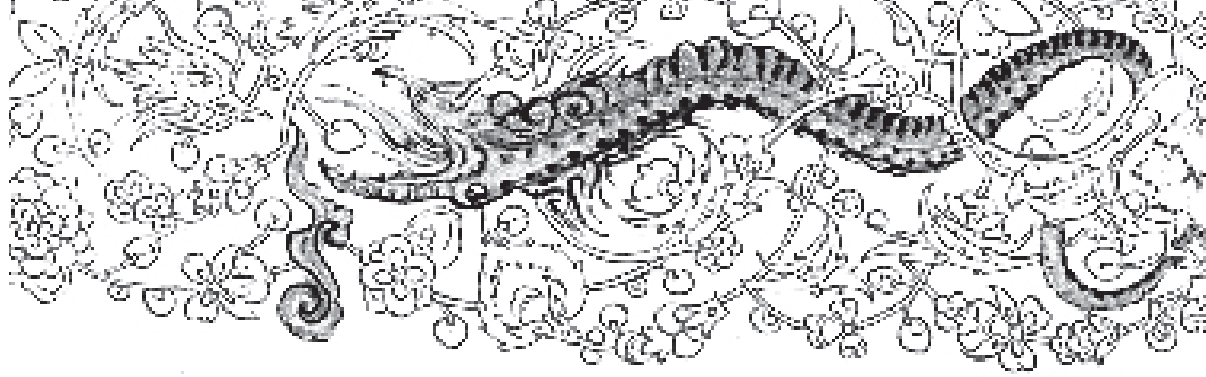
می گیرد و باعث می شود تا ذهن فعال بماند، اسیر حادثه نشود، تا بتواند داوری کند.

جز خواب دیدن شگردهای دیگری هم به کار برده اند مانند پیشگویی، اخترشناسی و خطبه‌ی داستان این که در چه جایی از کدام یک از این شگردها باید سود جست خود بحث جداگانه و پرداخته‌ای است خارج از حوصله‌ی این مطلب. شگرد قطع دست چهار بار در شاهنامه تکرار شده است: یکی همین جا، دیگری در مورد بهرام گودرز (از ب ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۲ داستان فرود سیاوخش، ج ۳)، سومی در مورد پیران (شکسته شدن) و چهارمی در مورد گرمی پسر دلیر جاماسپ که پرچم ایران را خاک آلوده در میدان دشمن می یابد. آن را بر می گیرد و به سوی میدان ایرانیان می تازد که دشمن دست او را جدا می کند. وی پرچم را به دندان می گیرد و با دست دیگر با گرز می جنگد و کشته می شود. (از ب ۵۱۰ تا ۵۴۱ داستان گشتاسب با ارجاسب، ج ۵). این شگرد وقتی لازم می آید که پس از خوردن زخم کاری، زخم خورده باید کمی زنده بماند تا حرکتی کند یا حرفی بزند. در اینجا وصیت فرود سود بردن از این شگرد را ضروری ساخته است. این در پای پسر خفتن مادر به زبان بی زبانی غربت این دو تن را به روشنی باز می تاباند و تصویری رقت انگیز است.

حادثه‌ی دهم (فرود داستان)

صحنه‌ی پرداخته‌ی شاعر چنین است: دژ در آتش، دود و شعله‌ی فروزان، در اتاقی بستری و بر آن دو پیکر به خون خفته با ملافه‌ای از گیسوان زنان و دوشیزگان، خون آمیخته با گیسو، بوی دود، بوی عطر گیسو، بوی خون و آن گاه گردآمدن بزرگان سپاه بر این بالین. این جوان، فرود پسر سیاوش است و کشندگانش بهترین و فداکارترین دوستداران سیاوش. آنها که بر این صحنه می نگرند، می روند تا انتقام خون پدری را بگیرند که هم اکنون پسرش را کشته اند. صحنه آن قدر قوی است که اظهار نظر بزرگان سپاه چیزی بر شدت آن نمی افزاید مگر زاری توس:

چو آمد به بالین آن کشته زار،
بر آن تخت با مادر افکنده خوار،
به یک دست بهرام پر آب چشم،
نشسته به بالین او پر زخمش،
به دست دگر زنگه‌ی شاوران
بر او انجمن گشته گنداوران
گوی چون درختی بر آن تخت عاج
به دیدار ماه و به بالای ساج



اگر بخواهیم از نگاهی
دیگر به این داستان
بنگریم می‌توانیم نام آن
را خشم توس بنامیم.
چون تمام حوادث
بر پایه‌ی هر چه
فروزان تر شدن خشم
او سامان گرفته است.
خشمی که از پایین
زبان می‌کشد،
فروزان می‌شود و
اوج می‌گیرد تا
خانمان فرود را براندازد

سیاوخش بد خفته بر تخت زر
ابا جوشن و گرز و تیغ و کمر
بر او زار بگریست گودرز و گیو
جز این نامداران و گردان نیو
رخ توس شد پر خون جگر
ز درد فرود و ز درد پسر
(از ب ۵۰۳ تا ۵۰۹، ج ۳)

پرداخت این داستان بی‌نقص است و اگر بعضی اظهار نظرهای گاه و بی‌گاه شاعر را (به جز خطبه) از آن حذف کنیم با یک داستان امروزی تفاوت چندانی ندارد. البته این اظهار نظرها در آن زمان از نظر شاعر ضروری می‌نموده است. باری، تمام حادثه‌های بعدی قوی‌تر و معلول حادثه‌های پیشین است. صحنه‌ی بستر فرود به خون خفته در سراسر شاهنامه بی‌همتاست و از لحاظ زیبایی تراژیک بسیار ارزشمند است.

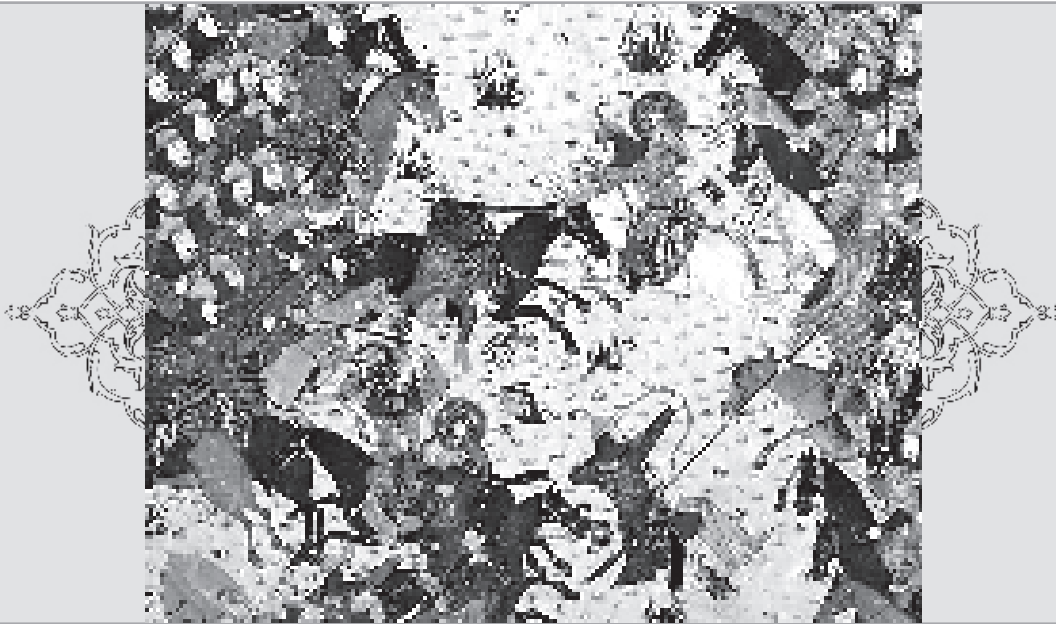
اما اگر بخواهیم از نگاهی دیگر به این داستان بنگریم می‌توانیم نام آن را خشم توس بنامیم. چون تمام حوادث بر پایه‌ی هر چه فروزان تر شدن خشم او سامان گرفته است. خشمی که از پایین زبان می‌کشد، فروزان می‌شود و اوج می‌گیرد تا خانمان فرود را براندازد.

سرازیر شدن صدای خنده و مسخره کردن دژ نشینان از بالا به پایین همچون سیلابی از نفت عمل می‌کند تا آتش خشم توس را از او به گودرزبان سرایت دهد و سپس به بالا بکشانند. و این حرکت از بالا به پایین و از پایین بالا به نحوی درخشان انتخاب محل وقوع داستان را توجیه می‌کند. بیشتر کنش‌ها از توس است و کنش‌های فرود در واقع واکنشی بیش نیست. منظم بودن رفتار توس و نامنظم بودن رفتار فرود مثل کشتن و نکشتن پهلوانان بالا دونده از کوه نشانی در درجه‌ی دوم بودن نقش او در این داستان می‌تواند باشد اگر هم اطلاعی از شخصیت زودخشم توس نباشد حرکت داستان خشم او را توجیه می‌کند. شاید سبب آن که شاعر نام این داستان را فرود برگزیده است آن باشد که این داستان جزو زنجیره‌ی داستان‌ها و وقایعی است که به شکست ایرانیان می‌انجامد.

سرانجام بی‌مناسبت نیست که برخی از داوری‌ها در اینجا بیاید.

- فردوسی سبب بروز این فاجعه و فجایع بعدی در این لشگرکشی را خطای کیخسرو می‌شمارد که فرماندهی را به توس بخشیده است. وی می‌گوید این توس با پادشاهی تو مخالف بود و آدم زودخشمی است و مناسب این مقام نیست.

- کیخسرو از توس بشدت خشمگین است. او را به زندان می‌اندازد و درباره‌ی وی می‌گوید:



همان رستمی که با
آگاهی از مرگ سیاوش
به شبستان شاه می رود و
آن گونه سودابه را دو نیمه
می کند. با شنیدن خبر
کشته شدن فرزند همان
سیاوش، دیگر آن داوری
را ندارد. به خواهش سپاه
نزد کیخسرو می رود و از او
می خواهد توس را ببخشد

نه در سرش مغز و نه در تنش رگ
چه توس فرومایه پیشم چه سگ
(ب ۴۴ داستان کاموس کشانی، ج ۳)

- اما گیو که به هر حال با این درگیری مخالف است،
پس از کشته شدن ریونیز و زرسپ و خنده و مسخرگی
دژنشینان نظرش تغییر می یابد:

اگر توس یکبار تیزی نمود
زمانه پر آزار گفت از فرود
(ب ۳۲۶، ج ۳)

گر او پور جم است و مغز قباد
یکی در به نادانی اندر گشاد
(ب ۳۳۰، ج ۳)

این حرکت گیو بسیار ارزشمند است. گیو به
عقیده ی پیشین خود پافشاری نمی کند و در وضعیت
تازه ای که پدید آمده اندیشه تازه ای می یابد.

- داوری رستم، این ستون پایه ی یگانگی و یکپارچگی
اقوام ایرانی، چیز دیگری است. همان رستمی که با آگاهی
از مرگ سیاوش به شبستان شاه می رود و آن گونه سودابه
را دو نیمه می کند. با شنیدن خبر کشته شدن فرزند
همان سیاوش، دیگر آن داوری را ندارد. به خواهش سپاه
نزد کیخسرو می رود و از او می خواهد توس را ببخشد:

ز توس و ز لشگر بیازرد شاه
به من بخش هر چند بودش گناه
چو فرزند و داماد را کشته دید
ز مغز و دلش رای برگشته دید

یکی آنک تیز است و هشیار نیست
و دیگر که جان پسر خوار نیست
چو در پیش او کشته شد ریونیز
زرسپ آن سوار سرافراز نیز،
گر او بفرورد نباشد شگفت
از او شاه را کین نباید گرفت
(بیت های ۶۰ تا ۶۴ داستان کاموس کشانی، ج ۳)

سخن پایانی

انسان ها راه خرد ناب نمی پویند و تحت تأثیر
گرایش ها، سائق ها و محرک های روانی قرار می گیرند و
این همه جنگ و جدال و عشق و نفرت و جان نثاری و
هنرورزی زاینده ی همین گرایش هاست. فردوسی رفتار
تمام شخصیت های داستانی خود را در ترازوی خردی
می سنجد که با داد و سرنوشت مثلثی را شکل می دهد
و انحراف از خرد را نمی ستاید. اما به یاری هوشیاری
خویش واقعیت زندگی را مدنظر دارد که می سراید:

که گر نام مردی بجویی همی،
رخ تیغ هندی بشویی همی،
(ب ۲ داستان رستم و هفت گردان، ج ۲)
ز بدها نایدت پرهیز کرد
که پیش آیدت روز ننگ و نبرد
(ب ۳، همان)

چو همره کنی جنگ را با خرد
دلیرت ز جنگاوران نشمرد
(ب ۵، همان)

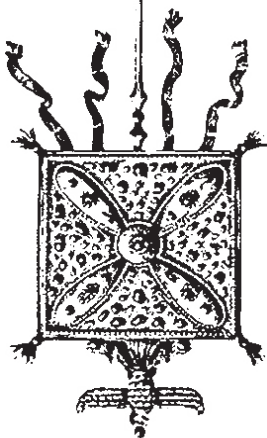
انسان ها راه خرد ناب
 نمی پویند و تحت تأثیر
 گرایش ها، سائق ها و
 محرک های روانی
 قرار می گیرند و
 این همه جنگ و جدال
 و عشق و نفرت
 و جان نثاری و هنرورزی
 زاییده ی همین
 گرایش هاست

دیرت ز نظران نهی
 خرد او دین را بی دگرست
 سخن های نیکو پند اندرست
 خرد را و دین را رهی دیگرست

خرد را و دین را رهی دیگرست
 سخن های نیکو به پند اندرست
 (ب ۵، همان)

درست بودن پندار فردوسی را یک مقایسه ی آماری
 تأیید می کند: دوران پادشاهی کیقباد خردورز صد
 سال است و در شاهنامه ۱۸۵ بیت را در بر می گیرد.
 اما پادشاهی کیکاووس سبک سر و آزمند صد و بیست
 سال است و ۶۲۰۹ بیت را به خود اختصاص داده است.
 داستان های درخشانی چون هفت خان رستم، رستم و
 سهراب، و سیاوش از پدیده های این دوران اند.
 از سوی دیگر چون آدمی به سرمشق ها و آموزه های
 دوران گذشته وفادار نمی ماند و زندگی راه های ناهموار
 و ناپیموده را در برابر او می گشاید به ناچار به گزینه ی
 آزمون و خطا می گراید و زندگی خود را می سازد.
 گذرگاهی سخت و دشوار و رنجبار. اما حماسه، گزارش
 هنری این راه پر آشوب است آمیخته با آرزو و خیال.
 حماسه دادگاهی است که انسان به داوری اعمال خویش
 می نشیند و از طریق این داوری، روح خود را تزکیه
 می کند و صفا می بخشد. پس در این راستا داوری ما
 شاید به خرد یاری رساند و به ما حق دهد که در پاره ای
 موارد داوری متفاوتی با گذشتگان داشته باشیم.
 در این داستان گناه سرپیچی توس از فرمان شاه علت
 بروز فاجعه است، هر چند توجیه گرایش سپاه به گذار از
 راه کلات از گناه او نمی کاهد. از آن سو فرود مشاورانی

دارد که نظریه شان بخردانه نیست. تمام جوانب کار در
 این نظرها دیده نمی شود. سپاهی که از مرکز گسیل
 شده و فرمانده آن توسط شاه برگزیده شده چطور ممکن
 است، ناگهان فرماندهی اش عوض شده و بدست فرود
 بیفتد؟ مگر خود شاه نمی توانست فرود را بخواند و در
 رأس سپاه قرار دهد؟ تخوار با شرحی دلکش از سپاه دل
 فرود را می فریبد و آتش از در آن سرکش تر می کند
 و با پیشنهادهای این را بکش و آن را مکش راهکاری
 آشفته در برابر فرود می گذارد. فرود جوانی بی تجربه
 و فاقد اراده ای مستقل است بازیچه ی اراده ی مادر و
 تخوار. همه ی اینها هیزم هایی است که خشم توس
 را بیشتر می انگیزد. فرود نومید و شکست خورده سه
 تصمیم می گیرد: یکی زنهار خواستن و دیگری به آتش
 کشیدن دژ و خواستن از یاران که خود را بکشند. این
 به کشتن دادن زنان و کودکان بارها در تاریخ تکرار شده
 است که پرآوازه تر از همه ی اقدام جلال الدین خوارزمشاه
 است در ریختن بچه ها و زنانش به رود سند. شاید این
 عمل نومیدانه در روزگار قدیم شجاعانه نماید اما چرا در
 روزگار ما مهدی حمیدی اقدام جلال الدین را ستود و در
 منظومه ای سرود. گویا بابت آن جایزه ای هم ربود. آخر
 چرا باید زنان و کودکان تاوان دهنده ی نابخردی های
 این شاهزاده دلیر بی تدبیر باشند؟
 دیگر بس. هر چند سخن های ناگفته در این باره
 بسیار مانده است.**



** تمام ارجاع ها به متن شاهنامه به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق است و نقل بیت ها از داستان فرود سیاوش است جز آنها که تصریح شده
 از داستان های دیگری است.

طبعات، فرم، جدول و...
%
بازاریابی



جهانگیر

مرکز پلات رنگی با عرض ۱۵۲
۱۲ رنگ، روی انواع مقوا
پلات، لامینت، قاب

لامینت
صفافی کالینتور و
سلفور و
انواع فنر زینا

اسکن
با ابعاد آزاد
Scan To File

تکثیر کتاب های
پزشکی به صورت
ORIGINAL
چاپ افست

دریافت فایل از طریق
Bluetooth, Wireless
Network, Email, Fax
یا سرعت اینترنت ADSL
دانلود نرم افزار و فایل

از طراحی تا چاپ
پوشتر مشاوره رایگان
تایپ پایان نامه

نمایشگاهی
قالب های

چاپ دیجیتال رنگی فولی
با ابعاد ۲۹۷ * ۱۲۰۰
۷۰ پینت رنگی در دقیقه

Design By Max : 09132006457

۰۹۱۲۱۳۹۶۱۳۱
۰۳۱۱ ۶۲۵۴۴۸۳-۴
اصفهان، سه راه حکیم نظامی
خیابان ارتش، پلاک ۷۲

جهان تکثیر همراه با سرویس
ایاب و ذهاب رایگان
جهت شرکتها و ارگانها تخفیف ویژه خدمت
این دفتر به صورت یکسره دانشجویان و مشتریان محترم
از ۸ صبح تا ۸ شب باز می باشد



خوانندگانی که مایل به دریافت مستمر و به موقع فصلنامه هستند می توانند با ارسال تصویر این فرم به جمع مشترکین پیوسته، ما را در ادامه ی راهی که در پیش داریم یاری کنند.

در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه ی دریچه لطفاً نکات زیر را در نظر داشته باشید:
۱. حق اشتراک را به حساب شماره ی ۸۸۲۵ بانک ملی مرکزی اصفهان واریز نموده و اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی فصلنامه ی دریچه ارسال دارید.
۲. حق اشتراک سالیانه با احتساب هزینه ی پست سفارشی مبلغ ۴۰۰۰ تومان.

دانشجویان با ارایه ی کارت دانشجویی می توانند از ۵۰ درصد تخفیف اشتراک بهره مند شوند.

نشانی:

اصفهان، خیابان چهارباغ، پاساژ کازرونی، ساختمان کانون حسنات
تلفن: ۲۲۰۳۱۰۰ (خط ۱۱) / نمایر: ۲۲۰۲۰۳۶

www.daricheonline.com
E-mail: info@daricheonline.com
G-mail: dariche.magazine@gmail.com

نام خانوادگی نام
نام مؤسسه حرفه
تحصیلات سن
اشتراک از شماره ی تا شماره ی
تعداد مورد نیاز هر شماره نسخه
نشانی
کد پستی صندوق پستی
تلفن دورنگار